بسم اللہ الرحمن الرحیم

سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین

هذا كتاب

سراج الطالبين

في مناقب
غوث الواصلين سراج الـملّة و الدين
بهاء الحق و اليقين مربي الطالبين.
الشيخ علي الملقَّب بحسام‌الدين النقشبندي الخالدي
طريقةً و العثماني نسباً و الطويلة الشريفة موطناً قدس سرَّه
المبدأ لمعين متعنا الله بطول حياته و أولاده إلى يوم‌الدين.

للشيخ الفاضل العالم العامل حَدَقَةُ عين الشريعة و غوّاص بحر الطريقة
علي أفندي الحسامي النقشبندي الخالدي
ابن قدوة العلما و الصلحاء العظام رديف آبائه
الكرام ابي‌بكر أفندي المشهور بكچك ملا الأربلی
روّح‌الله روحهم و قدس‌الله اسرارهم
و نفعنا الله بهم آمين.

به كوشش :

سوران حسامی نقشبندی

سرشناسه : حسامی نقشبندی، علی، ۱۲۰۴ـ۱۲۸۰
عنوان و نام پدیدآور: سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین .../به‌کوشش سوران حسامی نقشبندی.
مشخصات نشر : بوکان، زانکو، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری : ۳۰۴ ص.
شابک : ۹ـ۰۷ـ۶۲۹۱ـ۶۰۰ـ۹۷۸ ۱۲۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه : ص۳۰۴ : همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع : تصوّف ـ تاریخ
شناسه افزوده : حسامی نقشبندی، سوران، ۱۳۵۹، گردآورنده
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۱ ۴س ۵ح/BP۲۷۵
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۸۹
تاریخ درخواست :
شماره کتابشناسی ملی : ۲۷۶۴۳۸۴



آدرس : آذربایجان غربی ـ بوکان ـ انتشارات زانکو

صندوق پستی : ۱۳۱ـ ۵۹۵۱۵ تلفن : ۲۱۳۹ ۳۸۲ ۰۹۱۴

مشخصات کتاب

نام کتاب :	سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین
نویسنده :	ملا علی أفندی أربیلی
به کوشش :	سوران حسامی نقشبندی
نوبت چاپ :	چاپ دوم ـ ۹۵
شمارگان :	۲۰۰۰ جلد
ناشر :	انتشارات زانکو
تایپ و صفحه‌آرایی :	امید مقدّس (سقز)
طرح جلد :	هیوا رضایی
نرخ :	۱۲۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

عنوان	صفحه



این عکس که عین او، قوام الدین است
از پرتو انوار سراج الدین است

ماهی است ز مشکات بهاء کرده طلوع
شاهی است ملقّب به حسام‌الدین است

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمْدُ لله الَّذی جَعَلَ مَرائی قُلُوب اَوْلِیائهِ مَجالی جَمال وَجه الکَریم، وَاَلاحَ مِنها عَلی صَفائِحَ وُجُوهِهم لَوایح نُور القَدیم، فَصَارَ و الحِیث إذَا رَأَوا ذِکرَ الله، وَ الصَّلاةُ عَلَی أَفْضَلِ مَنِ ارْتَفَعَ حُجُب الکَوْنِ عَنْ بَصَرِ بَصائِرِهِمْ، وَ انکَشَفَ سِرّ سَریان وُجوده السّاری فِی الکُلّ عَلَی سَرائِرِهِمْ، فَما رَأَوا فِي الوُجود اِلاّ اِیّاه، وَ عَلی آلهِ الطَّیِّبینَ وَ أَصحَابه الطَّاهِرینَ وَ عَلَی مَنْ تَبِعَهُم وَ تَبع تَابِعِیهِمْ أَجمَعین، اِلی یَوْمِ الدّین.

پیشگفتار

با زبان حال و مقال خداوند عالمیان را سپاس بی‌پایان گویم که مرا توفیق داد و فراغت مناسب به این بنده حقیر بخشید که برای تجدید چاپ کتاب سراج الطالبین بعد از یک قرن که از چاپ اولش می‌گذرد اثر عالم و عارف ربانی مرحوم ملاعلی افندی اربیلی که در بین پیروان طریقت نقشبندی و جامعه روحانیت اهل سنّت مقام و منزلت علمی و معنوی مَعزّی الیه به اثبات رسیده؛ به عنوان ادای وظیفه و دَینی که برذمّه‌ی اینجانب سوران حسامی فرزند مرحوم شیخ مصطفی نوه شیخ محمّد بهاالدین و نتیجه حضرت شیخ حسام‌الدین نقشبندی هست به عنوان احیای تراث معنوی این خاندان تقدیم به جامعه علمی و عرفانی

کردستان بنمایم؛ آنچه مسلّم است در طول تاریخ انسانهایی پا بـه عرصـه گیتی گذاشته‌اند که بنا به اقتضای توان و استعداد خود هر یک بخـش یـا بخش‌هایی از زندگی انسانی را به سوی کمال هدایت کرده و با خلق آثار گوناگون علمی، فکری، دینی و ... راه را برای نسل‌های بعد هموار کـرده و در این راه از هیچ رنج و زحمتی فروگذار نکرده‌اند. بدون شک در این میان به کسانی برمی‌خوریم که در میدان معرفت به ریسمان محکـم الهـی چنگ زده‌اند تا از پستیهای حیات دنیوی به قلّه‌های رفیـع کمـال الهـی و انسانی خود رسیده و در این مسیر هر کسی را طالب و راغب مـی‌یافتنـد دستش را گرفته و با خود بسر منزل مقصود می‌رساندند.

جا دارد در بین این وارستگان و واصلان به حقیقت سری به گلســتان کردستان زده تا با اولین نگـاه متوجـه رادمردانــی از تبـار رسـول الله ﷺ شویم که با رنج و سلوک بی وقفه و در عین حال با سوار شدن به کشتی عشق الهی به ساحل مقصود رسیده و کلید درِ گـنج محبـوب را یافتـه و سالکان را به سلک واصلان برده و به کام دل خویش رساندند. از جملـه این بزرگان مـی‌تـوان بـه شـجره طیبـه خانـدان حضـرت شـیخ عثمـان سراج‌الدین (تەویڵـە) اشاره کرد که تـا بـه حـال در مـورد ایشـان نـاقلان حکایت متعدد نقل کرده و کاتبان در احوال آنان کتابهای فراوانی به عربی و فارسی و کُردی نوشته‌اند؛ فلذا مؤلّف کتابی کـه هـم اکنـون در اختیـار شماست از جمله کسانی است که در مکتب این بزرگـان تلَمُّـذ نمـوده و شهد عشق نوشیده و بر کرسی مراد آرمیده است.

* * *

شرح حال مؤلّف کتاب

عالمِ عارف و سالک واصل مرحوم ماموسـتا مـلا محمّـدعلی افنـدی

حُسامی فرزند ملا ابوبکر سوم معروف به «گچکه مـلا»«مـلای کوچـک» است که در سال ۱۲۴۱ قمری مصادف با ۱۲۰۴ شمسی در قلعه‌ی اربیـل (قەڵای هەولیـر) دیـده بـه جهـان گشـوده؛ در مـورد مراحـل زنـدگی و جزئیات و اتفاقات مهّم دوران حیات علمی آن عـالم بزرگـوار اطلاعـات زیادی در دست نیست، امّا آنچه در بعضی از کتـب بطـور اختصـار نقـل شده بیانگر این است ایشان علوم دینی را در مسجد جامع بـزرگ کـه در قلعه اربیل قرار داشته و تحت سرپرستی علمای خانوادگی ایشان بوده بـه اتمام رسانیده. مسجد مذکور بیش از چهار قرن محل تدریس و خطا به و فتوای علمای این خاندان بوده است، ماموستاماننـد سـایر بـرادرانش در علوم دینی رشد کرده و تحصیلاتش را به اتمام رسانده و توسط برادرش حاج ملا عمر افندی به اجازه افتاء و تدریس نائل آمده و همچنین اجـازه نقل حدیث (احادیثی که عمر افندی آنها را از علمای حجاز در سفر حج در سال ۱۲۹۷ قمری آموخته بود) را به ایشان می‌دهد.

❊ ❊ ❊

کسب منصب مُفتی اربیل

بدون تردید منصب و مقام مفتی در مسایل فقهی برای یک عالم دینی بالاترین مقامی است کـه علمـای اسـلامی پـس از سـالها جهـد تـلاش طاقت‌فرسا بدان می‌رسند و یقیناً ملا علی نیز از این قاعده مسـتثنی نبـوده و چون در زمینه کسب علوم دینی و اسـلامی از هـیچ تلاشـی فروگـذار نبوده پس از مدّتی مقام مفتی اربیل به ایشان پیشـنهاد شـده و نـامبرده در ابتدا آن را پذیرفته و منصب مـذکور را در سـال ۱۲۹۱ قمـری برابـر بـا ۱۲۵۳ شمسی بر عهده می‌گیرد. جناب ملا علی افندی در حاشیه یکـی از کتابهای خود در قالب نقل خرید و وقف آن کتاب به ایـن منصـب خـود

چنین اشاره می‌کند (این کتاب عزیز را به دو غـروش خریـده و آن را بـه کوچکترین فرزند گچکه ملا که اسمش محمّد علـی اسـت و اکنـون بـه عنوان مفتی اربیل تعیین شده است وقف کـردم)[1] بـه تـاریخ ۲۵ ذیحجـه سال ۱۲۹۶ هجری قمری.

* * *

استعفای ملا علی از منصب مفتی اربیل

ملا علی با وجود اینکه منصب مفتـی اربیـل را پذیرفتـه بـود پـس از شش سال از ترس اینکه مبادا فتوایی غیر دقیـق از زبـان او صـادر گـردد پشیمان گشته و درخواست استعفای خود را تقدیم مقامات آنجا نمـود و سرانجام در سال ۱۲۹۷ه‍ ق برابر با ۱۲۵۹ شمسی بـا درخواسـت ایشـان موافقت شده تا از مقام افتاء خود کنـاره‌گیـری کنـد. در احـوال علمـی و عرفانی این علامه بزرگوار در کتاب «علماء و مدارس فی اربیـل»[2] چنـین اشاره شده «کان رحـمَهُ اللهُ مُتبحِّراً فِي العلومِ، شدَیدَ الـوَرْعِ و التَّقـوی مُـخلِصاً و مُتَفَانِیاً فِي الطَّرِیقةِ النَّقَشبَندیةِ وَ مُخلصاً، حزینَ النفسِ، قلیلَ الکـلامِ. حسنَ الخطِ تَـرَکَ بَعْـضَ الـمخطوطاتِ و الـهَوامشِ و نمـاذجَ مـن خَطِّـهِ الرائعِ» (معنــی) : «ماموستا ملا علی رحمه الله متبحر در علوم و دارای ورع و تقوی زیاد بـوده و همچنین اخلاص فراوانی داشته و به طریقت نقشبندی عشق می‌ورزیـده، نیک نفس و کم سخن بوده، ضمناً خط زیبایی داشته کـه نمونـه‌هـای در کتابخانه خانوادگی ایشان در اربیل که جناب عثمان مفتی فرزنـد مرحـوم

۱ـ اشتریتُ هذه النسخةَ العزیزةَ مِنَ التصریفات بغروشین و وقفتُها علی نفسی بالحیلة الشرعیة بان قلت: وقفت هذا الکتاب علی اصغر اولاد کجک ملا الذی اسمه محمّـد علـی و هـو الآن قدعین مفتیاً علی أربیل. اللّهم خلصنا من هذا المنصب. آمین ۲۵ ذی‌الحجة ۱۲۹۶ ه‍ ق.

۲ـ زبیر بلال اسماعیل.

رشاد مفتی که از خانواده ماموستا است سرپرستی آن را عهده‌دار است. به یادگار مانده است. برای نمونه می‌توان به (حزب البحر) شاذلی و شرح ابن حجر رحمه‌الله اشاره کرد.[1]

* * *

علاقه ملا علی به طریقت و گرویدنش به آن

چنانچه مشهور است خانواده ملا علی افندی بالاخص علمایشان از پیروان و شیفتگان طریقت بوده‌اند و علاقه و عشق خود را در طریقت نقشبندی صرف نموده‌اند و بر اساس آن مراحل سیر و سلوک را طی کرده‌اند. بدون شک ملا علی نیز تحت تأثیر این محیط علمی و فرهنگی و عرفانی تربیت یافته و رشد و نمو نموده است؛ فلذا ایشان طریقت نقشبندی را که در میان علما و فقها و فضلا از محبوبیت خاصی برخوردار بود برای خود برگزید و کشکول دل را به دولت سرای عشق خاندان حضرت شیخ عثمان سراج‌الدین قدس سره برد تا ایشان از کرم خویش تحفه‌ای در آن انداخته و کام تشنه‌اش را سیراب نمایند. این بود که ملا علی دست بیعت به سوی حضرت سراج‌الدین قدس سره دراز کرده و طریقت نقشبندی را از آن عارف ربانی دریافت نمود و معارف و دقایق و لطایف فراوانی کسب کرده به درجات بلندی رسید. بعد از ایشان با حضرت بهاالدین قدس سره خلف صدیق ایشان بیعت نمود و در ردیف یکی از خلفای مشهور شیخ بهاالدین قرار گرفت. تا زمان حضرت حسام‌الدین در حال حیات بود و همچنان که خودش در کتاب اشاره می‌کند علاقه‌ی فراوانی به شیخ حسام‌الدین قدس سره پیدا می‌کند پس از مدّتی خودش را به

۱ـ مێژووی زانایانی کورد، تألیف: ملا طاهر بحرکه‌ی، ج۲ صفحه ۳۴۵.

«حسامی» ملقب نموده و به آن شیخ بزرگوار منسوب کرد. از آن پس بـه ملا محمّدعلی حسامی مشهور گشت.

❊ ❊ ❊

وفات ماموستا ملا علی

در سال ۱۳۱۸ قمری برابر با ۱۲۸۰ شمسی دار فـانی را وداع گفتـه و بـه معبـود و معشـوق خـود پیوسـت و جسـد مبـارکش را در روسـتای (تەوێڵە) در جوار مرشدش دفن نمودند پـس از فـوت ماموسـتا پسـرش جمیل افندی تولیت واجبات دینی او را عهـده‌دار شـد و در سـال ۱۳۳۲ قمری ۱۰۱ سال پیش اقدام به چاپ کتاب «سراج الطالبین» نمـود، و ایـن چاپ بعد از آن تنها چاپ این کتاب است. لازم بـه یـادآوری اسـت کـه کتاب «سراج الطالبین» در سال ۲۰۰۲ میلادی توسط اسـتاد حیـدر رشـید احمد به زبان عربی ترجمه شده و توسط وزارت اوقاف حکومـت اقلـیم کردستان عراق کـه در آن زمـان جنـاب شـیخ عـدنان نقشـبندی حفیـد حضرت حسام الدین وزیر اوقاف بودند چاپ شده است.

❊ ❊ ❊

سخنی در باب کرامات و خوارق عادات

مسلماً خداوند بندگانی دارد که به دین او توسّل جسته‌انـد و خـود را بـرای او خـالص نمـوده‌انـد، خداونـد آنهـا را دوسـت دارد و منزلـت و مقامشان را بالا می‌برد و درخواست و نیازشان را اجابت می‌کند و در دنیا و آخرت با پاداش نیک آنان را عزیز و گرامی می‌دارد، لذا امـداد خـود را شامل حالشان می‌کند و بوسیله آنان اموری خارق‌العاده انجام می‌دهد کـه بیانگر و آشـکارکننده حقانیـت دیـن ایشـان و درسـتی اقـوال و عبـادت آنهاست. پس خداوند دینش را بواسطه آنها حمایت و تأیید می‌کند و بـه

برکت اخلاق و نـور هدایتشـان، ایمـان را در دل مـردم ثابـت و تقویـت می‌کند. برترین مقامِ کرامت، پایداری و مداومت بـر انجـام عمـل صـالح است، همچنان که حضرت شیخ محی‌الدین ابن عربـی رحمه الله در فتوحـات مکیه می‌فرماید: کرامـت بـر دو نـوع اسـت یکـی کرامـت حسـی و دوّم کرامت معنوی. مردم عامی فقط کرامت حسی را می‌دانند. مانند خبر دادن از امور آینده، راه رفتن روی آب، پرواز کردن در آسمان، پیمودن مسـافت دور در اندک زمان و امثال اینها. امّا کرامت معنوی را فقط بندگان خـاص خدای تعالی می‌دانند، مانند حفظ و رعایـت کـردن تمـام آداب شـرعی، توفیق حاصل کردن بـه اخـلاق نیـک و پسـندیده، محافظـت بـر انجـام واجبات در اوقات آن، پاک کردن قلب از بیماریهای باطنی، زیـرا عـادت نَفْس این است که شخص را منحرف کند و او را از عمـل خیـر بیـزار و ملول نماید.

﴿ إِنَّ ٱلنَّفۡسَ لَأَمَّارَةُۢ بِٱلسُّوٓءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيٓ ﴾ [یوسف/۵۳]

«(براستی که نفس بسیار امر به بدی می‌کند مگر آنکه پروردگارم به او رحـم کنـد) پس تسلط بر امیال نفس و مهار افسار آن با مداومت در عمل صـالح برتـرین کرامتـی است که خداوند به بنده‌اش عطا می‌کند.»[۱]

❊ ❊ ❊

امور خارق‌العاده به چهار نوع تقسیم می‌شوند

۱ـ معجزه : امری است خارق‌العاده بوسـیله کسـی کـه ادعـای نبـوت می‌کند قبل از پایان رسالتش انجام می‌گیرد، معجزه مختص انبیاء است.

۲ـ کرامت : امری است خارق‌العاده که بوسیله فردی صالح که ادّعـای

۱ـ طریقة الراشدین و حجة المسترشدین صفحه ۵۳۸

نبوّت نمی‌کند انجام می‌گیرد و این نوع مختص عارفان و اولیاء خداست، که سید عبدالرحیم مولوی آن را چنین بیان می‌کند :

فَرَشْحَةٌ مِنْ هَذا الإرْتِقَاءِ رَشَّ عَلَى أَسْرَارِ الأَوْلِيَاءِ
رُتُبَتُهُمْ سَنِيَّةٌ عَلِيَّةٌ كَانَ لَهُمْ كَرَامَةٌ جَلِيَّةٌ

«قطره‌ی منوّر از بحر فیض این پیشرفت و برتری و معراج حاصله محمّد المصطفی ﷺ بر قلوب پاک اولیاء چکیده است، و رتبه ایشان به سبب چکیدن آن قطره نور که از بحر فیوضات ربّانی بر دلهای روشن ایشان می‌چکد، کرامات حاصل و ظاهر می‌گردد.»

چنانچه مولانا جلال‌الدین بلخی می‌فرماید :

اولیا را هست قدرت از اِله
تیر جسته بازگرداند ز راه
اَولیا نایب مَنَاب انبیا است
نایب است، و دست او دست خداست

کرامت بوسیله اجتناب از منهیات و منکرات، و دوری از فرو رفتن در لذایذ دنیوی و شهوات نفسانی تحقق می‌یابد، و بر اثر جهاد و تزکیه نفس، و در نتیجه تداوم در طاعات و عبادات، برای عبد مؤمن صالح حاصل می‌شود، در حالیکه به فیض رحمت الهی نائل می‌گردد، بنابراین قدرت معنوی و کرامت اولیاء به مانند معجزه انبیاء با اراده و خواست خداوند متعال حاصل می‌گردد، و اولیاء نیز بر اثر اخلاص و کثرت طاعات و عبادت، علاقه خویش را از عالم اجساد قطع می‌کنند، و ارتباط مستقیم خود را با عالم کبریاء برقرار می‌نمایند، بدین سبب روحشان تقویت می‌شود، و به جواهر ارواح ملائکه تشبیه پیدا می‌کند، و مانند آنها توانا و قدرتمند می‌گردد، زیرا انوار عالم کبریاء بر او می‌تابد و در نتیجه

روشن می‌شود و قدرت فوق‌العـاده در او ایجـاد مـی‌گـردد، و مـی‌توانـد اعمال خارق‌العاده را انجام دهد. و لازم است به این نکات نیز توجه کنید که اولاً: جوهر روح از جنس اجسام مادّی نیست که فاسد گردد واز بـین برود، بلکه از جنس جواهر ملائکه، و در ذات خود پاک و مقدس اسـت، و سکّان عالم سماوات و قدرتمند است و وقتی کـه بـه ایـن بـدن تعلـق گرفت، و در تـدبیر آن اسـتغراق حاصـل نمـود، در آن اسـتغراق بجـایی می‌رسد که وطن اولی و مسکن قدیمی خود را فرامـوش مـی‌کنـد، و بـه کلی به این جسم فاسد تشبّه پیدا می‌کنـد، و مکنـت و قـدرتش ضـعیف می‌شود، و نمی‌تواند امور خارق‌العاده را انجـام دهـد، زیـرا آن قـدرت و عظمت، و شرافت و قداسـت عـالم علـوی را از دسـت مـی‌دهـد، و در مادیات عالم سفلی غرق می‌گردد و ناتوان می‌شود.

ثانیاً : وقتی که روح عبد مؤمن بمعرفهٔ الله و محبّـت او انـس حاصـل نماید، و علاقه و وابستگیش در تدبیر بدن کمتـر گـردد، و انـوار مقدّسـه آسمانی بر او بتابد، بوسیله آن انوار قدرت پیدا می‌کند، و به مانند قـدرت ملائکه و ارواح آسمانی در اجسام این جهان تصرف می‌نمایـد، و اعمـال خارق‌العاده را انجام می‌دهد که به نام کرامت محسوب می‌گردد.

ثالثاً: همانطوری که ارواح انسان از حیث ماهیّت مختلف اسـت، و در میان آنها، قـوّی و ضـعیف، نـورانی و کـدر و آزاد و غیـره وجـود دارد، همچنین ارواح آسمانی نیز آن طور که خداوند متعال به آنها اشاره می‌کند چنین است.

رابعـاً: عـلاوه بـر همـه اینهـا، نکـات بسـیار مهّـم و اسـرار عظـیم و محیّرالعقول، و احوال عمیق و شگفت‌انگیزی وجود دارد که تا کسـی بـه آن مقام نرسد آن را بدانـد و درک کنـد کـم کسـی آن را کـاملاً تصـدیق

می‌کند، مگر انبیاء و اولیاء که آن اسرار را درک کرده و تصدیق نموده‌اند. از پروردگار عالم می‌خواهیم که همه ما را بر درک آن آگاه کند.[1]

۳ـ استدراج: امری است خارق‌العاده که به وسیله کسی که نه ایمان دارد و نه عمل صالح انجام می‌دهد واقع می‌شود و گاهی جنبه اهانت دارد.

۴ـ مَعُونَتْ : هرگاه امری غیر عادی به وسیله فردی عوام از مسلمانان به صورت عادی انجام گیرد، آن را معونت گویند.

❊ ❊ ❊

فرق کرامت با سِحر

مسلماً سحر امری است وهمی و خیالی که حقیقتی ندارد بلکه قوانین و ممارست در اعمال است که بیننده خیال می‌کند که حقیقت دارد و حال آنکه چنینی نیست. امّا کرامت امری حقیقی و خارق‌العاده است نه وهمی و خیالی. و در مورد کرامت اولیاء جز فرقه معتزله کسی با آن مخالفت نکرده و منکر آن نشده است. و دلیل معتزله این است که کرامت با معجزه مُشتبه می‌شود و نبی از غیر نبی تشخیص داده نمی‌شود. جواب آن این است که: کسی که کرامت دارد ادعای نبوت نمی‌کند و اگر بعد از ختم رسالت کسی چنین ادعائی کند گذشته از انکار ولایش او را کافر می‌دانیم. و همان طور که سید عبدالرحیم مولوی آن را بیان می‌کند، کرامت عارف و ولّی معجزه‌ای است برای پیامبرش، چون مردم بعد از وقوع کرامت از او می‌فهمند که دین این پیامبر حق است و اگر چنین نمی‌بود او نیز به وسیله کرامت یاری و تأیید نمی‌شد، و بدون شک

1ـ شفاعت و عرفان صفحه ۳۴۴ الی ۳۴۷

ظهور کرامت موجب تقویت ایمان بیننده یا شنونده نسبت به دینی که این شخص از آن تبعیّت و پیروی می‌کند، می‌شود.[۱]

* * *

دلایل اثبات کرامت

اولاً : از نظر قرآن کریم

۱ـ خداوند حضرت مریم علیها السلام را با اعطای میوه تابستانی در زمستان و میوه زمستانی در تابستان گرامی داشت.

﴿ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزْقًا ۖ قَالَ يَٰمَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ۖ قَالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾ [آل عمران/۳۷]

«هر زمان که زکریا وارد عبادتگاه او می‌شد غذای (تمیز و زیادی) را در پیش او می‌یافت به مریم گفت: این از کجا برای تو می‌آید؟! گفت: این از سوی خدا می‌آید خداوند به هر کسی که بخواهد بی‌حساب و بی‌شمار روزی می‌رساند.»

۲ـ حضرت سلیمان علیه السلام [از کار گزارانش] خواست که تخت پادشاهی بلقیس ملکه سبا در یمن را به بیت‌المقدس بیاورند، وزیر او آصف بن برخیا قبل از اینکه سلیمان علیه السلام چشم بر هم نهاد آن را حاضر کرد.

﴿ قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّى ﴾ [نمل/۴۰]

«(آصف بن بَرْخیا) کسی که علم و دانشی از خدا داشت گفت: من تخت (بلقیس) را پیش از آنکه چشم بر هم زنی، نزد تو خواهم آورد. هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید، گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است.»

۳ـ سرگذشت یاران غار (اصحاب کهف) که دلیل و برهان مهمی

۱ـ شرح عقاید اهل سنّت، صص ۲۴۰ ـ ۲۴۲

است بر قدرت و ارادهی بیپایان خداوند، که به مدّت ۳۰۹ سال بدون غذا و نوشیدنی به خواب رفتند بدون آنکه اجسادشان پوسیده شود در خورشید با گرمای سوزانش و حیوانات وحشی و درندگان گزندی به آنها نرساندهاند :

﴿ ۞ وَتَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ ﴾ [کهف/۱۷]

«و (ای محمّد) اگر در نزدیکی غار آنها بودی، خورشید را هنگام طلوع میدیدی که مایل شده و از سمت راست غار آنها میگذرد. و هنگام غروب از سمت چپ آنها را دور میگردد».

﴿ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَذَاتَ ٱلشِّمَالِ ﴾ [کهف/۱۸]

«و ما آنها را از راست به چپ و از چپ به راست میگرداندیم (تا رطوبت زمین به بدنشان آسیب نرساند)».[1]

ثانیاً : از دیدگاه سنت نبوی

حدیث اوّل : ابوهریره رضی الله عنه در صحیحین از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روایت میکند (به خاطر اینکه اطاله کلام نشود خلاصه حدیث چنین است). حضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند: «فقط سه نفر در گهواره سخن گفتند، عیسی بن مریم علیه السلام، طفلی در زمان جریج ناسک و سومی طفلی دیگر. قصّه حضرت عیسی علیه السلام برای همگان معلوم است و امّا جریج ناسک مردی عابد در بنی اسرائیل بود. او روزی مشغول نماز بود که مادرش او را صدا زد او با خودش گفت: آیا نماز و گفتوگو با خداوند بهتر است یا دیدن مادر؟ سپس به نمازش ادامه داد و مادرش از او ناراحت شد و در حق او دعای بدی کرد، زنی فاحشه در آن حوالی بود به آنها گفت: من جریج را

۱ـ شرح عقائد اهل سنت.

می‌فریبم تا زنا کند نهایتاً آن زن فاحشه موّفق نشد و هنگـامی کـه ناامیـد شد با چوپانی که در عبادتگـاه جـریج رفـت و آمـد داشـت زنـا کـرد و فرزندی متولّد شد و آن زن زانیـه فرزنـدش را بـه جـریج نسـبت داد بـا شنیدن این خبر مردم عبادتگاه جریج را خراب کردند و به او ناسزا گفتند جریج از پروردگارش کمک خواسـت و رو بـه آن طفـل کـرد و گفـت: پدرت کیست؟ آن طفل لب به سخن گشود و گفت: پدرم چوپان اسـت. مردم از عمل خود پشیمان شدند و عبادتگاه او را از نو ساختند.»[1]

و امّا طفل دیگر، زنی بود که فرزندی شیرخوار داشت و در حال شیر دادن او بود کـه جـوانی زیبـارو از جلـوی آنهـا گذشـت، آن زن گفـت: پروردگارا! فرزندم را مثل ایـن جـوان بگـردان، ناگهـان آن طفـل گفـت: پروردگارا مرا مانند این جوان مگردان. سـپس آن دو زنـی را دیدنـد کـه می‌گفتند، که آن زن دزدی و زنا کرده اسـت. مـادرش گفـت: پروردگـارا فرزندم را مثل این زن مگردان، طفل دوباره لب به سخن گشود و گفـت: پروردگـارا مـراماننـد ایـن زن بگـردان، مـادرش علّـت را از او پرسـید. فرزندش گفت: آن جوان زیبارو از ظالمان بود و این زن از مخلصان بـود و در حالی که زنا و دزدی انجام نداده بود «حَسْبِی اللهُ» می‌گفت.

حدیث دوم: حدیث غار که در صحاح مشهور است، ابـن عمـر رضی الله عنه روایت می‌کند، (خلاصه حدیث) رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند : «قبـل از شـما سه جوان بودند که با هم می‌رفتند که شب آنان را فراگرفت و آنها داخـل غاری شدند که ناگهان صخره‌ای از بالای کوه ریزش کرد و دهانه غـار را بست، آنان گفتند: قسم به خدا نجات حاصل نمـی‌کنیم مگـر اینکـه بـه

۱ـ تفسیر کبیر، امام فخررازی، ج۲۱، سوره کهف صفحه ۸۶

وسیله اعمال صالحمان از خداوند طلب کمک کنیم و آن سه هر یک کـه اعمال خـود را بـازگو مـی‌کـرد خداونـد متعـال قسـمتی از آن سـنگ را می‌شکست تا اینکه پس از سه مرحله دهانه غار بـاز شـد و آنهـا نجـات حاصل کردند.»[۱]

حدیث سوم : سعید بن مسیب رحمه الله از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم برای اصحابش قصّه‌ای را نقل کرد و فرمود: مردی زمـانی سوار بر گاو شد پس آن گاو رو به مرد کرد و گفت: من بـرای ایـن کـار خلق نشده‌ام بلکه برای کشاورزی خلق شده‌ام مردم گفتنـد: سـبحان الله، این گاو سخن می‌گوید، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودند: من آن گـاو را تصـدیق می‌کنم و ابوبکر و عمر رضی الله عنه نیز تصدیق می‌کنند.[۲]

ثالثاً: در اخبار منقول از صحابه کرام رضی الله عنهم

۱ـ حضرت عمر رضی الله عنه در مدینه منوره خطبـه جمعـه را مـی‌خوانـد و لشـکر مسـلمانان بـه فرمانـدهی حضـرت سـاریه رضی الله عنه در نهاونـد ایـران می‌جنگید، دشمن قصد داشت که بر کـوه دسـت یابـد تـا بـر مسـلمانان مسلّط شود خداوند این نقشه را جلو چشمان حضرت عمـر رضی الله عنه نمایـان ساخت و بر روی منبر آن را دید پس در ضمن خطبـه گفـت: یـا سـاریه الجبل!! الجبل!! یعنی: ای ساریه مواظب کوه بـاش! و سـاریه نیـز صـدای عمر را از مدینه شنید وقبل از اینکه دشمن به کوه برسد، کـوه را تصـرف کرد و همین امر سبب پیروزی مسلمانان شد.

۲ـ رود نیل در مصر بـه طـور عـادی هـر سـال یـک بـار از جریـان بازمی‌ماند (یعنی دچار مد نمی‌شد) مگر بعد از اینکـه یکـی از زیبـاترین

۱ـ ریاض الصالحین، باب اخلاص.

۲ـ باب اخلاص.

کنیـزان را در آن مـی‌انداختنـد، در زمـان خلافـت حضـرت عمـر، رضی الله عنه عمروبن عاص رضی الله عنه والی مصر بود که این حادثه اتفاق افتاد و عمـرو رضی الله عنه خلیفه را از ماجرا آگاه کرد و حضرت عمر رضی الله عنه نامه‌ای برایش نوشت.

متن نامه امیرالمؤمنین برای رود نیل:

إِلَی نِیْلِ مِصرَ مِنْ عَبْدِ الله عُمرَ بنِ الـخَطَّاب أَمّا بعد: ﴿أَیُّها النِّیل إِنْ کُنتَ تَـجرِی بِنَفسِکَ فَلا حَاجةَ بِنَا إِلَیکَ وَ إِنْ کُنتَ تَـجرِي بِأمرِ الله فَاجرِ عَلَی اسْمِ الله﴾

از بنده خدا عمر بن خطاب رضی الله عنه به رود نیل اما بعد:« ای رود نیل اگـر تو به میل و اراده خودت جریان داری، ما هیچ نیازی به تو نـداریم و امّـا اگر به امر خداوند عالم جریان داری پس به نام «الله» جاری شو و دستور داد که آن نامه را در نیـل بیاندازنـد و از آن زمـان تـا بـه حـال رود نیـل هیچگاه متوقف نشده است.»[1]

۳ـ روایت شده که یـک نفـر در زمـان خلافـت حضـرت علـی رضی الله عنه مرتکب دزدی شده بود و او را به محکمه آن حضرت آوردنـد، حضـرت علی رضی الله عنه از او پرسید:

«أَسَرقْتَ؟» قَالَ: «نَعَمْ»

«آیا دزدی کردی؟ گفت: بلی.»

پس دست او را قطع کرد. هنگامی که به خانه برمی‌گشت بـه سـلمان فارسی و ابن سکرا رسید، ابن سکرا از او پرسید:

«مَنْ قَطَعَ یَدَکَ؟ فَقَالَ أَمِیْرُالْـمُؤمِنِیْنَ وَ یَعْسُـوْبَ الْـمُسْلِمِینَ، وَ خَتَنُ الرَّسُوْلِ وَ زَوْجُ الْبَتُوْلِ.»[2]

۱ـ به نقل از کتاب حکایة الصالحین و کرامات الصادقین، نویسنده عزیز رئیسی.

۲ـ تفسیر کبیر: ج۲۱ ص ۸۹

«چه‌کسی دستت را قطع کرد؟! جواب داد: امیرالمؤمنین و سرپرست مسلمانان، و داماد پیامبر اسلام ﷺ، همسر فاطمه بتول علیها السلام.»

سپس ابن سکرا گفت: در حالی که او دستت را قطع کرده، تو با این وصف از او ستایش می‌کنی؟! گفت: چرا ستایش نکنم؟ او دستم را قطع نمود و مرا از آتش دوزخ نجات داده است.»

سلمان رضی الله عنه این گفتگو را شنید، گفتار ایشان را برای حضرت علی رضی الله عنه بیان کرد، سپس آن حضرت دستور داد آن مرد را احضار کردند، دست قطع شده او را، روی دستش گذاشت و با پارچه‌ای آن را بست و از خدا خواست و دعا کرد که دست او را التیام بخشد و سالم نماید. سلمان گفت:

«فَسَمِعْنَا صَوْتاً مِنَ السَّمَاءِ إِرْفَعِ الرِدَاءَ عَنِ الْيَدِ»

پس از آن دعا، این صدا را از آسمان شنیدیم: «باند را از روی دست او بردار» وقتی که باند را روی دست او برداشتیم، دستش به اذن و اراده خداوند متعال کاملاً سالم شده بود.[1]

۴ـ در مقابل سلمان رضی الله عنه و ابو درداءِ رضی الله عنه کاسه‌ای چوبین بود که تسبیح گفت و آن دو تسبیح او را شنیدند.[2]

۵ـ ام ایمن علیها السلام خواست هجرت کند، و هیچ توشه و زاد راه همراه نداشت و نزدیک بود از تشنگی هلاک گردد، به موقع افطار روزه‌اش احساس کرد چیزی بر سرش گذاشتند آن را برداشت دید مشک پر از آب است از آن نوشید تا سیراب شد و بعد از آن تشنه نگردید.

۶ـ سفینه غلام حضرت رسول رضی الله عنه در راه به شیری برخورد کرده به

۱ـ شفاعت و عرفان صفحه ۳۵۰.

۲ـ حکایات الصالحین و کرامات الصادقین.

او گفت: فرستاده رسول الله ﷺ هستم، شیر تـا رسـیدن بـه مقصـد او را همراهی کرد.

۷ـ سعید بن مسیب رحمه الله در واقعه «حره» به موقـع وقـت نمـاز از قبـر حضرت رسول ﷺ صدای اذان می‌شنید و غیر از او هیچ کس در مسجد باقی نمی‌ماند.[۱]

۸ـ وقتی که رومیان از خالد بن ولید خواستند که به عنـوان تحـدّی و اثبات حقانیت دینش سم را بنوشد آن را سر کشید و گفت:

﴿بِسْـمِ اللهِ الَّـذِی لا یَضُـرُّ مَعَ اِسْـمِهِ شَيءٌ فِـي الأَرْضِ و لا فِـي السَّمَـاءِ وَ هُـوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ﴾

«به نام الله که با نام او هیچ چیزی در زمین و آسمان نمی‌تواند زیـان‌آور باشـد و او شنوای بس داناست»

و صدمه‌ای به او نرسید.[۲]

۹ـ عمربن عقبه بن فرقد رضی الله عنه روزی در شدّت گرما نماز مـی‌خوانـد، ابر آمد و بر او سایه افکند وقتی که وسیله سـواری رفقـایش را در جهـاد می‌چراند، درندگان از آن نگهداری می‌کردند.

۱۰ـ مطرف بن عبدالله بن شخیر رضی الله عنه هـر وقـت وارد منـزل مـی‌شـد ظروف خانه با او تسبیحات می‌کردند، اگر او و رفیقش در شـب تاریـک راه می‌رفتند، به آن طرف که در حرکت بودند روشن می‌شد.[۳]

رابعاً: دلائل عقلی و قطعی بر جواز کرامات اولیاء

دلیل اوّل: بنده کامل و مطیع، ولی و محبوب خداوند عالمیـان اسـت

۱ـ تصحیح المفاهیم صفحه ۱۸۷.

۲ـ شرح عقاید اهل سنت، ص ۲۴۳.

۳ـ به نقل از فتاوی کبری تألیف ابن تیمیه ج۱۱، ص ۲۸۱.

چنانکه او می‌فرماید:

﴿ أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴾[يونس/۲]

«آگاه باشید که دوستان خدا هرگز هیچ ترسی (از حوادث آینده عالم) و هیچ حسرت و اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست».

و نیز می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ مَوۡلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ﴾ [محمّد/۱۱]

«و این بدان سبب است که خدا یار و مولای مؤمنان است»

پس ثابت شد که الله تعالی ولی و یاور بنده خویش است و او حبیب بنده و بنده نیز حبیب اوست چنانچه می‌فرماید:

﴿ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ ﴾ [مائده/۵۴]

«خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند».

و می‌فرماید:

﴿ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ ﴾

«لیکن آنها که اهل ایمانند کمال محبّت و دوستی را فقط مخصوص به خدا دارند.»

بعد از این معارف می‌گوییم: بنده وقتی که خداوند ﷻ را چنان طاعت و عبادت می‌کند که هر آنچه او امر نموده به طور کامل انجام دهد و از هر آنچه که نهی کرده، آن را ترک کند و هر عملی که به رضایت خالق منتهی شود، انجام دهد. پس چطور پروردگاری که مهربان و کریم است از آنچه که بنده‌ی محبوبش یک بار از او حاجتی را درخواست کند و او از کمک رسانی به بنده‌اش امتناع کند، چرا که بنده با وجود عجز و ملامت نفسش هر آنچه که الله تعالی بر او امر کند انجام دهد پس چرا الله تعالی با وجود این که پروردگاری کریم و رحیم است، وقتی که بنده برای یک بار از او درخواستی کند او انجام ندهد چنانکه الله تعالی

خودش نیز تصریح می‌کند و می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ ﴾ [بقره/۴۰]

«به عهد خود وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم».

دلیل دوّم: اگر شخصی منکر اظهار کرامت شود دو دلیل دارد: یا اینکه معتقد است خداوند تعالی شایستگی و اهلیت این کار را ندارد که برای بنده خویش چنین انجام دهد و یا این که بنده شایستگی دریافت این عطیه و کرامت را ندارد و امّا در صورت اوّل، بد گویی از قدرت و لطف و کرم الهی است و این کفر است. و در صورت دوّم نیز باطل است به دلیل این که خداوند می‌فرماید:

﴿ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ ﴾ [بقره/۴۰]

و نیز می‌فرماید:

﴿ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ ﴾[یونس/۶۴]

«آنها را پیوسته بشارت است هم درحیات دنیا و هم درآخرت به‌نعمت‌های بهشت»

و نیز اشاره می‌کند که :

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ ﴾ [آل‌عمران/۹]

«خداوند هرگز خلاف وعده نمی‌کند.»

و این واضح است که معرفت ذات الله تعالی و صفات، افعال، احکام و اسماء باری تعالی و محبّت با او و مواظبت بر ذکر او، تقدیس، تهلیل و تمجید او بالاتر از عطا کردن یک تکه نان در بیابان و یا تسخیر یک مار و یا شیر ... است، پس وقتی که خداوند سبحان به مؤمن، معرفت و محبّت، نعمت ذکر و شکرش را بغیر سؤال کردن عطا کند، عطا کردن اندکی آب و غذا در بیابان و حتی اینکه اگر تمام کوه‌ها را برایش طلا کند هیچ ارزشی در مقابل نعمت معرفت و محبّت الله تعالی را ندارد.

دلیل سوّم : در حدیثی از آن حضرت ﷺ از الله تعالی نقل می‌کند که خداوند می‌فرماید: «هیچ کس نمی‌تواند به آن اندازه نزدیکی مرا حاصل نماید که به اندازه انجام فرایض حاصل می‌کند و سبب نوافل او به من نزدیک می‌شود، تا این که محبوب من می‌شود و هنگامی من او را دوست بدارم، گوش او می‌شوم که با آن بشنود و چشم او می‌شوم که با آن ببیند و دست او می‌شوم تا با آن بگیرد و پای او می‌شوم که با آن راه برود»[1] و این حدیث بر این اشاره دارد که در شنوایی و بینایی و همچنین در سایر اعضای آنان برای غیر الله تعالی هیچ نصیبی نمی‌ماند زیرا که اگر سهمی برای غیر او بماند خداوند هرگز نمی‌فرمود که من چشم، گوش آنان می‌شوم که با آن ببیند و بشنود و در این شکی نیست که این مقام بالاتر از تسخیر یک مار و حیوانات درنده و دادن تکه نان و خوشه‌ای انگور و یا آب و غیره ... است.

و هنگامی که پروردگار عالم بنده‌اش را به درجه ولایت، معرفت و محبّت می‌رساند عطا کردن چنین چیزهایی هرگز جای تعجّبی از ذات کریم پروردگار نیست.

دلیل چهارم : حضرت رسول ﷺ فرمودند: «الله تعالی می‌فرماید: کسی که دوست و ولی مرا اذیت کند گویا که مرا آزرده» و اذیت ولی خویش را قائم مقام آزار خویش قرار داده، ما در عرف نیز مشاهده می‌کنیم کسی که به خدمت پادشاه نزدیکتر باشد و او صمیمی‌تر و رابطه گرمتری داشته باشد و اجازه ورود در نشست‌ها و مجلس‌های خصوصی

۱ـ قال النبيُّ ﷺ : ﴿ و مَا يَزَالُ عَبدِي يَتَقرَّبُ إلى بالنَّوافِلِ حَتَّى أُحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَه الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذي يَبْصِرُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطُشُ بِهَا و رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا و إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَنُهُ و إِنْ اسْتَعَاذَ بِي لَأَعذنَّهُ ﴾

را داشته باشد ضرورتاً او دارای قدرتی هست که دیگران صاحب آن قدرت نیستند و شکی نیست که بزرگترین پادشاه پروردگار جهانیان است و وقتی او بنده‌ای را شرافت دهد و به درجات خدمت و کرامت برساند و او را واقف بر اسرار معرفت خویش بگرداند و پرده حجاب بین خود و بنده خویش را بردارد و بر سفره قرب و نزدیکی خودش او را مهمان کند شگفتی و هیچ حیرتی نیست از این که بعضی کرامت برایش ظاهر سازد با وجود این که تمام عالم نسبت به سعادت و کمالات روحانی و معارف الهی ذرّه‌ای بیش نیست.

دلیل پنجم : در این که متولی افعال، روح است نه جسم و این که معرفت خداوند به وسیله روح می‌باشد جای هیچ تردیدی نیست و به همین دلیل است که حضرت علی ﷺ می‌فرماید:

«وَ اللهِ مَا قَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرٍ بِقُوَّةٍ جَسَدانِيَّةٍ و لَكِنْ بِقُوَّةٍ رَبَّانِيَّةٍ»

«قسم به ذات الله تعالی که خیبر را با قوت جسمانی فتح نکردم بلکه فتح آن با قوّه ربّانی و روحانی بود.»

زیرا حضرت علی ﷺ به هنگام فتح خیبر نظر خود را از عالم اجسام منقطع کرده بود و روح خود را با انوار عالم کبریاء قوی و متصل کرده بود و انوار عالم قدسی و عظمت در وجود او درخشش کرد و حقیقتاً برای او قدرتی حاصل شد که غیر او دارای چنین قدرتی نبود و همچنین بنده‌ای که بر طاعات و دستورات خداوند مواظبت نماید به مقامی می‌رسد که خداوند در حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

﴿كُنْتُ لَهُ سَمعاً و بَصَراً و رِجْلاً﴾

«و گوش و چشم او و پای او می‌شوم.»

منظور این کلام این است که وقتی نور جلالت خداوند سبحان چشم و گوش بنده شود یقیناً او از دور و نزدیک می‌شنود و می‌بینند و زمانی

که آن نور دست و پای او شود قادر به تصرف در سختی و آسانی، دور و نزدیک و طی مسافت دور به مدّت کوتاه و غیره می‌شود.[1] کرامات اطلاع بعضی از صالحین از برخی اسرار و امور غیبی است. و شاید کسی که منکر آن است در ردّ آن چنین استدلال کند که خداوند فرمود:

﴿ فَقُلْ إِنَّمَا ٱلْغَيْبُ لِلَّهِ فَٱنتَظِرُوٓاْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ ٱلْمُنتَظِرِينَ ﴾
[یونس/۲۰]

«کسی جز او غیب را نمی‌داند»

و فرمود:

﴿ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُۥ يَسْلُكُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِۦ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ ﴾ [جن/۲۶و۲۷]

«داننده غیب خداست و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد مگر پیغمبری را که برگزیند»

پاسخ آن بر دو وجه است:

وجه اوّل: در آیه : ﴿ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ ﴾

مسلماً الف و لام در (غیب) الف و لام استغراق است و هرگاه سلب، مقدم بر عموم (استغراق) شود به معنی سلبِ عموم است :

﴿ لا يَعْلَمُ كلَّ الغيبِ إلاّ هُو ﴾

«کسی جز او تمام غیب را نمی‌داند»

پس مفهوم آن این است که: ممکن است کسی غیر از خدا بعضی از غیب را بداند. سپس در آیه ۲۷ سوره جنّ آن را مستثنی کرده است و فرمود :

﴿ إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ﴾

۱ـ حکایات الصالحین و کرامت الصادقین صفحه ۱۵ الی ۱۹.

و این دلالت می‌کند بر اینکه ممکن است خداوند بعضی بنـدگانش را از آنچه که از حواس پوشیده است مطلع کند.

وجه دوّم: آنچه که از حواس پوشـیده و پنهـان اسـت مـادامی غیـب نامیده می‌شود که برای شخص ناپیدا است و این مختص خداوند متعـال است زیرا او ذاتاً و بدون رفع موانـع عـالِم بـه غیـب اسـت، امّـا بعـد از برطرف شدن موانع دیگر آن را غیب نمـی‌گوینـد، و مقصـود از کرامـت همین رفع مانع است، تا حواس به انجام آن قادر باشد، پس آنچه کـه در پشت دیوار است نسبتِ به من غیب (پوشـیده و پنهـان) اسـت امّـا اگـر دیوار برداشته شود (یا به هر نحو دیگری مانع حواس ما نشود) آنچه کـه در پشت آن است از جنبه‌ی غیبی خارج می‌شود. با وجـود ایـن قـدرت خداوند متعال بسیار عظیم‌تر از آن چیزی است که عادتاً مـا آن را محـال می‌دانیم.[1]

در پایان برخود لازم می‌دانم که از جناب آقـای عبـدالله علـی‌یـار کـه نسخه‌ی اصلی کتاب را در اختیار بنده قرار دادند، تشکر نمایم.

سقز ـ سوران حسامی نقشبندی

خانقاه شیخ محمد بهاالدین نقشبندی

پاییز ۱۳۹۰

۱ـ شرح عقاید اهل سنت تـألیف: دکتـر عبـدالملک سـعدی، ترجمـه: امیرصـادق تبریـزی (مریوانی).

هذا سراج الطالبين

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

مقدمه مؤلف

الحمد لله الذی هدانا علی السراج[1] المبین و الطریق التقویم و الحبل المتین و الصلوة و السلام علی البهاء الأبهج سیدنا محمّدالامین و الامام للعلماء الربّانیین و علی آله و أصحابه الطاهرین و فی الشریعة و الطریقة له التابعین و کلٌّ منهم کانوا حساماً للدِّین (امّا بعد) فیقول العبد العاصی و العامی محمّد علی الحسامی[2] ابن أبی بکر المدرّس بأربل عفی عنهما الملک الجلیل أن الطریقة العلیة النقشبندیة المجددیة بین الطریق کالعروس و ملئت بأناراتها صفحات الطِروس[3] لأنه الطریق الأسبق و الأوفق والأوثق و الأصدق و الأسلم و الأقرب و الأولی و الأعلی و الأجل و الأرفع و الأکمل و الأحکم لأنَّ ولایتهم إلی الصدیق الأکبر فکما کانت ولایة محمّد رسول الله ﷺ منسوبة علیه و سلم فوق جمیع ولایات الأنبیاء و الرسل علیهم الصلوة و التسلیمات کذلک کانت ولایة هؤلاء الأکابر فوق جمیع ولایات الأولیاء قدس‌الله تعالی أسرارهم کما وقع فی عباراتهم أن نسبتنا فوق جمیع النسب و نهایة الغیر مندرجة فی بدایتهم :

١ـ فیه براعة الاستهلال لان هذا الکتاب یبحث عن أحوال حضرت سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین و حضرت سراج‌الدین قدس‌الله اسراهم و فی هذا و فی لفظ البهاء و کذا الحسام براعة الاستهلال.

٢ـ منسوب الی حضرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ لاءن المؤلف منسوبه و مریده و معتقده.

٣ـ جمع طرس بکر الطاء بمعنی الصحیفة او الکتاب.

﴿ رِجَالٞ لَّا تُلۡهِيهِمۡ تِجَٰرَةٞ وَلَا بَيۡعٌ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِ ﴾ [نور/۳۷]

و این طریق اقرب طرق است و البته موصل حضرت امام[۱] رضی الله عنه در جلد اوّل در مکتوب دویست و هشتاد و یکم می‌فرماید: یک گام در این طریق زدن بهتر از هفت گام در طرق دیگر است.

مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق‌اند و محبّت کامل به منتهیان این طریق دارند نیز امیدوارند :

﴿ المَرْءُ مَعَ مَنْ أَحبَّ ﴾[۲]

این فقیر در تاریخ هزار و سیصد و پنج در ماه ذی‌الحجة الحرام روز جمعه که عرفه هم بود در خدمت پیر دستگیر حضرت حسام‌الدین قدس سرّه و روحی فداه بعضی از آداب و سلوک این طریقه‌ی علیه که در مکتوبات یا در رساله‌ی شیخ ابو سعید قدس سره و یا در غیرها دیده و هم بعضی بواسطةٍ و یا بلا واسطة که از حضرت سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین و حضرت حسام‌الدین قدس‌الله أسرارهم آمین شنیده یا از خلفاء معتبرین ایشان استماع نموده مع بعضی خوارقات آن سه حضرات علی الترتیب بعرض می‌رسانم :

«اللَّهُمَّ وَفِّقْنَا عَلَى الاتـمامِ بِحُرمَةِ خَيْرِ الأَنـامِ عَلَيـهِ أفضَلُ الصلاةِ و هُوَ الـمُوَفِّقُ عَلَى الـمَرامِ وَ سَمَّيْتُهُ بِسراج الطَّالِبين.»

❊ ❊ ❊

۱ـ شیخ احمد الفاروق سرهندی معروف به حضرت امام ربانی.

۲ـ هر فردی همراه کسی است که دوستش داشته باشد.

قطعه

نقشـــبندیّه عجـــب قافلـــه ســـالارانند
کـــه برنـــداز ره پنهـــان بحـــرم قافلـــه را

از دل ســـالک ره جاذبـــه‌ی صحبتشـــان
می‌بـرد وسوسـه‌ی خلـوت و فکـر چلـه را

قاصری گر زند این طائفـه را طعـن قصـور
حـاش لله کـه بـر آرم بزبـان ایـن گلـه را

همه شیران جهـان بسـته‌ی ایـن سلسـله‌انـد
روبه از حیله چه‌سان بگسلد ایـن سلسـله را

«نَظَرُهُم شِفَاءٌ وَ تَوجُّهُهُم دَوَاءٌ، إِخْلَاصُهُم نِعمَـةٌ و إِنْكَـارُهُم نِقْمَـةٌ حَشَرَنِـي اللهُ تَعَالى و أَهْلَ بَيْتِى و أحبَّائِي [1] فِى زُمْرَتِـهِمْ؛ آمین»



آنچه لازم مُرید است

مرید باید دائماً با وضو باشد و با منکران‌طریقه و منکر پیرزنهـار صـد زنهار اختلاط نکند و طعام معیون یا از دست تـارک‌الصـلوة پختـه شـده باشد نخورد و بر هر طعامی رابطه بکند و «بسـم الله الـرحمن الـرحیم» و سوره‌ی «لایلاف [2] قریش» بخواند و ترشی و گوشت [3] وتخم‌مـرغ و طعـام

۱ـ ای الاولیاء لأن هذا الکتاب موضوع فی مباحثهم : «اللَّهُمَّ اجْعَلنِی مِنْهم آمین» لکاتبه.

۲ـ زیرا در آثار وارد است هر کسی بر طعام سوره‌ی لایلاف قریش بخواند اگـر سـم قاتـل باشد، ضرر نمی‌رساند.

۳ـ زیرا هر روز گوشت خوردن باعث قسوت قلب است منه. قال الشافعی رضی الله عنه : «لُبْسُ اللین و شرب العسل و شم الطیب ینمو البدن.»

بطیء الهضم بسیار نخورد و در پیش باد ایستادن مضر است زیرا نسبت باطن را ضعیف می‌نماید و تهجد را ترک نکند و طالب به یک لقمه‌ی حرام و بیک نظر و بیک غیبت از کار می‌افتد و باید غایت درجه متبع سنت سنیه و مجتنب از بدعت نامرضیه باشد زیرا این طریق طریق اصحاب است و عقائد و افعال خود را به شرع تطبیق بنماید و طالبان عوام باید اختلاط با علمای مخلص بکنند و در امور جزئی و کلی خودشان از ایشان سؤال بنمایند و باید بین الطلوعین و العشائین را احیا بفرمایند و در طعام خوردن حد اوسط را نگاه دارند مولانا جامی علیه‌الرحمه در شرح رباعیات خود می‌فرماید هر چه صحت بیشتر باشد این نسبت قویتر گردد و باید خود را از غضب راندن نگاه دارند که راندن غضب ظرف باطن را از نور معنی تهی سازد و اگر نعوذبالله غضبی واقع بشود و یا قصوری دست دهد که کدورت قوی طاری و سر رشته‌ی دل کم گردد یا ضعیف شود غسلی بر آرد اگر قوت مزاج وفا بکند به آب سرد که بسیار بسیار صفا می‌دهد والا به آب گرم و جامه‌ی پاک در پوشد و در جای خالی دو رکعت نماز بگذارد و چند نوبت بقوت نَفَس برکشد و خود را از امر طاری خالی[1] سازد و به طریق معهود مشغول شود و مرید باید از شیخ کامل و مکمل اخذ طریق بنماید زیرا از ناقص جایز نیست الا از کسی که بارشاد مقیده مأذون شده باشد و رابطه‌ی شیخ مکمل را تعلیم بنماید همچون خلفای حضرت سراج‌الدین و بهاءالدین و حسام‌الدین (قدس الله تعالی اسرارهم که اغلب بارشاد مقیّده مأذونند. بدان که سالکان یا مرادند یا مرید اگر مرادند بی‌توسط یا

۱ـ یعنی چنین فرض بکند که آن امر طاری که عبارت از همان غضب است مثلاً از او جدا شده.

بتوسط بلاسعی ایشان به کمال و تکمیل می‌رسند اگر مریدنـد، بلاتوسـط کامل و مکمّل و بلا توجّه ایشان کار، دشوار است بلکه به مصاحبت پیـر کامل کار او میسّر می‌شود).

* * *

رابطه، أقرب طریق است

امام در مکتوب صد و هشتاد و هفتم از جلد اوّل مـی‌فرمایـد : «هـیچ طریقی أقرب بوصول از طریق رابطه نیسـت تـا کـدام دولتمنـد را بـا آن سعادت مستعد سازند عَلَيْهِ السَّلَامُ .

سـایه‌ی رهبـر بـه از ذکـر حـق اسـت
هـر کـه بـی‌رهبـر بـود او احمـق اسـت

یعنی سایه‌ی رهبر نافعتر است مرید را از ذکر گفتن او چـه مریـد را در این وقت بمذکور جلّ و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکـر نفع تمام تواند گرفت انتهی ملخصاً و بعضی مشایخ قادریه قُدِّسَ سِرُّهُ بـه زبـان عربی این بیت را در خصوص رابطه انشا کرده‌اند :

وَ أَلْـــزِمْ خَيَـــالَ الشَّـــيخِ فِي قَلـــبِ وَ لَا
تَغفَـــل عَنـــهَ سَـــاعَةً تَرْقـــى العُلَـــى[1]

و در اواخر مکتوب دویست و شصتم مـی‌فرمایـد بایـد دانسـت کـه سلوک این طریق عالی مربوط است به رابطه‌ی محبّت به شیخ مقتدی که بسیار مرادی در این راه رفته باشـد و بـه قـوت انجـذاب بـاین کمـالات منصبغ گشته نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او دافع علل معنویه

۱ـ و پیوسته دل را مراقب یاد پیرو مراد کن و از آن ساعتی غافل مباش که بـه مراتـب بـالا ارتقاء پیدا خواهی کرد.

مرید به رابطه‌ی محبّت که به شیخ مقتدی دارد ساعةً فساعةً برنگ او منصبغ می‌گردد و به طریق انعکاس به انوار او منور می‌شود در این صورت علم چه در کار بود هم در افاده و هم در استفاده خربزه که بتابش خورشید ساعة فساعة پخته می‌گردد و به مرور ایام می‌پزد چه در کار است که او علم به پختگی خود بُوَد، یا آفتاب داند که آن را پخته می‌سازد آری علم از برای سلوک و تسلیک اختیاری در کار است که بسلاسل دیگر مربوط است و در طریقه‌ی ما که طریق اصحاب کرام است عَلَیهِمُ الرِّضوان علم به سلوک و تسلیک هیچ در کار نیست هر چند شیخ مقتدی که همچون بانئ این طریقه است به کمال علم و وفور دانش و معرفت متحقّق است پس ناچار در این طریق عالی در حق وصول اَحیا و اَموات و صُبیان و شیوخ و جوان و کهول مَساوی باشند که به رابطه‌ی محبّت یا به توجه صاحب دولتی به منتهای مقاصد برسند:

﴿ ذَٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴾

* * *

رابطه‌ی ناقص جایز نیست

قال الشیخ محی‌الدین العربی قدس سره فی سفرة البررة، «أنَّ الرابطة أعلَى مِنَ الذِّكْرِ و أَثْبَتَ مِنَ النَّفيِ و الإِثْبَاتِ وَ لَهَا تَصَرُّفٌ عَجِيبٌ كَتَصَرُّفِ الْوَزِيرِ فِي السَّلطَنَةِ وَ حُكْمُهَا نَافِذٌ فِى الْكُلِّ كَذَا» فِي إجَازة الملا عبدالله الأربلی، و بدانند که رابطه‌ی کامل و مکمل یا در ضمن مکمل باشد و او رخصت فرموده باشد که رابطه‌ی خود را تعلیم بکنند مفید و غیر او جایز نیست (بعض کس از قول شیخ ابو سعید که فرموده رابطه‌ی بزرگی که تلقین ذکر از او ذکر کرده است برای دفع خطره نافع است) چنان فهمیده‌اند که هر خلیفه‌ی به یکی تلقین ذکر فرموده رابطه‌اش برای آن مرید درست بل اوّلی است

لهذا رابطه‌ی خود را به مریدان تعلیم می‌فرمایند نمی‌دانند مراد شیخ ابو سعید از لفظ بزرگ کامل و مکمل است و خودش بعد از ورقی در این فصل تصریح به آن می‌فرماید و هم اگر کسی به مکتوبات حضرت امام و رساله‌ی حضرت مولانا خالد که در رابطه تألیف فرموده‌اند مطالعه بکنید به صریح و واضح می‌داند که رابطه‌ی ناقص جایز نیست در «بهجة السنیة» ذکر می‌فرماید که این طریقه‌ی علیه مزلة الاقدام است به علّت اینکه نهایت را در بدایت درج می‌فرمایند سالک به کمال خود تصدیق می‌کند و رابطه‌ی خود را نشان می‌دهد و این جایز نیست باید استاد خود که کامل و مکمل باشد اذن بدهد چون شهادت و اذن دادن حضرت شاه عبدالله دهلوی حضرت مولانا خالد را قدس سرهما انتهی، فقیر عرض می‌کند وچون شهادت حضرت مولانا خالد در «ریاض المشتاقین» مذکور است به حضرت سراج‌الدین و شهادت حضرت سراج‌الدین و إذن دادن او بهاءالدین را قدس سرهما و کذلک خبر دادن هر دو شیخ که حضرت حسام‌الدین قدس سره کامل و مکمل است :

مصراع :

راه ظلماتی است به بی خضر مرو.

* * *

آداب صحبت شیخ مقتدی

اگر عنایت حق جل و علا طالبی را به خدمت پیر کامل و مکمل دلالت فرمود باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را تماماً به او سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و شقاوت خود را در غیر مرضیات او شناسد و بالجمله هوای خود را تابع رضای او سازد و بداند که رعایت آداب صحبت آن از ضروریات است «وَ بِدُوْنِهَا لا نَتِيجَةَ

لِلصُّحْبَةِ» و باید مرید در حضور پیر بغیر او التفات نکند حتّی بذکر و نوافل هم مشغول نشود مگر آنکه به امر او باشد و به کلیه‌ی خود متوجه او بشود و مهما امکن در جایی نه ایستد که سایه‌اش بر سایه‌ی پیر بیفتد و بر مصلای او پا ننهد و در مبرز خانه‌ی او نرود و ظروف خاصه‌ی او را استعمال نکند و در حضور او چیزی را تناول ننماید و در غیبت پیر به طرف او پا دراز نکند و تف به آن طرف نیندازد و هر چه از پیر صادر شود آن را صواب داند اگرچه ظاهراً صواب نباشد و صواب و خطا را از او جوید و بر کشوفات خود اعتبار نکند که در این راه حق با باطل ممزوج است و بی ضرورت از او جدا نشود و صدای خود را بر صدای او بلند نکند و فیض و فتوح خود را همه از او بداند اگر از مشایخی دیگر او را فیض رسد باز از پیر بداند :

«اَلطَّرِيقُ كُلُّه أَدَبٌ، كَادَ الأَدَبُ أَنْ يَكُونَ ثُلُثَيِ الدِّيْنِ»

چنانکه مثنوی می‌فرماید:

از خدا جوئیم توفیق ادب
بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

اگر مرید در رعایت بعضی آداب خود را مقصر بداند و در ادای ماینبغی بسعی هم نتواند برآمد معفو است امّا اعتراف به قصور ناچار است زیرا اگر خود را مقصر هم نداند از برکات بزرگواران محروم است (العیاذ بالله).

* * *

وجوب گرفتن شیخ

شیخ شعرانی رحمه الله در «عهود و منن کبری و أجوبة الـمرضیة» می‌فرماید بر کل مسلّم واجب است شیخی را برای خود بگیرد اگرچه در علوم ظاهری فرید دهر باشد زیرا علم باطنی غیر آن علوم است و هم می‌فرماید اگر کسی چهل سال خدمت پیری را بکند بعده اگر یک ساعت از او روی گردان باشد ضرر این ادبار از نفع خدمت چهل سال بیشتر است.

«قال شیخ الشعرانی رحمه الله فی الـمیزان الکبری فی ورقة سبعة عشر في الوصول إلی الإطلاع علی عین الشریعة فالجواب طریق الوصول إلی ذلک هو السلوک علی ید شیخ عارف «بمیزان کل حرکة» و سکون بشرط أن یسلم نفسه یتصرف فیها و في أموالها و عیالها کیف شاء مع انشراح قلب الـمرید لذلک کل الانشراح و أما من یقول له شیخه طلق امرأتک أو أسقط حقک من مالک أو وظیفتک مثلاً فیتوقّف فلا یشم من طریق الوصول إلی عین الشریعة المذکورة رائحة و لو عبدالله تعالی ألف عام بحسب‌العادة غالباً، اللّهم بجاه حبیبک سیّد الأولین و الآخرین، اجعلنا من الـمقبلین و لاتجعلنا من المدبرین»

امام در مکتوب هفتاد و هفتم از جلد ثانی می‌فرماید باطن کامل به خدا باشد جل و علا و ظاهراً در تدبیر معیشت اهل و عیال هیچ محذور نباید اعتراض از نافهمیدگی است) و در مکتوب پنجاه و سیم از جلد ثالث می‌فرماید : «لـما أرید إرجاع الإنسان الکامل بعد الفناء و البقاء إلی العالم و دعوة الخلق إلی الحق سبحانه و تعالی رکب مع الصفات البشریة و الخصایص الإنسانیة الزائلة بعد کسر صورة تلک الصفات لتحصیل الـمناسبة بینه و بین العالم بعد مازالت و یفتح باب الإفادة و الاستفادة بینه و بین العالم

بتلک المناسبة»

و مرید باید قلب احدی را اذیت نکند امام در مکتوب چهل و پنجم از جلد ثالث می‌فرماید :

«فإنَّه لیس بعد الکفر الّذي هو سبب إیذاء الله سبحانه ذنب مثل ایذاء القلب أي قلب مؤمناً کان أو فاسقاً إلی آخره»

قال رحمه الله فی سعادة الدارین : «و أفضل اعمال بالوجوب القائک السرور فی القلوب»

مرید باید درویش باشد دانی درویشی چیست؟ مشتکی خاککی و کمکی آب برو پاشکی نه زیر پا را از او دردی و نه پشت پا را از او کردی یعنی از همه کس بار کشد و بر هیچ کس بار ننهد و مرید باید جمیع اوقات خود را به ذکر و رابطه صرف نماید و به غیر از فرایض و سنن مؤکده نگذارد و به درجه‌ی در عمل قلبی سعی بفرماید چه در وقت گفتن چه در وقت خوردن چه در وقت نشستن چه در وقت برخاستن غافل نباشد کذا فی المکتوبات (بیت).

از درون شو آشناو و ز بیرون بیگانه شو
این چنین زیبا روش‌کم می‌شود اندرجهان

❊ ❊ ❊

تعریف جای لطایف

إعلَمْ أَسعَدَکَ الله به قراری که مشایخ نقشبندیه بیان فرموده‌اند انسان مرکب از ده لطیفه است پنج از عالم امر و پنج از عالم خَلق امّا خمسه‌ی امریه قلب و روح و سر و خفی و اَخفَی و امّا خمسه‌ی خلقیه عناصر اربعه و لطیفه‌ی نفس که متولّد از عناصر است و بعضی لطیفه‌ی ناریه که

موضع ان تحت الکتف[1] است قرار داده‌اند و هر یک از لطایف اَمریّه با لطایف خَلقیّه مناسبت دارند لطیفه‌ی قلب به نفس و روح به آب و سِرّ به باد و خفی به نار و أخفی به خاک مناسبت دارند و هر یک از اینها را نوری است علی حده و در زیر قدم نبی از انبیای اولوالعزم علیهم‌السلام، قلب زیر قدم آدم علیه‌السلام است و نورش أصفر و روح تحت قدم نوح و ابراهیم علیهما‌السلام است و نورش احمر و سرّ تحت قدم موسی علیه‌السلام است و نورش اَبیَض و خفی تحت قدم عیسی علیه‌السلام است و نورش أسود و أخفَی تحت قدم نبینا محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم و نورش أخضر است و نور لطیفه‌ی نفس به بی‌رنگی مائل است امّا از انعکاس سائر لطایف متلون می‌نماید اگر سالکی عروجش از لطیفه‌ی قلب[2] بود آن را آدمی المشرب می‌گویند؛ اگر از سِرّ بود او را موسوی المشرب می‌گویند و هکذا اگر سالکی محمّدی المشرب باشد لطایف خمسه‌ی أو مَعَاً علی الترتیب عروج می‌کنند و در مواضع امریه اختلاف واقع شده است لکن حقیقت آنها را حضرت مجدد چنین بیان فرمود که لطیفه‌ی قلب زیر پستان چپ است به طرف پهلو به فاصله‌ی دو انگشت و لطیفه‌ی روح زیر پستان راست به فاصله‌ی دو انگشت و لطیفه‌ی سرّ برابر لطیفه‌ی قلب است مائل به سینه و لطیفه‌ی خفی برابر لطیفه‌ی روح مائل به سینه و لطیفه‌ی اخفی در وسط سینه و لطیفه‌ی نفس در پیشانی آشیانه دارد و هر لطیفه‌ی از این لطایف امریه اصلی دارند که فوق العرش است و اصول خودشان را به سبب اختلاط جسمانیه و حظوظات نفسانیه فراموش نموده‌اند چون

۱ـ در زیر کتف راست است.

۲ یعنی اگر سالک از راه ولایت قلب و اصل مقصود شود او را «آدمی المشرب» می‌گویند و قس علی هذا باقی اللطائف.

عنایت حق جل و علا با کسی باشد او را به خدمت کامل و مکمل می‌رساند و آن شیخ او را توجه دهد و طریق ذکر تلقین می‌فرماید و قلب طالب منور می‌گردد و شعله‌ی نور او بلند می‌شود این را در طریقه‌ی مظهریه فتح باب می‌نامند و چندان شعله‌ی نور بلند شدن گیرد که از قالب طالب بیرون آید به همین معنی است که می‌گویند لطیفه‌ی از قالب برآمد همچنین آهسته آهسته به طرف اصل خود که فوق العرش است سیر می‌فرماید امّا سرعت و آهستگی سیر موقوف بر کثرت و قلت توجهات شیخ است از کثرت توجهات که در حق طالب به کار می‌برد سیر طالب سریع می‌شود اگر توجهات شیخ قلیل است سیر آن طالب نیز قلیل و همان قدر خواهد بود و استعداد طالبان نیز مختلف آمده است بعضی استعداد خوب دارند که در اندک توجه مانند هوای آتشین به طرف بالا می‌پرند که سرعت سیر آنها را نظر هر کس کار[1] نمی‌کند و بعضی که بطئ الاستعداد هستند اُفتان و خیزان به مقصود می‌رسند

۱ـ در وقت عروة الوثقی شیخ محمّد معصوم قدّس سرّه ملا عبدالله نامی بوده مرید آن حضرت بوده بیک هفته فنای قلب و بیک ماه فنای نفس برایش حاصل شده است این آدمها نادر الوجوداند چون شیخ خلخالی.

اصلی الاخفی
اصل الخفی
اصل السر
اصل الروح
اصل القلب
عـــــــــرش
الاخفی
الخفی
مراقبة السر الأحـــــدیة
الروح
القلب

[هذه الدائرة الثانیة ظل الاسماء و الصفات]

دائرة الولایة الصغری و مراقبة بالمعیة	دائرة ولایت

صحبت شیخ هر طالبی را علی الخصوص در این طریقه‌ی علیه طالبان را ضرور افتاده است؛ که بدون توجه شیخ پای سعی در این راه لنگ ست و از ریاضات و مجاهدات خویش کاری نمی‌گشاید و چون لطایف سالک به توجه و ذکر ترقی کردند اوّل در دایره‌ی امکان سیر می‌کنند که نصف سافل ان تا عرش است و او را افاق می‌گویند و بطی آن سیر آفاقی می‌گویند و نصف عالی آن که فوق‌العرش و محل اصول و لطایف است و بطی آن سیر انفسی می‌گویند و سیر الی‌الله عبارت از طی دائره‌ی امکان است و هذه صورة الدائرة.

***

تعریف دائره امکان

و تمام شدن سیر دائره‌ی امکان اگر سالک کشف دارد خودش خواهد دانست یا شیخ صاحب کشف خواهد گفت و اگر هر دو کشف ندارند پس باید که جمعیت خود را ملاحظه کند.

اگر بی‌خطرگی یا کم خطرگی حاصل آید چنانچه خطره مانع حضور نشد تا بچهار[1] کهری[2] کامل برسد علامت قطع دائره‌ی امکان است و در آن دائره بمراقبه‌ی احدّیت امر می‌کنند و از احوال آن دائره است جذب و حضور و جمعیت و کشف کَونی و کشف عالم ارواح و مثال و سیر

۱ـ در رساله‌ی شیخ حسین قاضی که مسمی بسراج‌السالکین است می‌گویند چون خطره تا چهار ساعت بدل نگذشت علامت قطع دائره امکان است.

۲ـ قوله کهری بعلت اینکه این لفظ بنا به استماع زبان هند است مخصوص ملا یونس روانه نمودم از شخصی هندی این لفظ تحقیق نمودم گفته بود بکاف فارسی مفتوحه است و حالا در زبان هندی او را تخفیف نموده‌اند کهر می‌گویند به معنی یک چارک است که چهار کهری یک ساعت تمام است.

عالم فلک که تحت افلاک است و ملکوت که عبارت از عـالم ملائکـه و ارواح است و بهشت و آنچه در آسمانها ست همه داخل دائـره‌ی امکـان است بلکه در نصف سافل آن دائره‌ی چنین شعبندها[1] به نظر درمی‌آیـد و کمال حضور و جمعیت و جذبات قویه دست می‌دهد که در دائره‌ی ثانیه [در صفحه‌ی ۴۲ است] که عبارت از سیر تجلیات افعالیه‌ی الهیـه و سـیر ظلال اسماء و صفات است که فی الحقیقة آن ظلال اصول لطایف امریـه است و مسمی به دائره‌ی ولایت صغری است که ولایت عامه‌ی مؤمنـان است و در این موطن تجلی فعلی رو می‌دهد یعنی سالک افعـال خـود را و غیر خود را سلب و به حـق جـل و عـلا نسـبت مـی‌دهـد و علامـت رسیدن قلب به دائره‌ی ولایت صغری آن است که توجه فـوق مضـمحل شده احاطه‌ی شش جهت می‌نماید و معیت بـی‌چـون حـق را بـه ادراک بی‌چون محیط خود و محیط همه عالم می‌بیند و بعضی را اسـرار توحیـد وجودی دست می‌دهد و سالک بی‌چاره و عاشق آواره که هیچ نادیـده و به محبوب خود تعشقی به هم رسانیده و صـفات و عکـوس و ظـلال را عین محبوب تصور نموده بشطحیات تکلم می‌فرمایـد و چـون از غایـب عطش فرق در میان ظل و اصل نمی‌تواند کـرد لاجـرم نعـره‌ی اتحـاد و عینیت از نهادش برمی‌آید و ندای سـبحانی و انـا الحـق از بـاطنش بلنـد می‌شود باید دانست که بعضی سالکان را قبل از قطع دائره‌ی امکان بلکـه قبل از برآمدن لطیفه از قالـب حـالتی شـبیه بـه توحیـد وجـودی دسـت می‌دهد و باید دانست این دائره‌ی ولایت صغری که دائره‌ی ظلال اسـماء و صفات است مبدأ تعینات جمیع ممکنات است سـوای انبیـای عظـام و ملائکه‌ی کرام علیهم السلام است و هر فردی را از افراد عـالم از جانـب

۱ـ که عبارت از جذبه و کشف و غیر هما است.

اقدس الهی علی التوالی فیوضات تازه می‌رسد از قسم وجود و حیات و نعمت‌های لایتناهی؛ و آن فیوضات به توسط صفات و ظلال که واسطه‌ی آن در میان مخلوقات و ذات حضرت حق است می‌رسد پس هر شخصی را از اشخاص عالم ظلی از ظلال عالم اسماء و صفات که آن ظلال لایتناهی است فیوضات و کمالات می‌رسد و آن ظل را مبدأ تعین و حقیقت این شخص می‌گویند و عین ثابته می‌نامند و آنکه صوفیه گفته‌اند.

«الطریق الی الله بعدد أنفاس الخلائق» اشاره به همین ظلال است (کذا فی هدایة الطالبین للشیخ أبی‌سعید قدس سره جمعته فی مواضع متعددة) پس اگر سالک به فضل خداوندی جل سلطانه بطریق سیر فی الله این دائره‌ی ظلال را به نهایت رسانید و وصول به مرتبه‌ی اسماء و صفات واجبی جل سلطانه حاصل نمود نهایت عروج ولایت صغری تا اینجا است در این موطن شروع در حقیقت فنا که فنای نفس است متحقق می‌گردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم السلام نموده می‌آید کذا «فی مکتوب دویست و شصتم من مکتوبات الامام رضی الله عنه و أرجو من الله تعالی أَن یحشُرَني و أحبائی فی زمرة هذه الطائفة العلیة فی یوم القیام بحرمة سیدنا محمّد خیر الانام علیه و علی آله الصلاة والسّلام.»

❊ ❊ ❊

تبعه‌ی حضرت سراج‌الدین قدس سره چگونه تلقین مرید می‌نمایند

طریقه‌ی علیه نقشبندیه در زمان میمنت اقتران پیر دستگیر حضرت حسام‌الدین قَدَّسَ‌الله سِرَّه العزیز و اَدام‌الله نِعمَة بقائه عَلَینا و عَلَی سَائرِ الـمُسْلِمین مریدان را بدین منوال تلقین می‌فرمایند که مرید بعد از توبه از جمیع ذنوب با دست نماز بأدب تمام متوجه قبله بنشیند و با ملاحظه‌ی

معنی بیست و پنج یا یازده یا پنج بـار اسـتغفرالله بگویـد بَعـدَه فاتحـه‌ی شریفه را با سه اخلاص شریف باتعویذو بَسـمَلَه بخوانـد و ثـوابش[۱] بـه روح حضرت رسول‌الله ﷺ و به روح آل و اصحابش رضی الله عنهم و بـه روح حضرت شاه نقشبند قدس سره و حضرت شـیخ عبـدالقادر الجیلـی قدس سره و بـه روح حضرت امام ربانی قدس سره و به روح حضرت شاه عبدالله دهلـوی قدس سره و به روح مولانا خالد قدس سره و به روح حضرت سراج‌الدین قدس سره و بـه روح حضرت بهاءالدین قدس سره و به روح حضرت حسام‌الـدین قدس سره و بـه ارواح جمیع مشایخ نقشبندیه و قادریه و کُبرَویه و سهروردیه و چشـتیه قـدَّس الله تعالی أسرارهم العلیة هدیة و هبة فرماید بَعده خیال موت بکند و چنـان بداند که مرده است بعده رابطه بکند بدین طریق متوجه قلب خود بشـود بأدب تمام بگوید یا رب روحانیت مرشد مرا حاضر بفرما و منتظر فـیض او باشد اگر صورت شیخ حاضر شد نعم المطلوب و الا این امـر فرضـی کافی است و لازم نیست برای مرشد چشم و ابـرو و عمامـه امثـال آنهـا

۱ـ حضرت بهاءالدین قدس سره چون فقیر کاتب الحروف را تعلیم فرمود به این گونه فرمـود کـه ثواب فاتحه و اخلاص را به ارواح این مشایخ نـذر بکـن بعـد از چنـد سـال از وفـات آن حضرت قدس سره در تحفه و فتوای کبری دیدم که در مذهب شافعی این نـذر وهبـه جـایز نیست زیرا در مذهب شافعی رضی الله عنه ثواب عین عبادت نمی‌رود بلکه اگر دعا بکند مثـل ثـواب می‌رود و نذر در ملک می‌شود و در این صورت ملک نیست زیرا معلوم نیسـت کـه مقبـول شده است یا نه لهذا از حضرت حسام‌الدین قدس سره سؤال نمودم کـه چـه بکـنم آیـا بـه سـخن حضرت بهاءالدین عمل بنمایم یا به شرع عمل بکنم فرمود هیچ قیلی نیست عرضش نمـودم نیست فرمود باید به شرع عمل بنمایی بعد از یک دو سال در مشارق الانوار دیدم کـه اصـح آن است نفس ثواب می‌رود و امام شافعی رضی الله عنه را در خواب دیدند می‌فرمود کـه پشـیمانم از قول خود که گفته‌ام نفس ثواب نمی‌رود بلکه می‌رود و شیخ شـعرانی حـدیثی صـحیح نقـل می‌کند که هر کسی از پیش مقبره عبور کرد و فاتحه با یازده قل هو الله خواند و ثـوابش بـه ارواح مقابرهبه نمود خدای تعالی ثواب بی‌شمار برای آن کس می‌نویسد.

قرار بدهد زیرا خلل به انتظارش می‌رساند و برای استفاضه شیخ را در پیش خود قرار دادن احسن است، نه در دل و باید شیخ را به فرض پیش خود بیاورد نه اینکه خود را به خدمت او ببرد زیرا روحانیت طالب طاقت رفتن جای را ندارد و امّا روحانیت شیخ به مجرد خیال حاضر می‌شود بعده ذکر اسم ذات را بدین طریق کند که زبان را بحنک اعلا چسپانده و چشم را خوابانده و بعکس تورک بنشیند که احسن است و بعد متوجه قلب خود شده ولی ملاحظه‌ی صورت قلب نکند بلکه تنها به حمل قلب متوجه بشود چه مقصود توجّه به قلب است نه تصویر صورت؛ و نفس را حبس نکند بلکه بر حال جریان خود او را بگذارد و به هیچ عضو حرکت ندهد آن وقت لفظ مبارک الله را در دل بگذارد با ملاحظه‌ی معنی موضوع «له» که ذاتی است موصوف به صفات کامله و منزه از نعوت ناقصه که ما بدان ایمان آورده‌ایم حتی الامکان هیچ فارغ نشود اگر وقتی خاطرش مشوش شد سه نوبت بدل بگوید:

«أَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ جَمِيعِ مَا كَرِهَ اللهُ قَوْلاً وَ فِعلاً و خَاطراً وَ سَمعَاً وَ لاحَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ كَذا فِي شَرْحِ الرُّباعيات لِمَولانا جَامِی قدس سره.

***

تعریف ذکر نفی و اثبات

و چندان ذکر می‌کنند تا سلطان الاذکار حاصل می‌شود که عبارت از آن است که طالب می‌فهمد که جمیع اعضایش ذکر می‌کند و بعضی طالب را بعد از ذکر اسم ذات نفی و اثبات را تعلیم می‌فرمایند و آن هشت شرائط دارد :

اوّل : حبس نفس یعنی سالک باید نفس خود را در زیر ناف[1] بند کند.

دوّم : ملاحظه‌ی نقش به این طور که کلمه‌ی «لا» را از ناف برداشته تا دماغ رسانیده و از آنجا تا فوق العرش که لامکان است برده و عالم آفاق و انفس را همه در تحت لای نفی درآورده و کلمه‌ی «اله» را بر کتف راست کشد و «إلا الله» را بر دل ضرب کند به طوری که اثر ضرب به سائر لطائف هم برسد و از اینها صورت لای معکوس حاصل شود بدین صورت «لا».

سوم : یادکردن یعنی ذکر «لا إله إلا الله» را به زبان دل یادکردن.

چهارم : ملاحظه‌ی معنی که «لا إله» نیست هیچ مقصود من «إلا الله» بجز ذات مطلق.

پنجم : وقوف قلبی یعنی این کلمات را جاری کردن و از ناف به دماغ و بالای عرش رسانیدن و باز بر کتف راست آوردن و بر قلب زدن به آگاهی دل نه به غفلت و ذهول قلب.

ششم : وقوف عددی یعنی چون خواهد که نَفَس زند بر عدد طاق بایستد.

هفتم : چون خواهد نفس زند در وسط سینه به زبان خیال لفظ محمّد رسول الله را ﷺ جاری کند.

هشتم : بازگشت یعنی بعد از آنکه نفس می‌زند بگوید خدایا مقصود من توی و رضای تو محبّت خود ده و معرفت را حاصل فرما اگر طالب در نفسی بیست و یک بار نفی و اثبات بگوید و فتح الباب برایش حاصل نشود معلوم است به شرطی از شرایط خلل افتاده است بعده مراقبه‌ی

۱ـ یعنی در زیر سره.

احدیت را تعلیم می‌فرمایند و آن عبارت از آن است که سالک مفهوم اسم الله را که ذات مطلق است بی‌ملاحظه‌ی صفات اراده کند و منتظر فیض می‌شود در هدایة الطالبین می‌فرماید مراقبه‌ی احدیت عبارتست از مراقبه‌ی ذاتی که جامع جمیع صفات کمال است و منزه از جمیع نقصانات و مسمای اسم مبارک الله است و لحاظ می‌نماید که فیض از آن ذات بر لطیفه‌ی قلب وارد می‌شود.

***

تعریف ختم خواجگان و سایر ختوم‌های دیگر

ختم مشایخ بسیاراست امّا ختم خواجگان در «خزینة الاسرار» چنین است اوّل صد بار استغفار و در بعضی نسخه بیست و پنج بار و در نسخه‌ی منظومه هیچ نیست و کذلک در ترجمه‌ی رشحات امّا فقیر در نسخه‌ی که شیخ اسعد بر سر نسخه‌ی شیخ احمد سعید قدس سره نوشته بود پیش از ختم بیست و پنج بار استغفار قرار فرموده لهذا در نزد فقیر اگر پیش از ختم بیست و پنج بار استغفار بگوید أحسن است و الله أعلم بعده هفت فاتحه بعده صد صلواة بعده هفتاد و نه الم نشرح بعده هزار قل هو الله با بسمله و در «خزینة الأسرار» هزار و یک اخلاص است بعده هفت فاتحه بعده صد صلوات و این ختم را از زمان امام جعفر صادق رضی الله عنه تا زمان شاه نقشبند قدس سره روزی یک دو دفعه ترک نکرده‌اند که برای قضای حاجات و حصول مرام و دفع بلا و قهر اعداء و حساد و رفع درجات و ظهور تجلیات از چهار یا هفت روز تجاوز نمی‌کند که مقصود حاصل می‌شود و در آخر ختم مقصود را از خدای تعالی بخواهند و حضرت پیر ما حسام‌الدین قدس سره امر فرموده مهما امکن آن را ترک ننماییم و ختم حضرت شاه نقشبند رضی الله عنه صد بار «صَلَّی اللهُ عَلَی

النَّبی[۱] محمّد» بعده پنج بار «یا خَفِیَّ الأَلْطَافِ أدْرِکْنِی بِلُطْفِکَ الْخَفِی» بعده صد بار صلوات پیشین«و ختم خواجه الباقی بالله» صد بار صلوات که در ختم حضرت شاه است بعده پانصد بار «یا بَاقِی أَنْتَ الْبَاقِی» بعد صد صلوات پیشین و ختم حضرت امام ربانی ﵁ صد بار صلوات پیشین بعده پنج صد بار «لاحَوْلَ وَ لاقوة إلَّا بِالله» ولی در آخر هر صد «العلی العظیم» را سر ختم زیاد بکند و ختم خواجه‌ی معصوم ﵁ صد صلوات پیشین و پنج صد بار «لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» بعده صلوات پیشین، و ختم سراج‌الدین ﵁ اوّل[۲] فاتحه‌ی عامه بعده صد بار این صلوات مخصوصه «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمّد و علی اله و صحبه افضل صلواتک عدد معلوماتک و بارک و سلم کذالک) بعده هفت صد بار (رَبِّ اِنّی مَسّنی الضُرّ وَ اَنت اَرْحَمُ الرَّاحمین) بَعده فاتحه‌ی عامه بعده صلوات که در اوّلش بوده بعده سر حلقه سلسله را بخواند (ولی ختم خواجگان اگر چند کس به حلقه ادا فرمودند بدین قرار است که سر حلقه اوّل بیست و یک حصی[۳] برای خود گذاشته و باقی را تقسیم نمایند و ده حصای پهن برای دانستن عدد هزار به جدا در کیسه‌ی می‌نهد پیش خود نهاده هفت از آنها به کسی که در طرف راست اوست داده آن کس یکی برای خود نگاه داشته باقی را بیکی دیگر داده و او هم

۱ـ در زمان حضرت سراج‌الدین تا این وقت در ختم امام ربانی این صلوات را می‌خوانند ولی در رساله‌ی شیخ مظهر که در مدینه وفات فرموده اللهم صلِّ علی سیدنا محمّد و علی اله و اصحابه و سلم است و در رساله‌ی شیخ محمّد اسعد که حالا در شام است صلی‌الله علی النبی محمّد و اله و صحبه و سلم مکتوب است.

۲ـ یعنی سر حلقه بگوید فاتحه‌ی شریفه هر چند کس که در حلقه است باید همگی جدا جدا فاتحه بخوانند.

۳ـ سنگ ریزه.

بدین قاعده تا آن هفت حصا بدست هفت کسان که طرف راست سر حلقه نشسته‌اند می‌رسد بعده سر حلقه بگوید فاتحه‌ی شریفه آن هفت کس فاتحه بخوانند بعده آن هفت حصا را یک بیک بسر حلقه پس بدهند بعده بگوید صلوات شریفه هر یک بعدد حصای خود صلوات بخواند و هم سر حلقه بعدد حصای خود که بیست و یک است صلوات بخواند بعده بگوید اَلَمْ نَشرَح مبارک بغیر از سر حلقه هر کس بعدد حصای خود او را بخواند بعده سر حلقه قدری از بیست و یک حصا برای خود برداشته باقی را تقسیم نماید و بگوید اخلاص شریف و هر بار که صد تمام می‌شود یک حصای پهن را برای شماره‌ی صدها بگذارد تا هزار و یک اخلاص گفته می‌شود بعده حصای پهن را به طرف چپ خود بدهد مثل طرف راست و هفت بار دیگر فاتحه بخوانند بعده صد بار دیگر صلوات بخوانند تمام می‌شود.



سلسله که در ختم خواجگان و امام ربانی می‌خوانند

و سلسله‌ی ختم خواجگان در این زمان چنین مشهور است: الحمدلله حق حمده و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمّد و علی آله و أصحابه اجمعین. الهی ثواب این ختم شریف را هدیه فرما به ارواح تمام حضرات پیران سلسله‌ی طریقه‌ی علیه‌ی نقشبندیه و قادریه و کبرویه و سهروردیه و چشتیه قدس‌الله تعالی أسرارهم العلیة خصوصاً مِنهُم إلی روح آن حضرت شاهبازی انباز بلند پرواز اوج لامکان خواجه‌ی خواجگان پیر پیران سپر تیر بلا عاشق نام خدا شاه مشکل گشای دردمندگان مستمند، خواجه بهاءالحق و الحقیقة و الدین الشیخ محمّد الاویسی البخاری

النقشبند قدّس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن سرچشمه‌ی معارف و کمال سیدالسادات سید امیر کلال قدس‌الله تعالی سره العزیـز و الـی روح آن قطب دائره‌ی حق شناسی خواجه‌ی خواجگان محمّد بابـای سماسـی قدس‌الله سره العزیز و الـی روح آن حضـرت جـامع محامـد صـوری و معنوی خواجه‌ی خواجگان خواجه محمود انجیر فغنوی قدس‌الله تعـالی سره العزیز و الی روح مُبّرا از ما و مَنِی حضـرت عزیـزان خواجـه علـی رامیتنی قدس‌الله تعالی سره العزیز و الی روح آن حضرت مجمع کمالات انسـانی خواجـه‌ی جهـان سـر حلقـه‌ی خواجگـان خواجـه عبـدالخالق غجدوانی قدس‌الله تعالی سره العزیـز و الـی روح آن حضـرت از لـوازم بشریت بری خواجه‌ی خواجگان خواجـه عـارف ریـوه گـری قـدس‌الله تعالی سره العزیز و الی روح آن حضرت ربانی و غوث صمدانی شـاهباز اوج لامکان ابی محمّد محی‌الدین الشـیخ عبـدالقادر الجیلانـی قـدس‌الله تعالی سره العزیز و الی روح آن واقف اسرار نهانی کاشف رمـوز فرقـانی مجدد الف ثانی الشیخ احمد فـاروقی سـرهندی مشـهور بـه امـام ربـانی قدس‌الله تعالی سره العزیز و الی روح آن حضرت امام ائمه‌ی انـام قطـب دائره‌ی اسلام مرکز دین مبین پیرو سـنن حضـرت سیدالمرسـلین الشـیخ مولانا خالد ذی جناحین الملقب بضاءالدین قدّس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن حضرت مطلع انوار فیوضـات ایـزد سـبحان منبـع الحلـم و الحیاء و الایمان و العرفان محبوب الرحمن مجذوب السبحان سراج‌الـملة و الدین الشیخ عثمان قدس‌الله تعالی سرّه العزیز و الـی روح آن حضـرت قطب سماء الولایۀ مرکز دائرة الهـدایة قـرة عیـون الواصـلین قـوام سـنن سیدالمرسـلین نظـام الـملة و الـدین الشـیخ محمّـد الملقَّـب ببهاءالـدین قدس‌الله تعالی سره العزیز و إلـی روح آن حضـرت المتخلـق بـالاخلاق

المصطفوية و المتخلع بخلعة الولاية العثمانية سلطان الاولياء خليفة سيد الانبياء امام الواصلين محى السنة و الدين الشيخ محمّد على الملقب بحسام‌الدين قدس الله سره العزيز و أدام الله تعالى نعمة بقائه و بقاء أولاده علينا و على سائر المسلمين و إلى أرواح مشايخهم و خلفائهم و مريديهم و محسوبيهم و منسوبيهم و صلّى الله على سيّدنا محمّد و على آله و صحبه أجمعين إلى يوم‌الدين آمين و الحمدلله‌ربّ العالمين و فى «الخزينة الأسرار» قال ابو سعيد محمّد الخادمى : «يقرأ سلسلة المشايخ بعده ختم خواجگان و عند تلقين الذكر للمريدين و عند شروع ذكره وتمام ورده تحصل له الترقّيات و الكشوفات و يقرئها لتفريج الكروب و الهموم و الغموم و تيسير المراد و قضاء الحوايج و شفاء المريض و تكتب و تحمل ايضا و يقرئها صاحب الورد و الذكر حين تغلب عليه الروحانيون و تنجيه فهى كالخرطوم لمن خاض فى بحر العميق و يداوم على هذه السلسلة الآتية كل يوم صباحاً و مساء سبع مرات أو أكثر إلى إحدى و عشرين مرة ثم لينظر الامر كيف يكون فإنها ميزاب فيوض الصديقية و العلوية و الخضريۀ و مجرى الحكمة من الابحر المحمدية و تجاوبه أرواح المشايخ من الشيخ الحى إلى رسول الله ﷺ إلى حضرت الله عز و جل و يقيضون عليه أنواع الأسرار و التجليات و البركات و يتوجهون اليه بمقتضى نيته فى حصول مرا ده و يفرض القادرئ عند قرائتها كانه وقف تحت ميزاب الفيوضات فصب الفيوضات على مفرق رأسه انتهى مقتصراً و مخلصاً».

باید دانست که این فواید متعدده در سلسله‌ای است که در او جمیع مشایخ نقشبندیه مذکور بشود و در ذکر آن سلسله روایات مختلفه است در خزینة الاسرار ابتدا از شیخ خود می‌آید بدین ترتیب تا به فخر عالم

ﷺ می‌رسد و در اوّل اسم کل مشایخ لفظ سیدنا زیاده می‌کند هم چنین الهی بِسَیِّدنا عَلی قدس سره اِلی آخِره و پس از حضرت عبدالخالق غجدوانی حضرت خضر علیه السلام و حضرت رسول ﷺ هم مذکور است زیرا خواجه عبدالخالق غجدوانی چنانکه از خواجه یوسف همدانی أخذ طریق فرموده از حضرت خضر هم طریق گرفته است و حضرت خضر از فخر عالم ﷺ اخذ فرموده است و هم بعد از امام جعفر صادق علیه السلام سلسله‌ی ذهبیه که آباء اجداد او که امام محمّد باقر و امام زین‌العابدین علی و امام حسین و امام علی رضوان الله تعالی علیهم أجمعین و حضرت رسول ﷺ هم مذکور است؛ زیرا امام جعفر علیه السلام طریق مرادی که نقشبندی است از پدرِ مادرِ خود که قاسم بن محمّد بن ابی‌بکر الصدیق است اخذ فرموده و طریق مریدی که قادری است از پدر خود اخذ نموده است و در نسخه‌ی شاه عبدالله دهلوی سلسله‌ی ذهبیه و حضرت خضر و حضرت ﷺ نیست؛ بلکه از حضرت رسول می‌آید تا به شیخ خود می‌رسد بدین منوال الهی به حرمت رسول ﷺ الهی به حرمت ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه الی آخره و در آخر اسم کل مشایخ رضی الله عنه مذکور است و فقیر سلسله‌ی مرتبه که به حضرت مولانا قدس سره منسوب است دیده و خواندن او بعد از ختم خواجگان در نزد این داعی خیلی مناسب بود لهذا او را اختیار نمودم و هی هذه: بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله حق حمده و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمّد و علی آله و صحبه أجمعین الهی ثواب این ختم شریف را هدیه فرما به روح پر فتوح آن منبع صدق و صفا سید اولاد آدم محمّد المصطفی ﷺ و الی روح آن رفیق شفیق سرور اهل ایمان ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه و إلی روح آن غریب معدود از آل بیت رسول ﷺ سلمان فارسی مکرم مقبول رضی الله عنه و

إلی روح آن امام شرع أطهر قاسم بن محمّد بن صـدیق اکبـر رضی الله عنه و إلـی روح آن امام به حق ناطق زبده‌ی اهل بیت امام جعفر صـادق رضی الله عنه و إلـی روح آن قطب نامئ سامی سلطان عارفین ابی یزیـد بسـطامی رضی الله عنه و إلـی روح آن محبوب سبحانی قطب عالم أبی الحسن خَرَقانی قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن بی خود صهبای محبّت صمدی خواجـه علـی فارمدی قـدس الله تعـالی سـره العزیـز و الـی روح آن قطـب صـمدانی خواجه‌ی خواجگان خواجه یوسف همدانی قدس الله سره العزیـز و الـی روح آن امام ربانی خواجـه‌ی خواجگـان خواجـه عبـدالخالق غجـدوانی قدس الله سره العزیز و إلـی روح آن از لـوازم بشـریّت بـری خواجـه‌ی خواجگان خواجه عارف ریوه‌گری قدس الله سره العزیـز و الـی روح آن پیر مبرّی از ما و منی خواجه‌ی نساج حضرت عزیـزان خواجـه علـی را میتنی قدس الله سره العزیـز و الـی روح آن قطـب دائـره‌ی حـق‌شناسـی خواجه‌ی خواجگان محمّد بابای سماسی قدس الله تعالی سـره العزیـز و الی روح آن سرچشمه‌ی معارف و کمال سید سـادات سـید امیـر کـلال قدس الله تعالی سره العزیز و إلی روح آن پیر مشکل گشـای درمانـدگان مستمند خواجه بهاءالحق و الحقیقة و الدین الشیخ محمّد بخـاری أویسـی نقشبند قدس الله تعالی سره العزیـز و إلـی روح آن قطـب ربـانی غـوث صمدانی ابی محمّد محی‌الدین الشیخ عبدالقادر جیلانی قـدّس الله تعـالی سره العزیـز و إلـی روح آن منبـع عجائـب أسـرار قطـب حـق خواجـه علاءالدین عطّار قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن مورد عنایـات باری حضرت مولانا یعقوب چرخی حصاری قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن قطب ابرار اولیاء اخیار مولانا خواجه عبیدالله أحرار قـدس الله تعـالی سـره العزیـز و الـی روح آن پیـر راکـع و سـاجد خواجـه‌ی

خواجگان خواجه محمّد زاهد قدس الله تعالی سره العزیز و الـی روح آن پیر روشن ضمیر صفا کیش مولانا محمّد درویش قدس الله سره العزیز و الی روح آن پیر رهاننده از دسـت و پـاچگی خلـف آن حضـرت مولانـا خواجگی قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن می محبّت را سـاقی خواجه‌ی خواجگان خواجه محمّد باقی قـدس الله تعـالی سـره العزیـز و إلی روح آن واقف اسرار نهانی کاشف رمـوز فرقـانی مجـدد ألـف ثـانی الشیخ أحمد فاروقی مشهور به امام ربّانی قـدس الله سـره العزیـز و إلـی روح آن غوث قیوم حضرت ایشان عروة الوثقی خواجه محمّـد معصـوم قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن قدوة ارباب عین الیقین سـلطان اولیاء الشیخ سیف‌الدین[1] قدس الله تعـالی سـره و العزیـز و الـی روح آن واقف اسرار نهانی سیدالسادات السید نور محمّد بدوانی قـدس الله سـره العزیز و الی روح آن حضرت معلای مزکای مطهر شمس‌الدین حبیب‌الله جان جانان الشاه مظهر قدس الله تعالی سره العزیز و الـی روح آن جـامع کمالات خفی و جلی شیخ المشایخ الشاه عبدالله الدهلوی المشهور بغلام علی الاحمدی قدس الله تعالی سره العزیز و الی روح آن امام ائمه‌ی انـام قطب دائره‌ی اسلام مرکز دین مبین پیـرو سـنن سیدالمرسـلین صـلی‌الله تعالی و سلم علیه و علی آله أجمعین نور مشرقین و ضیاء خافقین مولانـا ضیاءالدین الشیخ خالد ذی جناحین قدس الله تعـالی سـره العزیـز و الـی روح آن مظهر فیوضات ایزد سبحان منبع العلم و الحلـم و الایمـان شـیخ

۱ـ از اتفاقات غریبه است که حضرت شیخ سیف‌الدین حفید امام ربانی است قدس سره ملقـب بـه سلطان الاولیاء است کذلک حضرت حسام‌الدین قدس سره حفید حضرت سراج‌الـدین قدس سره اسـت ملقب به سلطان الاولیاء است و اسم او سیف‌الدین است و لقب این حسام‌الدین هر دو به یک معنی است.

المشایخ الشیخ عثمان قدس الله تعالی سره العزیـز و الـی روح آن قطـب رشاد عارج معارج الحق و السداد مروج شـریعة الغـراء مبـرج[1] طریقـت الـمنیفة البیضاء نظام الـملة و الدین الشیخ محمّد المقلب ببهاءالدین قـدس الله تعالی العزیز و الی روح آن حضرت المتخلق بالاخلاق المصـطفویـة و المتخلع بخلعة الولایة العثمانیة سلطان الاولیاء خلیفة حضرت سید الانبیـاء امام الواصلین محی السنة و الـدین شـیخنا الشـیخ محمّـد علـی الملقـب بحسام‌الدین قدس الله تعالی سره العزیز و ادام الله نعمة بقائه علینا و علـی سـائر المسـلمین و الـی ارواح مشـایخهم و خلفـائهم و مریـدیهم و محسوبیهم و منسوبیهم ومن یلوذ بهم الی یوم‌الـدین و صـلّی الله و سـلم علی سیدنا محمّد و علی آلـه و صـحبه أجمعـین آمـین و الحمـدلله رب العالمین.

* * *

القابی که برای حضرت حسام‌الدین ﷽ در ختم می‌خواننـد بـا بعضی حکایت عجیبه

بدان که این سلسله‌ی مطهره تا حضرت مولانا خالد قـدس الله تعـالی سره العزیز است بعده خلفای آن حضرت اوصافی را برای او ترتیب داده و داخل سلسله فرموده‌اند و کذا خلفای حضرت سراج‌الدین و حضـرت بهاءالدین و حضرت حسام‌الدین قدس الله تعالی اسـرارهم ولـی وصـف حضرت حسام‌الدین قدس سره که مُلا جَسیم هَجیجی رحمه الله ترتیب فرموده بـود قریب دو سال او را می‌خواندند تا جناب شیخ عبدالرحمن قـره‌داغـی بـه

۱ـ و ابرج از باب افعال یعنی بنا کرد برجی مثل برج از تفعیل شرح قاموس

فقیر فرمود کاشکی وصف دیگر به جای این ترتیب می‌دادی در تاریخ هزار و سیصد و پنج اوّل محرم در ایوان خانقاه پیش پنجره‌ی مرقد مشغول بودم اوصاف آن حضرت به ترتیبی که گذشت برایم ظاهر شد او را تحریر نمودم و به جناب شیخ عبدالرحمن نشان دادم در نظرش خوش آمد وقتی حضرت شیخ به حجره‌ی فقیر تشریف آورد آن اوصاف را به خدمتش عرض نمودم آن حضرت از شرم عرق[1] کرد و فرمود که مختار هستند بدانکه هر فقره‌ی از فقرات آن اشاره است به حکایتی فقره‌ی اولی که و الی روح حضرت المتخلق بالأخلاق المصطفویة است اشاره است به قول جناب شیخ اسماعیل هجیجی سلّمه الله که نقل فرمود: «در مراقبه دو دفعه به خدمت حضرت امام ربانی رضی الله عنه رسیدم فرمود به جناب شیخ علی بگو که جناب حق جل و علا هر اخلاقی که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم داشته بود به او عطا فرموده کاتب الحروف در این امر خیلی تعجّب کردم که آیا این جواز دارد یا نه بعده در کتب صوفیه دیدم که مشایخ به صفات الله و به صفات الرسول متصف می‌شوند و فقره‌ی ثانیه اشاره است به قول کسانی که از لسان حضرت سراج‌الدین نقل نموده‌اند که فرموده است هر چه خدای تعالی به من عطا فرموده به علی هم عطا می‌فرماید فقره‌ی ثالثه اشاره است به قول جناب سید عبدالسلام پسر مرحوم سید بایزید رحمه الله که فرمود: در خواب به خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم مشرف شدم فرمود : «شیخ علی سلطان الأولیاء است به لفظ سلطان الاولیاء او را ندا بکنید» و به «یا

۱ـ در نزد کاتب الحروف عرق کردن حضرت حسام‌الدین قدس سره از غالب خارق بزرگتر است زیرا عرق کردن علامت بی‌وجودی است و عرق آمدن بدست انسان نیست بی‌اختیاریست در نزد فقیر خیلی بزرگ بود و خودم به چشم خود عرق مبارکش را بر روی مبارکش دیدم.

حسام‌الدین» آواز مکنید و فقره‌ی رابعه اشاره است به قول خلیفه عبدالله باشماغ سنندجی که فرمود در ختم به بیداری به خدمت حضرت رسول‌الله ﷺ مشرف شدم و جمعی از اصحاب و مشایخ در خدمتش ایستاده بودند حضرت سراج‌الدین را طلب فرمود به تاج و حلیه‌ی نورین او را خلعت نمود فرمود به شما اذن دادم که بر سر این مسند ارشاد بکنی[1] و فقره‌ی خامسه اشاره است به قول ملا موسی سردشتی که فرمود در خواب به خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم ختم فرمود و خودش سر حلقه بود و سلسله را خواند از فخر عالم شیخاً بعد شیخ تا به حضرت حسام‌الدین رسید او را بدین نمط خواند و إلی روح آن حضرت قطب الارشد الاعظم صاحب الجلال و الکمال و الکرم مظهر نور الهی حبیب رسول‌الله و قام علی السجادة بامرالله سلطان المشرق و المغرب ثانی محی‌الدین الشیخ محمّد علی بن محمّد العثمانی الخالدی النقشبندی بدانکه اکنون بعد از ختم امام ربانی در همه جا این سلسله را که جناب شیخ عبدالرحمن خلف حضرت سراج‌الدین قدس سرهما ترتیب فرموده و حضرت بهاءالدین قدس سره بخواندن آن امر فرموده می‌خوانند و هی هذه:

«بسم‌الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و الصلوة و السلام علی فاتح الباب فی العلم و العین و الیقین محمّد الذی کان نبیاً و آدم بین الماء و الطین و علی آله و اصحابه أجمعین إلی یوم الدین اللّهمَّ أوصِلْ مثلَ ثواب هذه الختمة الشریفة بعد القبول منا هدیةً إلی ارواح حضرات سلسلة الطریقة العلیة

۱ـ این نوع واقعه بسیار می‌شود و هیچ ضرر ندارد در نفحات و در ترجمه‌ی شیخ بهاءالدین والد رحمه‌الله است در واقعه به خدمت حضرت رسول الله ﷺ رسید و وی را سلطان العلماء لقب نهاد. (مؤلف)

النقشبندية و القادرية و الكبروية و السهروردية و الچشتية قدّس الله تعالى أسرارهم العلية و أنفعنا الله تعالى ببركاتهم الزكية خصوصاً منهم إلى روح حضرت صاحب الطريقة بالاستقلال المتحقّق بأقصى مقام الوصل و الكمال محمّدى المشرب بحسب الوراثة و النسب مشرق أنوار الهداية و اليقين الشاه النقشبند المعروف بخواجه بهاءالدين قدس‌الله تعالى سره العزيز و إلى روح حضرت القطب الربانى و الهيكل الصمدانى شيخ الجن و الإنس محى‌الدين الشيخ عبدالقادر الگيلانى قدس‌الله تعالى سره العزيز و الى روح حضرت خازن اسرار آيات القرآن و السور خليفة سيد البشر صلى‌الله عليه و سلم المجدد للالف الثانى الشيخ احمد الفاروقى السرهندى المشهور بالامام الربانى قدس‌الله سره العزيز[1] و الى روح جامع كمالات الخفى و الفيض الجلى حضرت الشاه عبدالله الدهلوى المشهور بغلام العلى الاحمدى قدس‌الله سره العزيز و الى روح حضرت نور المشرقين و ضياء الخافقين[2] القطب الواجد[3] و الغوث الماجد مولانا ضياءالدين الشيخ خالد قدس‌الله تعالى سره العزيز و إلى روح حضرت المعرض عن مناصب الأولياء لكمال الإقبال و الارتقاء إلى أقصى مقام القرب و الرضاء قمر العرفان و شمس اليقين شيخ المشايخ

۱ــ پارسال كه هزار و سيصد و چهارده بود حضرت حسام‌الدين قدس سره امر فرمود كه حضرت شاه عبدالله دهلوى قدس سره را در فاتحه خواندن و در ختم ذكر بكنيد عرض نمودم در وقت حضرت بهاءالدين نبود فرمود حالا مقتضى اين است بخوانند. (مؤلف)

۲ــ و الخافقان افقا المشرق و المغرب لاءن الليل و النهار بخفقان فيهما مختار. (مؤلف)

۳ــ وجد المطلوب كوعد از باب ثانى است قطب واجد يعنى قطبى است كه مطلوب خود را ديده و به دست خود آورده است و مجد كنصر و كرم يعنى كريم و شريف و بزرگوار ارشد من شرح القاموس. (مؤلف)

الشیخ عثمان الـملقَّب بسراج‌الدین قدس‌الله تعالی سره العزیز و إلی روح حضرت القطب الأرشد و الغوث الأمـجد مـحبوب حضرت الملک الصمد ثانی بهاءالدین الشیخ محمّد قدس‌الله تعالی سرّه العزیز و إلی روح حضرت الوارث للخلافة العظمی و اللابس لخلعة الامامة الکبری مظهر الطریقة السرمدیة و مظهر الحقیقة المحمدیة مصرف القلوب بالحکم الأزلی شیخنا و وسیلتنا إلی الله الـملک القوی حسام الملة و الدین حضرت الشیخ علی قدس‌الله تعالی سره العزیز و أدام الله نعمة بقائه و بقاء أولاده علینا و علی سائر المسلمین و إلی أرواح خلفائهم و مریدیهم و محسوبیهم و منسوبیهم و صلی الله و سلّم سیدنا محمّد و علی آله و صحبه أجمعین إلی یوم الدین و الحمدلله رب العالمین».

بعده یکی کلام الله می‌خواند اگر توجّه ننمودنـد سـر حلقـه صـلوات می‌دهد و هر کس مـی‌خواهـد برمـی‌خیـزد امّـا احسـن ایـن اسـت زود برنخیزند زیرا هر کس در آخر همه برخیزد بقیه‌ی برکت و انوار ختم بـه او می‌رسد «کَذَا سَمِعتُ مِن بَعضِ الخلفـاءِ» و اگـر توجّـه فرمودنـد سـر حلقه بعد از قرائت قرآن فاتحه‌ی با سه اخلاص مـی‌خوانـد و سلسـله را هم مکرّر می‌فرماید بعد از آن توجّه می‌کنند بعد از توجّه بـاز سـر حلقـه مثل اوّل فاتحه‌ی با سه «قُل هُو الله» و سلسله را باز می‌خواند باز کلام الله می‌خوانند بعده سر ختم صلوات می‌دهد و تمام می‌شود.

* * *

طریق توجّه

و طریق توجّه این خاندان علیه این است که پیر کامل و مکمل برابر مرید متوجه بنشیند و لطائف خود را معاً او فرادی حسب الاقتضا مقابل لطائف و ی گرفته القای فیض می‌کند اگر استعداد طالب اقتضای تفصیل می‌کند دل خود را مقابل دل مرید کرده التجا می‌کند که الهی فیض تجلی فعلی که از قلب حضرت رسول‌الله ﷺ بدل من ریخته‌ی به قلب این طالب بریز و هم چنین روح خود را مقابل روح وی کرده التجا می‌کند که الهی فیض تجلئ صفات ثبوتیه که از روح حضرت رسول‌الله ﷺ به روح من رسانیده‌ی به روح این طالب برسان و همچنین سرّ خود را مقابل سرّ او داشته تمنّا می‌برد که الهی فیض تجلی شؤون ذاتیه‌ی الهیّه را که از سرّ آن حضرت بسرّ من رسانیده‌ی به سرّ این طالب برسان و همچنین خفی خود را مقابل خفی وی کرده تمنا می‌برد که الهی فیض تجلئ صفات سلبیه را که از خفی آن حضرت به خفی من رسانیده‌ی به خفی این طالب برسان و همچنین اخفای خود را مقابل اخفای وی داشته التجا می‌کند که الهی تجلی شأن الجامع را که از اخفای آن حضرت به اخفای من رسانیده‌ی به اخفای این طالب برسان و اگر استعدادش مقتضی اجمال است همگی لطایف خود را معاً مقابل لطایف طالب کرده القای فیض می‌کند و طریق حضرت شاه دهلوی توجّه اجمالی بوده است لکن معمول حضرت مولانا خالد قدس سره این بوده که اوّل به لطیفه‌ی قلب توجّه می‌فرمودند و بعد از تهذیب آن میل به لطیفه‌ی نفس می‌انداختند و در ضمن این معامله سائر لطائف نیز به اتمام می‌رسید :

﴿ وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا ﴾ بقره/۱۴۸

و این نوع توجّه اجمالی و تفصیلی مخصوص کامل و مکمل

متصرف است که به اجازه‌ی مطلقه بارشاد مأمور شده‌باشد و بی‌واسطه از مبدأ فیاض اخذ فیض نماید و به طالب افاضه کند.

* * *

طریق توجّه کامل و غیر کامل

امّا کسانی که این قوه ندارند واجازه‌ی ایشان مقیّده است طریق توجّه ایشان این است که اگر از اهل حضور و جمعیت است در مقابل طالب مشغول مراقبه باشد تا که جمعیتی تمام حاصل کند پس میل دل را سوی طالب کرده القای حضور و جمعیت کند و اگر اهل ادراک استَ و مناسب مشرب طالب عروج لطایف است به قصد عروج توجّه کند و اگر مناسب نزول است به قصد نزول توجّه کند و اگر مناسب وسعت است به قصد وسعت توجّه کند و اگر از اهل حضور و جمعیت نیست باید رابطه‌ی مرشد کند و صورت مبارک وی را حاضر ساخته و خود را نفی کرده القای نسبت جذب و خلوص در دل طالب کند بعون الله طرفین را نافع است بلکه تأثیر توجّه این ناقص جهت پیدا شدن نسبت جذبه از توجّه متوسطان و منتهیان غیر مرجوع بیشتر و سریعتر است به علّت مناسبت که در بین دارند که مناسبت شرط افاده و استفاده است کذا «فی الرسالة الّتی أرسلها الشیخ سراج‌الدین قدس سره إلی قسطنطنیة صانَها الله عن البلیة» و فقیر از حضرت بهاءالدین قدس سره شنیده‌ام فرمود در وقت توجّه روحانیت پیر را حاضر و خود را نفی بکن به هر قصدی که داری روحانیت پیر در قلب مرید تصرف می‌کند شاید صورت مرشد را ندیدی همان امر فرضی کافی است و هر گاه در بین توجّه غائب شدی ضرر ندارد زیرا روحانیت پیر به مقتضای مشرب مرید توجّه می‌فرماید و هم آن حضرت فرموده است که در این آخر الزمان در توجّه بعضی خلفاء را

به علّت قلت اشتغال و اکل مـأکولات ناصـالحه و غیرهـا ضـرر متصـور است احسن آن است که مرید در وقت توجّه خلفا رابطـه بکنـد کـه آن رابطه دافع ضرر است.

* * *

(فصل) فی بعض الأسـئلة و الأجوبـة الّتـي يتعلّـق بالطريقـة النقشبندية

سؤال ۱ـ خصائص و لوازم طریقه‌ی نقشـبندیه مثـل توجّـه أحـدیت صرفه و مراقبه‌ی دائمه ظاهراً در زمان حضرت فخر عالم ﷺ نبوده و الاّ در کتب شرع و حدیث گفته می‌شد لهذا داخل بدعت است و در بـدعت نور و ضیا و برای علیلی شفا و مریضی دوا متصوّر نیست؟

جواب : در زمان آن حضرت ﷺ بوده نهایت این اسـامی مثـل فنـا و بقا و جذبه و سلوک و سیر الی الله و امثال آنها نبوده اوّل ابو سعید خـراز اختراع نموده پس آن اسامی داخل بدعت است نه معانی چه آن معانی از اعظم اسراریست که از خدای عز و جل به پیغمبـر ﷺ رسـیده و کتـب شرع و حدیث اعمال بدنیه را بیان می‌فرمایند و روات علم بـاطنی علمـاء صوفیه است عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهمـا در تعزیـه‌ی پـدرش فرمـود «مات تسعة أعشار العلم» و از بعضی اصحاب چون عدم تسلیم را مشـاهده نمود فرمود مراد من علم حیض و نفاس نیست؛ بلکه علم بالله است :

«في البخاري عن أبي هريرة رضی الله عنه أخذتُ مِن رسول الله ﷺ و عائين أحدهـما ما بَثَثْتُ فِيكم و الآخر لو بثثت[1] لتقطع هذه البلعوم[2]».

سؤال ۲ـ وقتی که علم باطنی همگی از حضـرت پیغمبـر ﷺ باشـد

۱ـ بث الخبر من باب رعد أی نشره مختار.

۲ـ أی الحلقوم منه.

پس علّت تخالف طرق چیست؟

جواب : از تخالف استعداد است مرویست که حضرت فخر عالم ﷺ با ابی‌بکر صدیق رضي الله عنه در اسرار علم باطنی مکالمه می‌فرمودند چون امام عمر رضي الله عنه آمد اسلوب کلام را تغییر نمود وقتی که امام عثمان رضي الله عنه آمد باز تغییر فرمود وقتی که امام علی رضي الله عنه آمد باز تغییر فرمود به نوعی دیگر با او مکالمه نمود کذا فی مکتوب پنجاه و نهم از جلد ثانی للشیخ محمّد المعصوم قدس سره.

سؤال ۳ـ آیا طالب تا فنا فی الشیخ نشود فنا فی الله می‌شود؟

جواب : نمی‌شود مگر شخصی که اویسی المشرب باشد محتاج به پیری ظاهری نشود.

بیت :

هر که به خویشتن رود ره نبرد به سوی او
بینش ما نیاورد طاقت حسن روی او

سؤال ۴ـ ابن حجر هیتمی رحمه الله در «فتح المبین» در شرح حدیث خامس نقل می‌فرماید که ابن مسعود رضي الله عنه به مسجدی آمد دید که جماعتی بحصا و سنگریزه ذکر می‌کنند انکار کرد فرمود اینها گناه خودشان را می‌شمارند و حال اینکه نقشبندیه بحصا ختم می‌کنند؟

جواب : ذکر بحصا سنت است چنانکه ابن حجر در فتاوای کُبری نقل فرمود در بحث صلوات و شیخ شعرانی در «المنن‌الکبری» نقل فرموده‌اند «إنَّ الذِکْرَ بِالحِصْی واردٌ» پس معلوم شد انکارش از جهت تسبیح بحصا نبوده و از جهت حلقه‌ی ذکر هم نیست «لأَنَّ حَلقةَ الذِکْرِ لَا یُنکرها أَحَدٌ» لهذا ابن حجر رحمه الله در «فتح المبین» می‌فرماید معلوم نیست

انکار ابن مسعود رضی‌الله‌عنه از چه بوده فقیر عرض می‌کنم یحتمل ذکر ایشان مشوّش مصلی بوده زیرا در کتب شرع مسطور است اگر کسی قرآن را بجهری چنان بخواند که مشوش مصلی بشود در نزد ابن حجر قریب حرمت است زیرا اصل بنای مسجد برای نماز بنا شده ذکر و وعظ بالتبع است و هم یحتمل آن مسجد تنگ بوده و ذکر آن جماعت مانع نماز مردم و یحتمل احتمالات شتی مع ان ابن مسعود صحابی و قول الصحابی لا یکون حجةً لنا کما هو مقرر فی علم اصول الفقه.

سؤال ۵ـ اگر کسی مثلاً در ختم امام ربانی فاتحه را زیاد کرد مَعَ اَنَّه در آن نبوده احسن است یا نه؟

جواب : حسین العشاری در حاشیه‌ی شرح مقدمه در بحث تسبیحات بعد الصلواة می‌فرماید در نزد بعضی علما زیادة تسبیح جایز است و در نزد بعضی جایز نیست بلکه اقتصار برآورد و از کاری که وارد شده لازم است بلا زیادت و نقصان چه آنها را به مفتاح[1] تشبیه نموده‌اند اگر دندانه‌ی زیاده بشود یا کم در را باز نمی‌کند و مانند ادویه[2] هستند اگر مثقالی زیاد باشد مضر است لهذا حضرت بهاءالدین زیاد کردن فاتحه را در ختم امام ربانی منع می‌فرمود.

سؤال ۶ـ امام ربانی چرا در ختم خود «صلّی‌الله علی النبی محمّد» را اختیار فرموده بلا «صحبه و سلّم»؟

جواب : بظن فقیر به جهت حدیثی است که الی رکن الحق و الدین البیابنکی مسلسلاً روایت می‌نمایم «و هو قال حدثنا أبو العباس الخضر علیه‌السلام عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وسلم : «مَا مِن مُؤمِنٍ یَقُولُ صَلیالله عَلَی مُحَمّدٍ إلا نَضرـ الله قلبَهُ و

۱ـ کلید

۲ـ دواها

نُورَه» چون در این طریقه‌ی علیه تنویر قلب بسیار مهم است امام و غیره آن صیغه را اختیار فرموده‌اند و الله اعلم.

سؤال ۷ـ اگر رابطه‌ی شخصی چندان غالب شود که صورت پیر از او غائب نگردد لازم است به ظاهر هم به خدمت پیر برسد یا نه؟

جواب : صحبت ظاهری لازم است زیرا صورت پیر عین نیست و آن فواید که در ذات او می‌باشد در صورت و شکل به هم نمی‌رسد به مجرد رابطه اکتفا کردن خطا است کذا فی مکتوب پنجاهم من المکتوبات للشیخ محمّد المعصوم.

سؤال ۸ ـ اجازت منافی نقص است مع هذا در این زمان ناقصان را اجازه می دهند؟

جواب : اجازه دو نوع است کامل به کامل و کامل به ناقص اجازه می‌دهد از برای مصلحتی حضرت امام ربانی رضی‌الله تعالی عنه در مبدأ و معاد می‌فرماید که گاه می‌باشد کاملی به ناقص اجازت می‌دهد و به تعلیم طریقت امر می‌فرماید و کار آن ناقص را در اجتماع مریدان درست می‌کند انتهی بلکه نوعی اجازه می‌باشد از این دو قسم ادونتر[1] است که آن را مجرد سفارت می‌گویند که مقصود از آن مجرد تبلیغ است و این صحبت از عزلت بهتر است کذا فی مکتوب شصت و یکم للشیخ محمّد المعصوم.

سؤال ۹ ـ وقتی که سالک به یقین می‌داند بلکه می‌بیند که خیر و شر از حق است چرا از ظلم و شدّت و بلیات محزون می‌شود؟

جواب : لوازم بشریت از انسان منقطع نمی‌شود فی الحدیث، ﴿اَلقَلْبُ

۱ـپایین‌تر

يَحزَنُ وَ العَينُ تَدْمعُ وَ أَنَا بِفِرَاقِکَ يا إبراهيمُ لَمَحزُونَ﴾ در حديث است هر کسى بيست و پنج بار [۱] أستغفرُ اللهَ الَّذى لا اله الا هو الرّحمن الرّحيم الحىّ القيّوم الذى لايموت و أتوب إليه ربِّ اغْفِر لى را بخواند در خانه و اهل و بلد خود بليات و شدّت را نمى‌بيند و مشايخ اين طريق بر اين استغفار مداومت فرموده‌اند کذا فى مکتوب هشتادم از جلد ثانى للشيخ محمّد المعصوم.

بيت :

چونکه غم آيد رو استغفار کن
غم بامر خالق آمد کار کن

سؤال ۱۰ــ روحانيت مشايخ در صورت ظاهر متعدد مى‌شود يا نه؟

جواب : بلى خواجه‌ى بزرگ شاه نقشبند در هفت جا در يک وقت حاضر شده و افطار فرموده و شاه کمال[۲] در وقت نماز تا وقت خارج شده از جاى خود حرکت نفرموده خلق گفتند شاه کمال نماز را ادا ننموده در جايى ديگر او را ديده‌بودند که نماز را خوانده بود و شيخ شعرانى رحمه الله در «طبقات» مى‌فرمايد کسى نديد که شيخ على الخواص

۱ــ و فى عهود الکبرى للشيخ الشعرانى رضى الله عنه فى صحيفة سبع و ثلاثين روى ابن السنى فى کتابه مرفوعاً من قال بعد الفجر ثلث مرات و بعد العصر ثلاث مرات استغفرالله العظيم الذى لا اله الا هو الحى القيوم و أتوب اليه کفرت عنه ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر و روى الامام أحمد أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لقبيصة رضى الله عنه اذا صليت الصبح فقل ثلثاً سبحان الله العظيم و بحمده تعافى من العمى و الجذام و القالج.

۲ــ استاد محمّد سراج گفت براى کارى به خدمت حضرت سراج‌الدين قدس سره رفتم ديدم ايستاده است نماز عشا بخواند چون عرض خود را تمام نمودم گفتم نماز بخوان فرمود نماز خواندم عرض نمودم قربان چه وقت نماز خواندى آخر با شما صحبت مى‌کنيم فرمود اگر باور مى‌کنى در شهر سليمانى در خانقاه محوى نماز خواندم.

نماز را به جماعت بلکه بلا جماعت هم ادا بفرماید.

سؤال ۱۱ـ ذاتی بتواند که باشکال مختلفه متشکل بشود آیا کدام جسد از آنها مکلف است؟

جواب : تفاوت ندارد هر یک از آن اجساد برای ادای تکالیف شرعی کافی است.[۱]

سؤال ۱۲ـ مدار کار در طریق نقشبندی و سائر طرق یکی است یا جداست؟

جواب : جداست مدار کار در سائر طرق بجا آوردن اذکار و اوراد و ریاضات و اربعینیات مخصوصه است امّا در طریقه‌ی ما که طریق اصحاب است مدار کار بر محبّت و صحبت شیخ مقتدی به است.

بیت :

زان روی که چشم تست احوال
معبود تو پیر تست اول

مرید چنانکه با شیخ خود مناسبت داشته باشد آن قدر از باطن او اخذ فیض می‌نماید و بدین مناسبت ساعةً فساعةً به رنگ پیر منصبغ می‌گردد بدانکه اسباب مناسبت محبّت و خدمت و صحبت و ادب و رابطه و اختلاط[۲] با محبان شیخ و اجتناب از غیر محبان اوست و همین مناسبت

۱ـ کذا فی رفع الخفاء فی شرح قول الماتن فقال ذا الناموس جاء لموسی و سائر الرسل حتی العیسی و لفظه فان قلت کیف تشکل جبرئیل مع عظم صورته و ان له ستمائة جناح کما ورد فی الحدیث فی صورة رجل کدحیة هل یموت الجسد العظیم او یبقی خالیاً من الروح حیا عند الانتقال الی صورة ذالک الرجل اجیب بان صورته الأصلیة باقیة علی حالها و صورة الرجل صورة أخری له و روحه متعلقة بهما أی کما فی الأبدال الذین تتعدد صورهم فی الوجود و روحهم واحدة و التکلیف حینئذ یتعلق بأی صورة أداها الانسان.

۲ـ شیخ شعرانی رضی الله عنه در نفحات قدسیه از شیخ اکبر رضی الله عنه نقل می‌فرماید که هیچ امر برای ←

أقرب الأسباب إلی المطلوب است کذا فی مکتوب هفتاد و هشتم من الجلد الاول للشیخ محمّد المعصوم.

سؤال ۱۳ـ رابطه و غیرها مُعَنْعَناً به حضرت صدیق اکبر رضی‌الله تعالی عنه می‌رسد یا نه؟

جواب : رابطه و صحبت و حبس نفس و در آخر کلمه‌ی لا اله الا الله گفتن و امثال آن که در این طریق معمول است مُعَنْعَناً به صدیق اکبر ﷺ رسیده واصل می‌شود کذا فی مکتوب شصت و سیم للشیخ محمّد المعصوم.

سؤال ۱۴ـ حاصل سیر و سلوک اهل طریق چیست؟

جواب : فنای قلب و نفس است کذا فی مکتوب بیست و سیم از جلد اوّل للشیخ محمّد المعصوم.

سؤال ۱۵ـ فنای قلب عبارت از چیست؟

جواب : فنای قلب عبارت از آن است که علم حصولی از آن رفع شود یعنی بغیر از خدا هیچ چیزی دیگر به قلب نیاید و قلب فنافی الله بشود صاحب فنای قلب اگر عمر نوح داشته باشد بغیر از خدا چیزی دیگر به قلب او عبور نمی‌کند.

سؤال۱۶ـ از این جواب لازم می‌آید صاحب فنای قلب ظاهرش از دانش و شعور محروم بشود زیرا به قول اصح محل دانش قلب است و او از ماسوای حق محروم شده مع هذا اهل الله و صاحب فنا ارشاد و برای معیشت اهل و عیال خود کسب می‌کند؟

جواب : دانش و علم اهل فنا از قلب مرتفع می‌شود و به جای دیگر نقل می‌کند و محل دانش آنجا و قلبش به خدا مستغرق و مشغول

←مرید مضرتر از اختلاط با غیر مرید پیر خود نیست.

می شود کذا فی مکتــوب نــود و ســیم مــن الجلــد الاول للشــیخ محمّــد المعصوم.

سؤال ۱۷ـ اهل فنای قلب منیّت و غرور و منازعتش زائل می‌شــود یــا نه؟

جواب : اگرچه صاحب فنای قلب صاحب حضور دائمــی اســت امّــا منازعت و منیّتش برپاست تــا کــه فنــای نفــس مــی‌شــود آن وقــت آنهــا نمی‌مانند.

سؤال ۱۸ـ فنای نفس عبارت از چیست؟

جواب : فنای نفس عبارت از آن است کــه علــم حضــوری از ســالک رفع بشود یعنی علمش به وجود خود نمی‌ماند و بر تعبیــر دادن از خــود به لفظ انا قادر نمی‌شود و انا الحق گفتن علامت نارسیدن اســت بــه ایــن مقام زیرا چون أنا زائل شد أنَا الحَق گفتن معنی ندارد (کذا فــی مکتــوب بیست و سیم از جلد اول للشیخ محمّد المعصوم قدّس سرّه).

سؤال ۱۹ـ نفس چیست که بــه امــاره و لوامــه و ملهمــه و مطمئنــه و راضیه و مرضیه متصف می‌شود و مراد از کشتن نفس چیست؟

جواب : نفس عبارت از ذات انســان اســت کــه از عــالم خلــق و امــر مرکب و در تکلم هر کس به لفظ انا مشار الیــه اوســت ترفــع و تجبــر و خودی در نهاد او مستور اســت چــون فضــل الهــی بخواهــد کســی را از صفات رذیله پاک سازد اول نفس او را لوامه بعده ملهمه تدریجاً مطمئنــه می‌گرداند که او از حق و حق از او راضی می‌شــود و ایــن همــه صــفات نفس است و مراد از کشتن نفس رهــا شــدن اوســت از اینهــا (کــذا فــی مکتوب صد و سی و هفتم من الجلد الثانی للشیخ محمّد المعصوم قدّس سرّه).

سؤال ۲۰ـ دوام آگاهی در حالت نَوْم که غفلت و تعطیل اســت بــرای

اولیاء حاصل می‌شود یا نه؟

جواب : حاصل می شود «مَن أرادَ تَحقیقَ ذلِکَ بالاستدلال فَلْیُراجِعْ إلَی الجلد الأوّل من مکتوبات تسعة و تسعین للامام الربانی قدس سره فی الحدیث تنام عیناي و لایُنام قلبی» فقیر از جانب شیخ اسماعیل هجیجی سلمه الله شنیدم فرمود قریب سی سال است یک آن از خدا غافل نشده‌ام.

سؤال ۲۱ــ حضرت امام و شیخ محمّد معصوم در چند جای متعدده فرموده‌اند که اخذ طریق از ناقص درست نیست چه از ناقص کامل نیاید و هم ناقص استعداد طالب را ضایع می‌نماید مع هذا امام در مبدأ و معاد می‌فرماید که گاه می‌باشد کامل به ناقص اجازت می‌دهد بلکه شیخ محمّد معصوم در مکتوب شصت و یکم می‌فرماید نوعی از اجازت هست که مجرد سفارت و صاحبش مبلغ و مترجم است؟

جواب : این نوع اجازه‌ی مقیده است اگرچه این ناقص تعلیم طریق می‌کند امّا به علّت اینکه در ضمن پیر کامل است و رابطه‌ی او را نشان می‌دهد ضرر ندارد (کذا فی زماننا هذا).

سؤال۲۲ــ طالب به چه نوع کامل را از ناقص جدا می‌نماید؟

جواب : فی الحقیقه طالب بی‌چاره در حکم أعمی است و جدا کردن کامل را از ناقص برای او مشکل است پس باید دائماً در بارگاه حق تضرع و زاری بنماید تا او را به محض فضل خود به خدمت کامل و مکمل برساند (کذا فی مکتوب صد و چهل و سیم از جلد اول للشیخ محمّد معصوم قدس سره).

سؤال ۲۳ــ مراد مشایخ این طریقه‌ی علیه چیست که می‌فرمایند ما نهایت را در بدایت درج می‌کنیم؟

جواب : صورت نهایت است در بدایت و الا حقیقت نهایت در

بدایت نمی‌گنجد و نهایت با بدایت نسبت ندارد طریق وصـول دو جـزؤ است جذبه و سلوک و به عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه‌ی که مقـدم به سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه‌ی که پـیش از تزکیـه اسـت از مطالب نه جذبه‌ی که بعد از تمامی سلوک است و تصـفیه‌ی کـه بعـد از حصول تزکیه است که در سیر فـی الله اسـت از مقاصـد مطلوبـه اسـت جذبه و تصفیه‌ی سابقه از برای تسهیل سلوک سالک است جذبه‌ی اولـی کالصورت است بر جزبه‌ی اخری (کذا فی مکتوب ۶۲ مـن الجلـد الاول للامام الربانی قدس سره).

سؤال ۲۴ـ در بعضی ختـوم ثـواب خـتم را بـه ارواح مشـایخ هدیـه می‌کنند و حضرت فخر عالم را ﷺ در آن ثواب شریک نمی‌سازند وجه آن چه باشد؟

جـواب : حضـرت امـام ربـانی قدس سره در مکتـوب ۲۸ از جلـد ثالـث می‌فرماید روزی به خاطر آمد که به روحانیت بعضی اقارب خود تصدیق بکنم در این اثنا ظاهر گشت آن میت به این نیت خیلـی مسـرور شـد در حین اعطای صدقه اول به روحانیت حضرت ﷺ نیـت نمـودم چنانچـه عادت بود بعده برای آن میت در آن وقت از آن میت ناخوشـی احسـاس نمودم با وجود آنکه محسوس شد که برکات عظیمه از آن تصدیق بـه آن میت رسید و هم معلوم شده است اگر به روحانیت یکـی تصـدیق کـرده شود و سائر مؤمنان را شریک سازد به همه برسد و با آن شخص کـه بـه نیت او بوده هیچ ناقص نشود لهذا وجه ناخوشی آن میت اشکال بـود تـا به فضل خداوندی ظاهر شد که وجه ناخوشی آن بوده که اگر صدقه بـی شرکت به میت داده شود آن میت آن صدقه را از جانب خـود بـه طریـق هدیه و تحفه به خدمت آن سرور ﷺ می‌برد و به وسیله‌ی آن برکـات و

فیوضات خواهد گرفت پس معلوم شد که بیشتر رضامندی موتی در افراد صدقه است امّا باید که اوّل به نیت آن سرور ﷺ از هدیه جدا سازد و بعد از آن برای میّت تصدق کنند که حقوق آن سرور ﷺ فوق حقوق دیگران است این فقیر در بعضی صدقات موتی که تصحیح نیت خود را عاجز می‌آید علاجی به از آن نمی‌یابد که آن صدقه را به نیت آن سرور ﷺ تعیین نماید و آن میت را طُفَیلی ایشان سازد امید است که به برکت توسط ایشان قبول افتد فرموده‌اند که صلوات آن سرور علیه و علی آله الصلاة و السلام اگر به ریا و سُمعه کرده مقبول است و به آن سرور علیه الصلوة و السلام و اصل است اگرچه ثواب آن به صلوات فرستنده نرسد که ثواب اعمال مربوط به تصحیح نیت است و از برای قبول آن حضرت که مقبول و محبوب است بهانه کافی است انتهی مقتصرا.

سؤال ۲۵ـ در سلسله‌ی طریقه‌ی علیه‌ی نقشبندیه که به حضرت امام ربانی قدس سره می‌رسد شرفی و خاصیتی علی حده هست یا نه؟

جواب : هست زیرا به حضرت مُجَدِّد قُدِّسَ سِرُّهُ الهام شده از طرف حق جَلّ و عَلا که: «غَفَرْتَ لَکَ وَ لِمَنْ تَوَسَّلَ بِکَ إِلَی بوسطٍ أو بغیر وسطٍ إِلَی یوم القیامة» و هم به حاجی عارف مکرر الهام شده است که هر کس می‌خواهد در قیامت نجات یابد ذیل شخصی را بگیرد که به حضرت امام ربانی منتسب باشد (کذا مکتوب ۲۲۵ از جلد اول للشیخ محمّد المعصوم قُدِّسَ سِرُّهُ).

سؤال۲۶ـــ ضمنیت در کتاب مشایخ هست یا نه که حضرت سراج‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ فرموده است که حضرت رسول ﷺ مرا به ضمن خود گرفته که این ضمنیت عبارت از ضمنیت کبری است و جناب سید

بایزید فرمود حضرت بهاءالدین قدس سره کذلک بِالأصالة در اواخر عمر به این دولت عظمی مشرف گشته بود؟

جواب: هست و مُصَرَّح است شیخ ابوسعید که خلیفه‌ی معتبره‌ی شاه عبدالله دهلوی قدس سرهما بوده در هدیة الطالبین پس از بیان دائره‌ی حقیقت صوم می‌فرماید بدانید که سالهای بسیار آرزوی آن داشتم که حضرت پیر دستگیر بنده را به ضمنیت خود سرافراز بفرماید چه ضمنیت آن حضرت بعینه ضمنیت حبیب خدا است صلی الله علیه وسلم چه حضرت پیر دستگیر را حضرت ایشان شهید میرزا صاحب قبله رضی الله عنه به ضمنیت خود بشارت داده و حضرت میرزا صاحب قبله را حضرت شیخ الشیوخ محمّد عابد رضی الله عنه مبشّر ساخته‌اند و حضرت شیخ الشیوخ محمّد عابد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به ضمنیت کبری امتیاز یافته‌اند الی آخره.

سؤال۲۷ـ بعضی مشایخ که چند هزار مرید دارند و هر یک در ناحیه‌ی هستند در وقت رابطه شیخ ایشان در همه جا حاضر می‌شود و می‌داند که فلان و فلان رابطه‌اش می‌کنند یا نه؟

جواب : شیخ چون به فنا و بقای اتم رسید روحانیتش کلی می‌شود و در همه جا حاضر است شیخ محمّد معصوم می‌فرماید کسی که به رتبه‌ی قیومیت رسید با کل ذره از ذرات عالم می‌باشد و آمیخته می‌گردد و قوام عالم به او می‌شود و هم مشایخ می‌فرمایند مرشد را به آفتاب تشبیه نموده‌اند که ضوأش[1] به همه جا می‌رسد هر مریدی که پیر کامل و مکمل را خیال نمود حاضر است و فیوضات از او اخذ می‌کند مع هذا لازم نیست که خودش بداند بلکه روحانیتش متصرف است از (رجال:

۱ـ نورش

ثقات)[1] شنیده‌ام که حضرت سراج‌الدین ﷺ فرموده در بهشت و دوزخ و در آسمان و زمین و با کل ذرات هستم حتی اگر دو نمل با یکدیگر جنگ بکنند با ایشان هستم.

سؤال۲۸ـ ارادت و اخلاص مرید در حق پیر باید چگونه باشد؟

جواب : أدنی عقیده این است که باید مرید به یقین بداند که جمیع فیوضات بدست پیر اوست و متوسط این است که مرید پیر خود را مظهر حق بداند (کذا سمعت من حضرت بهاءالدین ﷺ) در شرح حزب نووی می‌فرماید که خدای تبارک و تعالی در دنیا و قیامت کار مرید بدست پیر او می‌دهد و شیخ شعرانی می‌فرماید مرید باید کار بار خود را از پیر خود بداند.

سؤال ۲۹ـ فرق در بین خطرات و الهام در امور حسنه چیست؟

جواب : الهام هم از اقسام خطره است امّا در امورات مهمه یقین با غلبه‌ی ظن مصاحب است و مع هذا باطن منشرح می‌شود و فهم می‌کند که این خطره از قبیله‌ی القاست و در خطره فهم می‌شود که این از طرف نفس است (کذا فی مکتوب ۱۳۱ از جلد اوّل للشیخ محمّد المعصوم).

سؤال ۳۰ـ فنای قلب بعض سالک را در مده‌ی قلیله می‌شود یا نه؟

جواب : شیخ محمّد معصوم در مکتوب ۱۲۲ از جلداوّل می‌فرماید که فنای قلب ملا عبدالله که از منسوبان ایشان است در مده‌ی هفت روز و در یک ماه فنای نفسش شده ولی امثال[2] این از نوادر است.

سؤال ۳۱ـ ولایت چون نبوت فضلی است یا نه؟

۱ـ مردان معتبر

۲ـ شیخ خلخالی هم چنین بوده (مؤلف).

جواب : بقول أصح فضلی[۱] اسـت و هـذا أَمرٌ مُـحَقَّقٌ وَ كُتُبُ الصُّـوفِيَّةِ و غیرِها مَشحُوَنةٌ بِها ولی سالک باید دقیقـه‌ی از سـعی و مجاهـده کوتـاهی ننماید.

سؤال۳۲ـ برای صاحب فنای قلب حضور مع الله در خواب و بیداری لازم است یا نه؟

جواب : لازم است زیرا فنا و بقا در نزد پیران نقشبندی دائمـی اسـت غیر دائم معتبر نیست مع هذا در حضور دائمـی نسـیان ماسـوی و عـدم حضور غیر لازم نیست بل جمع می‌شوند و ضرری روی نمی‌دهـد مثـل نهری که بر سرش خس و خاشاک باشد و مانع جریـان آن نگـردد (کـذا فی مکتوب ۱۰۹ من الجلد الثانی للشیخ محمّد المعصوم قدّس سرّه).

سؤال : مرید طعام مشوبه را به چه قرینه بداند حلال است یا حرام؟

جواب : دست بر سینه یا بر دل خود بنهد اگـر سـینه و دلـش سـاکن بودند علامت حِلّ است . اگر مضطرب بودند علامت حُرمَتْ اسـت فـی الحدیث: يُفتِيک نَفْسَکَ ضَعْ يَدَکَ عَلَى صَـدْرِکَ فَإِنَّـهُ يَسْكُنُ للحَـلالِ و يَضـطَرِبُ لِلحَرامِ وَ فِي رِوَايةٍ عَلَى فُؤادِکَ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَسْكُنُ لِلحَلالِ إِلَى آخره و همچنین هـر وقت در کاری متردّد شدی ملاحظه‌ی قلب خود را بکن و به فتوای او به راه برو که در حدیث وارد است خیریـت در آن اسـت کـه نفـس بـه او ساکن باشد و قلب مطمئن گردد و اثم و ذنب بعکس آن اگر صـد مفتـی هم به جوازش فتوی بدهد باز قلب مضطرب است.

سؤال۳۴ـ انکار مشایخ جایز است یا نه؟

جواب : شیخ شعرانی رحمه الله در«أجوبةالـمرضية» می‌فرماید انکـار مشـایخ

۱ـ کما صرّح به ابن حجر رحمه الله فی «المبین» و کذا ذهب الیه فی «روح البیان».

حرام است مگر کسی که در مذاهب اربعه متبحر باشد برای آن جایز است باز در شرح نصیحت مبتولی می‌فرماید: إِیَّاکَ وَ أَنْ تنکر شَخْصاً أَشْهَرَهُ اللهَ تَعَالَی بِالْوَلایةِ، و ابن‌حجر رحمه الله در«خاتمه» می‌فرماید: انکار اولیاء موجب سوء خاتمه است (نعوذ بالله تعالی) و هم هر کس مؤمن باشد مظنه‌ی ولایت است. قال الشافعی رضی الله عنه : «إِنَّ اللهَ تَعَالَی لاَ یُسْئَلُ عَنْکَ یَومَ الْقِیامَةِ لِمَ حَسَنْتَ ظَنَّکَ بِفُلانٍ»، و در حدیث قدسی آمده: «أولِیَائِی تَحتَ قِبابی لاَیَعْرِفُهُم غَیرِی» لهذا در نفحات می‌فرماید (مصرع هر کیمی کورسن خضریل)[1] و لازم نیست شیخی دیگر را بشناسد مریدی از مریدان حضرت غوث شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه به خدمت شیخ عبدالرحمن طفیونجی آمد و مدح حضرت غوث را نمود شیخ عبدالرحمن فرمود نام هر ولی که در این زمان است همه می‌دانم و دفترش را به من داده‌اند عبدالقادر نام در آن دفتر نیست آن مرید از این سخن متعجّب شد چون به خدمت حضرت غوث رسید ماجرا را عرض نمود فرمود راست می‌گوید زیرا شیخ عبدالرحمن از اولیاء خارج اطلاع دارد و اولیاء داخل بیت را نمی‌شناسد بار دیگر چون به خدمتش رسیدی به او بگو فلان وقت دستی از گنبد سبز نورین بیرون آمد و خلعتی هکذائیه به شما پوشانید آن دست عبدالقادر بود چون به خدمت حضرت شیخ عبدالرحمن رسید فرمایش حضرت غوث را به او رسانید، گفت راست می‌فرماید برخاست به خدمت حضرت غوث رفت عزیزا اگر انصاف

۱ـ و تمامش هر کیجه‌ی قدر بیل این از فرمایش مشایخ ماوراءالنهر است معنی مصرع اوّل یعنی هر کسی را که دیدی آن را به حضرت خضر بدان یعنی در حق مسلمین حسن ظنت غالب باشد به این مثابه که آن را حضرت خضر علیه السلام بدان و معنی مصراع ثانی یعنی هر شبی را بلیلة القدر بدان یعنی اوقات خود را به بطالی مگذار .

باشد انکار هیچ کس از مسلمین روا نیست زیرا در ایـن زمـان متبحـر در مذهب واحد نیست تا به چهار مذهب برسد و اولیـاء بسـیار هسـتند کـه مستورند بلکه نوعی از اولیاء هستند خودشان خبـر از ولایـت خودشـان ندارند شیخ شعرانی در منن کبری می‌فرماید کودکی قمر یزدان نـام پسـر میمون بازی بوده علم ظاهری و باطنی را از شـیخ محمّـد هـارون سـلب نمود و حشیش فروشی در مصر علـم ظـاهری را از امـام سُـبکی سـلب فرمود پس طریق نجات اعتقاد است (المعتقد مرحوم المنتقد محروم) اگر اعتراضاً بگویند فلان شیخ خوب می‌پوشـد و خـوب مـی‌خـورد و ایـن منافی ولایت است نمی‌فهمند زیرا اگر این لباس از جهت فخر است فـی الواقع منافی است و اگر از جهـت اظهـار نعمـت حـق باشـد جـایز بـل مستحب است (وَ هَلْ شَقَقْتَ صَدْرَهُ) مَرویست که گاهی حضـرت فخـر عالم ﷺ ردائی می‌پوشـید قیمـتش هـزار درهـم بـود و بعضـی اوقـات چهارهزار درهم ابو حنیفه رضي الله عنه ردائی چهارهزار درهم قیمت می‌پوشـید و بتلامیذان خود وصیت فرمـود کـه در وطـن خودتـان جامـه‌ی نفـیس را بپوشند تا خلق به چشم حقارت بـه شـما ننگرنـد و از صـالحین سـلف منقول است که لباس نفیس را پوشیده‌اند «در رَفع الخِفا» مـی‌فرمایـد کـه برای فخر عـالم ﷺ آب شـیرین را از جـای دور مـی‌آوردنـد آب تلـخ خوردن دلالت بر زهد نمی‌کند آیه‌ی :

﴿ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِىٓ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزْقِ ﴾ أعراف/۳۲

را تفکر بفرما در «ثمرات الاوراق» مذکور است.[1] که امـام مالـک رضي الله عنه

۱ـ قال الشیخ الشعرانی رضي الله عنه فی شرحه علی وصیته المبتولی و قد کـان ابوالحسـن الشـاذلی یقول لاصحابه کلوا من اطیب الطعام و اشربو من الذ الشراب و ناموا علـی اوطـاء الفـراش و البسوا الین الشیاب فان احدکم اذا فعل ذالک و قال الحمدلله یستجیب کل عضوٍ فیه للشکر←

بعدد ایام سال یعنی سیصد و شصت جاریه داشته و شیخ محمّد معصوم در مکتوب ۱۱۰ می‌فرماید به سلطان وقت خود شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره خبر دادند که فلان شخص بر روی آب سیر می‌کند فرمود[1] بزغ و وزغ[2] هم بر روی آب سیر می‌کند باز خبر دادند که فلان به هوا می‌پرد فرمود صعوه[3] و مگس هم طیران می‌کنند باز خبر دادند که فلان به لحظه‌ی از این شهر به آن شهر می‌رود فرمود شیطان هم بیک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود فرمود این نوع خوارق قیمت ندارند بلکه مراد آن است شیخ در میان مردم ساکن باشد و بیع و شِرَی بکند و صاحب اهل و عیال باشد و با مردم آمیزش و الفت بنماید و یک آن از خدا غافل نباشد انتهی شیخ شعرانی در عهود و منن می‌فرماید در مصر قطب را دیدم باقلا را می‌فروخت اگر انصاف بکنی به چه دلیل می‌دانی این شخص که شما می‌دانی عوام است به خدا مشغول نیست و در باطن یک آن از خدا غافل نیست؟ خصوصاً این طائفه‌ی نقشبندیه که ذکر ایشان خفی است فقد أخرج أبو یعلی الـمُوصلي الذِّكرُ الـخَفيّ الّذي لايَسْمَعُه الخفظة أَفْضَلُ مِنَ الذِّكْرِ الَّذِي يَسْمَعُه الخظة سبعون ضعفاً، و حضرت رسول ﷺ هم قبل از بعثت به ذکری قلبی مشغول بوده کما فی البخاری لهذا

←بخلاف ما اذا اکل خبز الشعیر بالملح و لیس العباءة و نام علی الارض و شرب الماء المالح السخن و قال الحمدلله فانه یقول ذالک و عنده استهزاء و بعض سخط علی مقدور الله تعالی و لوانه نظر بعین البصیرة لوجدا لاستهزاء و السخط الذی عنده یرجح فی الاثم علی من تمتع بالدنیا بیقین فإن المتمتع بالدنیا فعل ما اباحه الحق سبحانه و تعالی و من کان عنده استهزاء و سخط فقد فعل ما حرّمه الحق عزّ و جل. (مؤلف)

۱ـ البزغ بالتحریک قورباقه اختری (مؤلف)

۲ـ قیل الضفدع (مؤلف)

۳ـ الصغوة نوع من الطیر الصغیر (مؤلف)

انکارشان سم قاتل و زهر هلاهل است اعاذنا الله تعالی منه آمین.

سؤال ۳۵ـ شخصی کامل توجهش به چه باشد؟

جواب : سالک بعد از طی ولایت بِالکلیه توجّهش به حق جَلّ و عَلا می‌باشد پس اگر به عالَم ارجاع نمودند که ناقصان را تکمیل فرماید در آن صورت اگر عروج آن کامل از کمالات ولایت است ظاهرش متوجّه خلق و باطنش متوجّه حق است و اگر از راه کمالات نبوت است ظاهر و باطنش متوجّه خلق و بالکلیه متوجّه دعوت می‌باشد.

سؤال ۳۶ـ ولایت چیست و صفت ولایت عبارت از چه چیزی است؟

جواب : ولایت عبارت از فنا و بقا است و صفتش از دنیا اعراض نمودن و به عقبی میل فرمودن است.

سؤال ۳۷ـ فرق در میان علم و حال چیست و کدام افضل است؟

جواب : حال اشرف است و علم مقدمه‌ی حال و برای خواص و عوام است و حال برای خواص است علم اگر به مقتضایش عمل نباشد بر صاحبش حجت است.

سؤال ۳۸ـ ترقیات سالک نهایت دارد یا نه؟

جواب : اگر سیر او در تفصیل اسماء و صفات است نهایت ندارد «کَمَا قَالُوا مَنَازِلَ الْوُصُولِ لا تَنْقَطِعُ أبداً لآبِدِینَ» و اگر در اجمال آنها ست نهایت دارد (کذا فی مکتوب ۲۱۶ من الجلد الثالث للشیخ محمّد المعصوم قُدِّسَ سِرُّهُ).

سؤال ۳۹ـ شریعت و طریقت و حقیقت چه چیزاند؟

جواب : مثلاً شریعت دروغ به زبان ناگفتن است و طریقت از دل به تکلف نفی نمودن آن و حقیقت نفی نمودن آن است بلاتکلیف (کذا فی

مکتوب ۴۱ از جلد اوّل للامام الربانی قدس سره).

سؤال ۴۰ـ امراض قلب چه چیزاند و دفع آنها شرعاً واجب است یا نه؟

جواب : ابن‌حجر رحمه الله در باب قضا و در خاتمه و امام غزالی رحمه الله در «احیا [العلوم]» می‌فرمایند بر کل مکلف که قلبش سلیم نباشد واجب است که تعریف و سبب و علاج امراض قلب را بداند مثلاً یکی از آنها کبر است و تعریف آن خود را از غیر بزرگتر دانستن است و سببش حب دنیا است و علاجش تصوّرکردن است که انسان اوّل قطره‌ی منی بوده و در آخر خاک می‌شود و خاتمه‌ی هر کس مجهول است یکی دیگر از آنها حسد است که عبارت از حب زوال نعمت غیر است و سببش یا بغض یا خبث باطنی است و علاجش تفکر در تقسیم ازلی است که حق تعالی تقدیر فرموده هر چیزی به کسی برسد و در این حسادت غیر از مشقت و اذیت برایش نمی‌ماند و یکی دیگر از آنها ریا است و تعریفش طاعت کردن لأجْلِ الناس[1] است و سببش حب جاه یا طمع است و علاجش تفکُّر است که «لا مُعْطِيَ وَ لَا مَانِعَ إلَّا هُوَ لَا ضَارَّ وَ لَا نَافِعَ إلَّا هُوَ» در نزد امام غزالی رحمه الله ریا مُحْبِطِ[2] اعمال است و قس علی هذا البخل و الحقد و العجب و السمعة و البغض. امام ربانی در مکتوب چهل و ششم از جلد اوّل می‌فرماید وجود حق جل و علا و وحدانیتش بلکه نبوت محمّد صلی الله علیه وسلم بلکه، کُلّ مَا جَاء بِه مِنْ عِندِ الله اگر امراض قلبیه نباشد همگی بدیهی می‌شوند چه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است وقتی به تزکیه، مطمئن گردید ایمان یقینی حاصل می‌شود و این

۱ـ به خاطر مردم.

۲ـ محو کننده، از بین برنده اعمال.

قسم ایمان از زوال محفوظ است :

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ﴾ [شمس/۹و۱۰]

پس نفس را مزکّی ساختن ضروری آمد انتهی ملخصاً و ظاهر این است بی‌مرشد میسّر نمی‌شود، کَما هُو مُقَرّرَ فی کُتب الصّوفیة.

سؤال ۴۱ـ تبعه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره او را به قطب عصر و فرد و قیوم زمان می‌دانند مع هذا کسب نکرده و ظاهراً عبادتی تامه از او مشاهده نمی‌شود و عمر مبارکش بیست و هفت یا بیست و هشت سال است و به حسب ظاهر مشیختش از عقل دور است؟

جواب : در تفسیر «روح البیان» می‌فرماید : أصح آن است‌که ولایت چون نبوت فضلی است و إلیه ذَهَبَ ابن حجر رحمه الله فی «فتح المبین»، حضرت امام در مکتوبات مَا تَقَدَّم می‌فرماید شخصی چون مراد شد به توسط مرشد یا بلاتوسط، حق جل و علا او را کامل و مکمل می‌گرداند محمّد الحجّه[۱] که یکی از ائمه‌ی اثنی عشر است عمرش پنج سال بود که قطب عصر خود گشت و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السّلام به کودکی پیغمبر شد در جلالین در تفسیر آیه‌ی :

﴿ يَـٰيَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَـٰبَ بِقُوَّةٍ ۖ وَءَاتَيْنَـٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾ ﴾ [مریم/۱۲]

که در سوره‌ی مریم است می‌فرماید مراد از حکم نبوت است و حضرت یحیی در سه سالگی پیغمبر و نبی گشت و در جمل که حاشیه‌ی جلالین است می‌فرماید این امر محال نیست زیرا در سه سالگی خدای تبارک و تعالی عقل تام به حضرت یحیی کرم و کتاب برایش

۱ـ مولانا جامی قدس سره در شواهد النبوة تفصیلاً أحوال محمّد الحجة رضی الله عنه را ذکر می‌فرماید و در نزد شیعه مهدی آن است که در آخر الزمان ظهور می‌کند و حالا زنده است در سرداب شهر سامرا غائب شده و الی هذا ذهب جماعة من المسلمین.

روانه فرموده در نفحات در ترجمه‌ی شیخ ابو عمر عثمـان صـریفنی قدس سره می‌گوید خلاصه‌اش این است که یکـی از مریـدان حضـرت غـوث قدس سره می‌گوید شبی عبدالقادر گیلانی قدس سره از مدرسه بدر رفت و من با او رفـتم از شهر بغداد بیرون شد و چند قدمی رفت ناگاه به شـهری رسـیدیم بـه رباطی درآمد که در آنجا شش تن نشسته بودنـد پـیش آمدنـد و بـر وی سلام کردند و از جانب رباط آواز ناله‌ی می‌آمد در انـدک زمـانی سـاکن شد ناگاه مردی در آمد شخصی را بر دوش خود گرفته و شخصی دیگـر درآمد سر برهنه و مویهای لب دراز شده پیش شیخ بنشست وی را تعلیم شهادتین کرد و موی سر لب وی را گرفت و طاقیه پوشانید و محمّد نـام نهاد و بر جای آن مرده نصب نمود شیخ بیرون آمد و مـن هـم در عقـب (به دنبال) وی اندکی رفتم به بغداد رسیدیم صبح عرض شیخ کـردم کـه آنچه شب دیده بودم بیان فرمایید شیخ فرمود آن شهر نهاونـد[۱] بـود و آن شخصی که مرده را بیرون نمود خضـر بـود علیه السلام و آن شخصـی را کـه تعلیم شهادتین کردم ترسای یعنی گبری بود از قسطنطنیه مأمور شدم کـه وی را بدل آن مرده گردانم و آن مرده بزرگ ایشان بود و فقیر پر تقصـیر [۰][۲] بعد از وفات حضرت بهاءالدین قدس سره اگرچه حضرت حسام‌الـدین را بـر مسـند آن حضـرت نصـب کـرده بودنـد و نـام مبـارکش در خـتم می‌خواندند ولی در دل خود می‌گفتم این امری است صوری جناب شیخ علی چه وقت سلوک کرده و چه وقت مجاز شده خطش تازه آمده است

۱ـ نهاوند نام شهری است قریب به همدان حالا خراب شده اصلش نوح آوند است حضـرت نوح علیه السلام او را بنا کرده کذا فی رفع الخفا. (مؤلف)

۲ـ یعنی کاتب ابن ملا کچکه‌ی اربلی رحمه الله .

و لیاقت ارشاد ندارد و بعد از آن به ولایت[1] خود آمـدم سـعی کـردم کـه مرشدی پیدا بکنم هر چند سعی نمودم دلم بر هیچ کس قرار نگرفت کـه خودم به او تسلیم نمایم تا که به مرقد حضرت سراج‌الـدین و بهاءالـدین قدس سرهما آمدم گفتم در اینجا می‌نشینم تا که به همت ایشان مرشـدی معلـوم بشود خود را به او تسلیم نمایم در آنجـا یکسـال باتمـام مانـدم و بلکـه سیزده ماه طول کشید قطعاً عقیده‌ی در حـق حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره نداشتم نهایت می‌گفتم ولد حضرت بهاءالـدین و خـادم مرقـدین اسـت تقدیر در آن اثنا روزی به منن کبری که از تألیفات شـیخ شـعرانی اسـت رضی الله عنه و خیلی معتبر است مطالعه می‌کردم حکایتی را دیدیم که محمّد بـن هارون در ولایت سهرون که در علم ظاهر و بـاطن عـدیم المثـل بـود و شیخ ابراهیم الدسوقی قبل از ولادتش بـه وجـودش بشـارت داده بـود و تبعه‌اش از حد بیرون بود بعد از نماز جمعه چون به منزل خود می‌رفـت این قدر ازدحام بر سرش جمع می‌شد دامنش برای زیارت کردن بدسـت نمی‌افتاد دفعه‌ی بعد از نماز جمعه چون به منزل خود تشریف می‌بـرد در اثنای طریق در کوچه‌ی شخصی می‌ایستاد میمون را بدست گرفتـه بـرای خلق بازی می‌کند و پسرش قمر یزدان نام کـه کـودک بـوده بـر سـر راه نشسته به او تعظیم نکرد آن شیخ رفت و در دل خود خطره کرد که ایـن کودک چند بی‌ادب بود که اصلاً به من تعظـیم نکـرد و راه را بـرای مـن خالی ننمود به منزل خود نرسید که جمعیتش فوراً پراکنده و علم ظاهر و باطنش سلب شد از این حال متحیـر و سـرگردان گردیـد بعـد از مـدّتی معلومش شد که از آن کودک بوده تفتیش آن میمـون بـاز را نمـود خبـر دادند که به شهر اسکندریه رفته است به آنجا رفت و او را نیافت باز خبر

۱ـ به دیار

دادند که به مصر رفته است به آنجا هم رفـت و او را نیافـت و نیـز خبـر دادند که به رمله رفته است به آنجا هم رفت آن شخص را دیـد کالسـابق میمون بازی می‌کرد و پسرش نشسته بود آن شخص چون شـیخ محمّـد هارون را دید به پسر خود گفت: جَاء غَرِیمُک آن شیخ چـون کلامـش را شنید دامن او را گرفت میمون باز گفت بدست من نیست به دست پسـر من است شیخ دامن پسر را گرفت گریه و زاری کرد پسـر گفـت دلیلـت چه بود که خود را از من بزرگتر دانستی علم ظاهر و باطن شما این قـدر بود که در دهن حیوانی گذاشتم و به سوراخ دیواری نهادم شـیخ توبـه و استغفار کرد کودک گفت به همان مکان بـرو کـه نشسـته بـودم در آنجـا سوراخی هست به اندرون سوراخ آواز بکن و بگو قمر یزدان گفت علـم ظاهر و باطن مرا باز بدهی شیخ برگشـت و بـه آنجـا رفـت و آواز کـرد جانداری کوچک به قدر وزغی بیرون آمد و پفی به او کرد علـم ظـاهر و باطن او را به او تسلیم نمود شیخ کالاول بلکه معززتر گردیـد. ایـن فقیـر چون این حکایت را خواندم در دل خود گفتم این قدر سوء ظـن کـه در حق شیخ علی دارم بی‌انصافی است مشـیخت او از پسـر میمـون بـاز از عقل دورتر نیست تجربه‌اش بکن اگر شیخ بـود تسـلیم او بشـو و الا در این تجربه ضرری نکرده‌ای فوراً به خدمتش رفتم چیـزی از طریـق از او سؤال کردم حقیقةً جوابی با صواب فرمودند فردا باز سؤالی دیگـر نمـودم و هکذا خلاصه در عرض یک دو ماه به کثرت مصاحبت معلومم شد که حال من از من بهتر می‌داند و هـر جـوابی و فرمـایش کـه فرمـود چـون مسمار[1] به دلم می‌چسبید و در عرض یک دو سال کشوفات و کرامـاتش را بسیار دیدم و رابطه‌اش بلا اختیار غالب شـد و ثمـرات و فوایـد آن را

۱ـ میخ

مشاهده نمودم بحمدالله تعالی چنانچه به حضرت شیخین[۱] قدس سرهما خود را تسلیم نموده بودم حالا به آن حضرت زیاده‌تر تسلیم شده‌ام و اغلب تبعه‌ی ایشان تابع او گشتند حتی شیخ اسماعیل هجیجی که حالا از معتبرترین خلفای حضرت سراج‌الدین قدس سره است و عمرش هشتاد و هشت سال است دفعه‌ی فرمود شهادت می‌دهم که حضرت حسام‌الدین از حضرت بهاءالدین بزرگتر و از حضرت سراج‌الدین کوچکتر است تقدیر آن وقت این سخن بر خاطرم گران آمد عرض کردم شهادت بر محسوسات می‌شود شما چگونه می‌توانی این شهادت را بدهی فرمود به این دو چشم ظاهری بر سر هر دو کتف حضرت سراج‌الدین دو ستون از نور کبود رنگ تا عرش رسیده می‌دیدم و بر سر هر دو شانه‌ی حضرت بهاءالدین نیز مشاهده می‌کردم امّا باریکتر و بر هر دو کتف حضرت حسام‌الدین آن ستونها می‌بینم از حضرت سراج‌الدین کوچکتر و از حضرت بهاءالدین بزرگتر است پارسال عرض کردم ملاحظه بکن حالا چگونه است فرمود ملاحظه نمودم ستونش از حضرت سراج‌الدین هم بزرگتر بوده است باز دفعه‌ی دیگر فرمود جمیع دنیا را می‌بینم هیچ کس را از حضرت حسام‌الدین بزرگتر مشاهده نمی‌کنم و بارها می‌فرماید در زمان شیخ حاضری ترقی بسیار برایم حاصل شده است امّا سخن با منکران غیر منصف ندارم زیرا سخن ما در نزد ایشان (اَوْهَن مِنْ نَسجِ العنَکَبُوت) (باریکتر از تار عنکبوت) است بلکه عرض منصفان و مسلمانان چنان می‌نمایم که در این زمان بر کل مسلم محتاج لازم است که خودش را تسلیم حضرت حسام‌الدین بنماید زیرا شیخ شعرانی رضی الله عنه در «أجوبة المرضية» و منن و عهود کبری می‌فرماید بر کل مسلم واجب

۱ـ که حضرت سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین قدس سرهما است.

است که ذیل شخصی را بگیرد اگر چه در علوم ظاهری متبحر باشد زیرا امر باطنی ورای علوم ظاهری است و امام در مکتوبات می‌فرماید کما تقدم باید شیخ مقتدی کامل و مکمل باشد و حضرت سراج‌الدین قدس سره یقیناً[1] قطب و فرد عصر خود بوده و بنا به شهود عدول فرموده است که هر مقامی حق جل و علا به من عطا فرموده بعلی یعنی به حضرت حسام‌الدین قدس سره هم می‌دهد

بیت :

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

و السلام علی من اتبع الهدی.



۱ـ قولاً یقیناً الی آخره یعنی بعقیده‌ی کاتب الحروف یقین قطب بوده و دلیلم نقل است از شیخ عزیز شنیدم فرمود به خدمت حضرت خضر علیه السلام رسیدم فرمود شیخ عثمان قطب أعظم و محبوب رسول‌الله است چون به خدمتش رسیدی سلام من به او تبلیغ بکن چون به خدمتش رسیدم فرمود سلام را چرا تبلیغ نمی‌کنی و نقل همچنین یک دو دفعه شنیده‌ام و بعض خوارقات او را دیده‌ام و شنیده‌ام و بعض از تصرفات و خوارقات او در ریاض المشتاقین مسطور است هر کسی منصف باشد و به او تماشا بکند یقین می‌داند که حضرت سراج‌الدین قدس‌الله تعالی سره العزیز قطب و قیوم بوده است الحمدلله الذی جعلنی تمسک بذیله المبارک. (مؤلف)

فی بیان خوارق الشیخ سراج‌الدین قدس سره

(**فصل**) : فی بیان بعض خوارق حضرت سراج‌الدین قدس‌الله تعالی سرّه العزیز جناب ملا عبدالرحیم مولوی[1] رحمه الله فرمود به امر حضرت شیخ عثمان قدس سره به زبان کُردی[2] عقیده‌ی منظومه تألیف نمودم و در حین تصحیح دیدم وجوب توبه را سه بار تکرار نموده‌ام تعجّب کردم که علّت تکرار چیست خوابی بر سرم عارض شد ریش سفیدی را دیدم فرمود توبه سه قسم است اَدْنَی و اَوْسَط و اَعلَی لهذا کلام تو سه بار مکرر شده بفرمایش او خوشحال شدم و در این خصوص چند شعری به نظم درآوردم که توبه سه قسم است و به خدمت آن حضرت مشرف شدم و عرضش نمودم که این تألیف را به نظر مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم برسان و سؤال بکن مقبول است یا نه فرمود صبح بیا آن حضرت صبح بر سنگ‌های حوض (تەوێڵە) تشریف آورد و جماعتی از اهل علم در خدمتش حاضر بودند چشم مبارکش بر هم نهاد و فرمود مولوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تشریف مبارکش حاضر است می‌فرماید کتاب مولوی مقبول است چند بیتی نباشد که به ظن نظم کرده به علّت اینکه دلایل ظنیه در عقاید به کار نیاید آنها مقبول نیست عرض کردم آن چند بیت کدامند معین بفرما کتاب را ورق ورق قلب فرمود و هم چنان چشم بر هم نهاده بود تا دست مبارکش بر آن ابیات گذاشت که در خواب

۱ـ سیّد عبدالرحیم معدومی تاوه گوزی عالم نامدار کرد.

۲ـ یعنی هورامی کاتب الحروف او را دیده‌ام حالا در بین طالبان متداول است می‌خوانند. (مؤلف)

دیده و بیان نموده بودم که توبه سه قسم دارد فقیر آنها را محو کردم.

۲ـ جناب شیخ معروف از قول مرحوم سید هدایت الله باینچویی نقل نمود که قاعده‌ی آن حضرت چنان بود که فقیر را اذیت می‌فرمود روز جمعه در مسجد تویله بی‌خود بودم به خدمت حضرت رسول‌الله ﷺ مشرّف شدم خلفای اربعه و حضرت شیخ عثمان قدس سره در خدمت آن حضرت بودند عرض کردم به عثمان تویله‌ی چرا امر نمی‌فرمایی که اینقدر به من اذیت ندهد فرمود بدین سبکی عثمان تویله‌ی می‌گویی اگر خدای تبارک و تعالی دنیا و مَا فِیها را از شرافت او خلق می‌فرمود دور نبود به امر من تو را اذیت می‌کند در این اثنا یکی پای خود بر سینه‌ی من نهاد چشم را بگشودم دیدم حضرت شیخ عثمان قدس سره است فرمود چرا از دست من در خدمت آن حضرت شکایت کردی شنیدی چه فرمود و الله آن را که در سر داری اگر نیندازی چون شیر تو را می‌شکنم.

۳ـ شیخ عبدالعزیز سلیمانی فرمود اوراد شاه شجاع کرمانی را استعمال نمودم و ریاضتش را کشیدم تا که به خدمت خضر علیه السلام برسم و قطب وقت را به من نشان بدهد روز جمعه در گورستان در هیکل درویشی به غایت مهیب به خدمتش رسیدم فرمود «به کاکه خُلَه» چه کار داری از دهشت و خوف او گفتم هیچ کاری ندارم انگشت خود به طرف هُوْرامان اشاره فرمود و گفت برو به هورامان شیخ عثمان قطب اعظم شیخ کبیر محبوب رسول‌الله است چون به خدمتش رسیدی سلام مرا به او برسان بعده از چشمم غائب شد چون به خدمت حضرت شیخ عثمان قدس سره مشرف شدم فرمود سلام کاکه خله را چرا نرساندی جناب شیخ علی بزرگ در خدمتش بود گفت فلانی بسیار ترسیده است.

۴ـ حاجی حسن کچینه‌ی گفت ما از نسل بابا طاهر همدانی و سید

هستیم و جدّ اکبر ما که حاجی ابوبکر است و ولی بزرگ بوده گفته پس از من شخصی به ظهور می‌آید نامش عثمان است هر کسی کف دست مبارکش سه دفعه زیارت بکند به آتش دوزخ نمی‌سوزد حاجی حسن گفت من و عموزاده‌ام فقی مصطفی معاً به زیارت حضرت شیخ عثمان قدس سره رفتیم فَقِی مصطفی دست مبارک آن حضرت را گرفت و سه دفعه کف دستش را زیارت کرد آن حضرت فرمود قُمارباز با پیر شما[1] همچنین نگفته بلکه گفته بعد از دست بوسیدن در خانقاه بنشینی و از افعال بد توبه بکنی شاید خدا رحم بکند.

۵ـ کدخدا قادر و قاسم آغا و صوفی محمّد معاً در مسجد تویله نقل نمودند که سالی ملخ زرد بسیار آمد اوراق و اثمار[2] درخت بلکه خود درخت را هم می‌خورد با هم به خدمت حضرت شیخ عثمان قدس سره رفتیم و ماجری را عرض نمودیم شاید همتی بفرماید بلکه از این آفت باغات ما محفوظ شود تقدیراً در آن اثنا ملخی بر زانوی آن حضرت افتاد حضرت شیخ عثمان فرمود خوف مکنید که این قاصد آنها است آمده رخصت می‌طلبد که باغات تویله را بخوریم یا نه به ایشان رخصت ندادم صبح زود می‌روند چون صبح شد معلوم بود که ضرر نرسانده همگی رفته‌اند.

۶ـ شیخ عبدالرحمن قره‌داغی از قول صوفی محمّد امین بناوه سوتی نقل فرمود که سالی ملخ بسیار به میان زراعت من آمده بودند بغایتی که خوشه‌ی گندم از کثرت آنها ظاهر نبود زود به خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره آمدم ماجری را عرض نمودم فرمود مترس آنها را

۱ـ یعنی جد شما زیر الفاظ با پیر کردیست راقم لفظ آن حضرت را تغییر نکردم. (مؤلف)

۲ـ برگ و میوه

رخصت ندادەام نمی‌خورند عرض کردم برای اطمینان من بر سر آنها امرنامه‌ی بنویس که بروند فرمود به ملا حامد[۱] بگو بنویسد به چند الحاح ملا حامد دو سه کلمه نوشت آن را در زراعت انداختم فوراً همگی رفتند و به دانه‌ی گندم ضرر نرسانیدند.

۷ـ کدخدا عبدالقادر طویله‌ای نقل نمود سالی والی سنندج بر سر سلطانان آورامان آمد و آنها خودشان به خدمت حضرت سراج‌الدین انداختند عرض کردند والی به مریوان رسید نزد او تشریف ببر؛ بلکه به آورامان نیاید فرمود می‌روم ولی فایده ندارد می‌آید امّا مترسید که او مغلوب می‌شود حضرت شیخ به نزد والی تشریف برد فرموده‌ی او را اصغا نکرد و با ایشان جنگ نمود مغلوب شد خائباً و خاسراً بازگشت.

۸ ـ کدخدا عبدالقادر باز نقل نمود که محمّد بیگ نوسودی در خدمت حضرت شیخ مصلحت کرد که والی سنندج می‌خواهد خواهر مرا نکاح بکند می‌خواهم با اهل و عیال از مملکت او بروم فرمود مترس خواهرت را به او بده می‌رود به دختری بازمی‌آید خدای تعالی خواهرت را برای کسی دیگر قرار فرموده والی خواهرش را نکاح کرد دو سال در نزد او ماند بعد از مردن والی بازگشت به همان قرار دختر بود و اصلاً به نزدیک او نرفته بود رضا قلی بیگ نوسودی او را نکاح کرد. خوارقات آن حضرت از حد بیرون و از تعریف افزون‌تر است از فرموده‌ی اوست که هر مشایخ برای حصول مقصود مسلمانان چیزی قرار داده است مثلاً حضرت شاه‌نقشبند فرموده هر کسی چند حقه خرما به خیر من ببخشد مرادش حاصِل می‌شود من چیزی سبک و آسان می‌گویم هر کس دوغ به خیر من احسان بکند حاجتش روا می‌شود در نزد فقیر ماست‌آب هم

۱ـ منظور ملا حامد بیسارانی «کاتب الأسرار» است.

حکم دوغ دارد.

* * *

فواید «یَا حَیٌّ یَا قَیّوم بِرَحمَتِک أسْتَغیِثُ»

و هم فرموده هر کس بعد از فرائض خمسه، بعدد حیّ قیوم که صد و هفتاد وچهار است بگوید (یا حیُّ یَا قیُّومُ برحمتک أستغیث) و مداومه بر آن کند هر مطلبی دارد حاصل می‌شود و این دعا به مطلق مشهور است امّا ملا فتاح پایگلانی فرمود از آن حضرت شنیدم که فرمود باید قاری بگوید از حول و قوت خودبری شدم آمدم بر حول و قوت شیخ عثمان یعنی کانه این دعا را حضرت شیخ قدس سره می‌خواند جناب شیخ معروف فرمود از حضرت شیخ عثمان شنیدم که فرمود هر مسلمانی انکارش با من نباشد و مرا ببیند به آتش دوزخ نمی‌سوزدهر کس باور نکند سنگ بر زانوی خود می‌زند جناب شیخ اسماعیل هجیجی فرمود از لسان مبارک آن حضرت شنیدم فرمود هر کس از اهل قبله باشد مرا ببیند به آتش دوزخ نمی‌سوزد بسیار کس از زبان مبارک آن حضرت این کلام را شنیده‌اند و هر کس از کتب مشایخ خبردار باشد آن حضرت را تصدیق می‌نماید زیرا بعض مشایخ دیگر این را هم فرموده‌اند اگر خارق فوق العادات آن حضرت به تحریر بیاید چند مجلدات می‌شود ملاحامد رحمه الله قطره‌ی در «ریاض المشتاقین» و حاجی محمّد سمرانی ذره‌ی را بیان فرموده‌اند و فقیر این چند خوارق را تبرکاً نقل و تحریر نمودم «طُوبَى لِمَنْ رَآه وَ أَعتَقَدَهُ وَا أسَفَا لِمَنْ أَنكَرَهُ» وفات آن حضرت در شب سه‌شنبه سیزدهم ماه شوال المکرم در سنه‌ی هزار و دویست و هشتاد و سه بوده چنانچه مولوی علیه الرحمه فرموده :

هـــــدء اضــــــطراب بحـــــر الواحـــــد

بـــــذا بـــــدأ تـــــأریخ عــــام الـــــهجرة

* * *

بعضی ازخوارق حضرت بهاءالدین قدس سره جانشین سراج‌الدین قدس سره

(فصل) : فی بیان بعضی خوارق حضرت بهاءالدین قدس سره :

۱ـ خلیفه عبدالباقی از قول خواهر خود نقل نمود که حضـرت شـیخ عثمان قدس سره فرمود محمّد بسیار مشابهت به حضرت فخرعالم صلی الله علیه وسلم دارد.

۲ـ کدخدا عبدالقادر نقل نمود که حضرت شیخ عثمان فرمود کسی از محمّد بزرگتر نمی‌شود.

۳ـ و جناب ملا عبـدالغفور جـوانرودی نقـل نمـود کـه بـه خـدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره مشرف شدم اخذ طریـق بکـنم فرمـود بـرو از محمّد اخذ بکن و به رابطه‌ی او مشغول باش تا از این وقت بـا رابطـه‌ی او الفت بگیری کسی که جادار من باشد اوست به خـدمتش رفـتم اخـذ طریق نمودم بعده برای تحصیل علوم شریفه سفر کردم و بـا مـن وعـده فرمود در روزهای جمعه که یوم التعطیل است مشغول باش به تو توجـه می‌کنم روزی در مشغولی دیدم حضرت بهاءالدین قدس سره در قربـه‌ی بیاره بر سر حوض کاک موسی وضوء می‌گرفت آب وضوء خـود را بـه رویی من پاشید آب وضویش بر رویم ظاهر شد چون دسـت بـه رویـی خود زدم دستم تر شد مع انه آن حضرت قریب هفت روز راه از من دور بود.

۴ـ خلیفه عبدالکریم گفت در نواحی همدان بعضـی حیـوان فـروختم چهار کس آمدند از من باج بستانند هر چنـد انکـار و رجـا کـردم فایـده نبخشید روی خود را به طرف حضرت بهاءالـدین گردانیـدم و اسـتمداد

نمودم آن چهار کس با دو اسپ خودشان فوراً محو شدند رفقای من متعجّب ماندند و به دست و پایم افتادند و گفتند تو ولی هستی.

۵ـ ملا معروف مریوانی فرمود به آزار سودا مبتلا شدم و زخم بر رویم به ظهور آمد حکماء و اطبا مرا از خوردن گوشت بز و گاو و چیزهای مضر منع کردند بسیار نخیف شدم به خدمت حضرت بهاءالدین قدس سره آمدم که دعای خیر برایم بکند فرمود متشیخی به فلان قریه رفته رابطه‌ی خود را تعلیم بنماید برو او را بیرون کن عرض کردم همت بفرما از این علّت خلاص شوم هر چه فرمایی فرمان بردارم فرمود تا هفته دیگر خوب می‌شوی هر چه گفته‌اند مخور، بخور و مدة الحیات این علّتت عود نمی‌کند از خدمتش مرخص شدم به نهری که در راه بود رسیدم از کثرت باران کسی نمی‌توانست از آن عبور بکند به هر نوعی با رفیق خود به آب زدیم و ما را بُرد، از زندگی خود مأیوس شدیم چون رابطه‌ی آن حضرت را کردم به این دو چشم ظاهری آن حضرت را دیدم دست مرا گرفت و رفیق خود را آواز کردم دستش را گرفتم هر دو از آب خلاص شدیم و رفیق من تعجّب ماند و تا هفته‌ی که وعده‌ی آن حضرت بود از علّت سودا نجات یافتم.

۶ـ جناب شیخ عبدالرحمن قره‌داغی نقل نمود که حضرت بهاءالدین قدس سره مرا به بصره روانه می‌فرمود عرض کردم آب و هوای آنجا بسیار بد است فرمود برو نامزاج نمی‌شوی رفتم قریب یکسال در آنجا بودم اصلاً نامزاج نشدم بلکه بدنم در آنجا سالم‌تر بود.

۷ـ جناب خلیفه ملا علی اربلی فرمود حضرت بهاءالدین را ظاهراً دو دفعه در اربل دیدم و دست مبارکش بر شانم مالید. حاجی اسعد اربلی گفت به این چشم ظاهر صورت حضرت بهاءالدین را بر کتف شیخ

عبدالرحمن دیدم بعد از آن مرید شدم.

۸ـ ملا عبدالرحمن اربلی گفت چنـد مطالـب در دل خـود گـرفتم و طوبی غزل به صحابت شیخ عبدالرحمن به خـدمت حضـرت بهاءالـدین فرستادم آن حضرت مطالـب مضـمره‌ی مـرا در مکتـوب نوشـته ابعـاث فرموده بود به من رسانید.

۹ـ شیخ امین سـلیمانی فرمـود بـا دختـری محبّـت داشـتم روزی از روزنه‌ی حجره‌ی خود خواستم به او نگاه بکنم به این دو چشـم ظـاهری حضرت بهاءالدین را دیدم از خجلت خود حجره را بجا گذاشتم.

۱۰ـ خلیفه عبدالکریم از آن حضرت نقل نمود که فرمود اگر کسی در مشرق و مغرب گناهی بکند روحانیتش در گوش من می‌گوید کـه فـلان این گناه را کرد.

۱۱ـ فقیر کاتب الحروف می‌گوید روزی آن حضرت با یکـی گفتگـو می‌فرمود و پنجه‌ی مبارکش را به زمین نهاده بود و ناخنش دراز شده بود خطره کردم که این خلاف اسـت انـدکی غائـب شـدم چـون بـاز آمـدم ناخنهایش را گرفته دیدم با وجود مدّت غیبت من اینقدر نبود کـه مجـال ناخن گرفتن باشد و بر قرار خود با آن کس گفتگو می‌کرد معلـومم شـد که به تصرف گرفته است.

۱۲ـ ملا خضر کرکوکی گفت بعد از وفات حضرت سراج‌الـدین قُدِّسَ سِرُّه در واقعه بـه خـدمت حضـرت بهاءالـدین مشـرف شـدم فرمـود کـار و بارطریق با من است رابطه‌ی من بکن و رابطه‌ی حضرت سـراج‌الـدین را ترک کن عرض کردم اگر سر مرا ببری ترک نمی‌کـنم بعـد از مـدّتی بـه خدمت آن حضرت آمدم فرمود سبحان الله بعضی کسی چند کله سختند در خواب هم به او امر می‌کنند نمی‌شنوند.

۱۳ـ باز جناب مُومَی الیه فرمود دفعه‌ی در واقعه به خدمت حضرت بهاءالدین رسیدم جماعتی بر سرش جمع شده دست و پایش زیارت می‌کنند ولی چنان درک نمودم که اذیتش می‌دهند رفتم آن جماعت را از او دور بکنم فرمود ملا خضر بگذار تا اینها به دیدن ما منتفع بشوند تقدیر بعد از یک دو سال چون از حج عودت فرمود در کرکوک در تکیه مسافر شد او را دعوت کردم در راه بر سر پلی ازدحام بر سرش جمع شد رفتم آنها را دور بکنم فرمود ملا خضر بگذار، هذا تأویل رؤیاک.

۱۴ـ شیخ عبدالرحمن قره‌داغی از قول شیخ اولی بیاره‌ی نقل نمود که حضرت بهاءالدین فرمود پانزده روز عمر من مانده مع انه اصلاً ناخوش نبود ملاحظه کردم که در روز پانزده هم وفات فرمود جناب ملا محمود هم این را نقل فرمود ولی این را زیاد کرد که حضرت بهاءالدین فرمود بعد از من اگر رو به علی نکنی جمیع مشایخ طاقت ندارند تو را از دست من خلاص بکنند و اگر رو به او بکنی کارت سهل می‌شود براستی از تعریف او زبان تقریر لنگ و عرصه‌ی تحریر تنگ است. «فَطُوبَى لِـمَن رَآهُ وَ تَمَسَّکَ بِذِیْلِهِ بَعْدَ حَضْـرتِ سـراج الـدین کَتَمَسُّکِهِ بِذَیِلِه وَا أَسَفاً لِـمَنْ لَمْ یَتَمسَّکْ بِذَیِلِهِ ثُمَّ وا أسفاً».

❋ ❋ ❋

مبحث تاریخ وفات حضرت بهاءالدین قدس سره

تاریخ وفات آن حضرت بعد الفجر جمعه‌ی پنجم شهر ربیع‌الاول سنه‌ی هزار و دویست و نود و هشت بود و در قریه‌ی «گُلْپ» وفات نمود فقیر در وقت غسل آن حضرت حاضر بودم اصلاً اثر نحافت و موت در وجودش ظاهر نبود بلکه از حال حیات منوّر و ملحمتر بود حتی جناب شیخ احمد فرمود: «فلان نگاه کن این علامت بزرگی است

بعد از تکفین و تدفین آن حضرت شیخ عمر و شیخ احمد شب به حجره‌ی فقیر تشریف آوردند و از برای تعیین کسی که جانشین آن حضرت باشد گفتگو کردند وقت ضحی در زیر چنار گُلْپْ جناب شیخ عمر با جمعی کثیر حضرت حسام‌الدین را بر خود تقدیم فرمود و عبای حضرت سراج‌الدین را در تن مبارکش پوشانید و تاج حضرت بهاءالدین را بر فرق مبارکش نهاد و دستش را بوسه داد و آن حضرت را به جانشین بهاءالدین قبول نمود بعد از او بلافاصله فقیر هم دست مبارکش را بوسیدم و به جناب شیخ عمر عرض کردم که این اول همت حضرت بهاءالدین است و او خندید و حاضرین هم بیعت کردند و جناب حاجی شیخ احمد به علّت جزئی نامزاجی حاضر نبود امّا به فقیر فرمود علی افندی شاهد باش که من حق خود را به شیخ علی دادم و جناب شیخ عبدالله الأصم الچناری هم حاضر بود آن را هم شاهد گرفت جناب شیخ اسماعیل هجیجی فرمود از جناب شیخ عمر سؤال کردم که شما چرا جانشین نشدی جواب داد که در مراقبه به خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم عرض کردم جانشین که می‌شود سیدی در آنجا حاضر بود فرمود علی علی عرض کردم این سید کیست فرمودند سید عبیدالله کوسه‌ی هجیج است که پسر امام موسی کاظم رضی‌الله عنهما است لهذا او را جانشین نمودم شیخ عبدالفتاح پسر شیخ احمد اربلی گفت جناب شیخ عمر فرمود در واقعه گوی زرین در دست داشتم حضرت بهاءالدین قدس سره فرمود این لایق علی است به او بده لهذا او را جانشین کردم جناب حاجی شیخ احمد فرمود یک ماه پیش از وفات حضرت بهاءالدین قدس سره در واقعه[1] انگشتری در دست داشتم که نقش

۱ـ این واقعه را کاتب الحروف قبل از وفات حضرت بهاءالدین از جناب شیخ احمد شنیدم.

نگینش دایره‌ی ولایت صغری تا اینجا است بود شیخ علی حاضر بود گفت عمو این انگشتری برای من خوب است گفتم به انگشت شما بزرگ است گفت بده تجربه بکنم انگشتری را از من گرفت و در انگشت کرد گفت بزرگ نیست جناب شیخ جلال ساوجبلاغی فرمود جناب شیخ عمر به خدمت حضرت بهاءالدین قدس سره آمد عرض کرد که در واقعه دیدم که برایم تاجی خیلی بزرگ و شمشیر خیلی دراز آوردند پسرت علی آمد گفت عمو اینها را به من بده گفتم برای شما خیلی بزرگ است گفت بده تجربه بکنم چون تاج را بر سر نهاد و شمشیر را حمائل کرد اینقدر بزرگ شد تاج بر سرش کوچک و شمشیر هم کوتاه نمایان شد و ملا حسن بالک گفت جناب شیخ عمر فرمود در واقعه ملائکه‌ی دیدم فرمود من مؤکل ستاره‌ی گلاویژ هستم برای حضرت بهاءالدین خلعت فنای قلب آورده‌ام باری دیگر از آسمان نازل می‌شوم و برای پسرش شیخ علی این خلعت را می‌آورم و این واقعه را در خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره نقل نمودم فرمود صحیح است چند کس از جناب شیخ عمر نقل نمودند که در حالت نزع به حضرت بهاءالدین قدس سره عرض کردم که بعد از تو ما چه بکنیم فرمود علی بعد از من کافی است و این دال بود بر اینکه آن حضرت، شیخ علی را جانشین خود فرموده لهذا او را جانشین نمودم.

***

روایات شهود عدول که از لسان مبارک حضرت سراج‌الدین ﷿ در حق حسام‌الدین ﷿ شنیده‌اند.

از خصوص جاداری آن حضرت، حضرات سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین ﷿ بارها خبر داده و مژده فرموده‌اند من جمله آنها که فقیر

تصحیح کرده و ناقلان را سوگند داده و ناقل تا عادل نبوده روایت او را ذکر ننموده‌ام؛

(۱) شیخ نعیم بوریدری فرمود جناب شیخ علی کودک بود او را به خدمت حضرت سراج‌الدین آوردم پیشانیش را بوسید و فرمود حضرات اگر ندانسته‌اند بدانند که علی جانشین من می‌شود و هر مقامی خدای تعالی به من کرم فرموده به او هم کرم می‌فرماید و کسب خودش زیادتر و دوامش بسیار می‌شود شیخ نعیم گفت این فرمایشات را که من شنیدم حرمم زیبا نامه شب از او شنیده بود.

(۲) جناب شیخ اسماعیل هجیجی فرمود بارها از حضرت سراج‌الدین قدس سره شنیده‌ام که می‌فرمود علی جانشین من می‌شود دفعه‌ی فرمود در شکم مادر خودش هفده دایره را به او طی نموده‌ام به هیچ مرشدی محتاج نمی‌شود.

(۳) جناب سید شهاب‌الدین طالشی از قول حرم خود که دختر حضرت سراج‌الدین است نقل نمود که بارها از آن حضرت شنیده‌ام می‌فرمود جانشین من علی می‌شود و دفعه‌ی به او گفت تو جانشین من خوبتر می‌کنی از پدرت.

(۴) ملا عبدالله دورستانی گفت جمعی از حضرت سراج‌الدین سؤال کردند که جانشین تو که می‌شود فرمود محمّد گفتند شیخ عبدالرحمن چه فرمود محمّد می‌شود او را از روضه‌ی مطهره طلب می‌فرمایند می‌رود باز آید ولی مدّتش کم می‌شود بعده علی می‌شود عرض کردند علی کیست حضرت شیخ علی حاضر و کودک بود فرمود این علی در این اثنا بسیار تعریف از شیخ علی خواص فرمود و گفت علی از او بزرگتر نشود کمتر نمی‌شود.

(۵) سیّد اسماعیل کَلجِی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که فرمود جادار من علی می‌شود و تصرفش مشرق و مغرب را می‌گیرد و هر مقامی که امام ربّانی داشته برای او می‌شود.

(۶) شیخ حسن ساوجبلاغی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که خدا طول عمر به علی بدهد و مشرق و مغرب را منور می‌کند.

(۷) ملا فتح‌الله جوانرودی از زبان پدر خود نقل نمود که حضرت سراج‌الدین فرمود علی جادار من می‌شود و دولت من برای او می‌باشد.

(۸) ملا عبدالفتاح پایگلانی از زنی مُسِنّه که در حرم حضرت سراج‌الدین خادمه بوده نقل نمود که از آن حضرت شنیدم فرمود مژده به والده‌ی علی بدهند که حامله است به پسری که جادار من می‌شود و مشرق و مغرب را منور می‌کند.

(۹) شیخ سعید شاطری از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که نسبت این طریقه در علی جمع می‌شود.

(۱۰) شیخ عبدالعزیز سلیمانی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که علی شخص بزرگ و جادار من می‌شود.

(۱۱) صوفی ویسی شریف آبادی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که امیدوارم علی جهانگیری بکند.

(۱۲) دفعه‌ی دیگر فرمود این طریقت در زمان علی بروز می‌کند.

(۱۳) صوفی محمّد گفت از حضرت سراج‌الدین شنیدم فرمود احیای این دین در وقت علی می‌شود.

(۱۴) ملا عبدالکریم دشه‌ی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که به شیخ علی فرمود امیدوارم تو جاداری من از پدرت خوبتر بکنی.

(۱۵) ملا عبدالله دورستانی از حاجی عوض نقل نمود که حضرت

سراج‌الدین فرمود برای علی سه مرتبه می‌شود مرتبه‌ی من و مرتبه‌ی پدرش و مرتبه‌ی خودش.

(۱۶) ملا خضر سلیمانی از حضرت سراج‌الدین نقل نمود که علی در زمان خود شخصی بزرگ می‌شود.

(۱۷) جناب سیّد عبدالکریم زنبیل از حضرت سراج‌الدین نقل فرمود که علی وارث ولایت پدر خود می‌شود.

(۱۸) ملا مصطفی جوانرودی گفت حضرت شیخ علی کودک بود در خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره با اناری بازی می‌کرد آن حضرت فرمود این کودک قطب زمان خودش است در زمان خود از او بزرگتر هیچ کس نمی‌شود.

(۱۹) شیخ عبدالغفور گفت شنیده بودم حضرت سراج‌الدین فرموده است که جناب شیخ علی جادار من می‌شود لهذا همیشه منتظر می‌بودم که آن حضرت با آن جناب چگونه رفتار می‌فرماید بارها می‌دیدم بعد از مراقبه آن حضرت به طرفی نگاه می‌کرد و تبسّم زیاد می‌فرمود آن جناب را از آن طرف به خدمتش می‌آوردند.

(۲۰) استاد عبدالکریم از حضرت بهاءالدین نقل نمود که آن حضرت با حضرت حسام‌الدین خطاب کرد و فرمود علی قسم به آن کلام الله که حضرت جبرائیل برای فخر عالم صلی الله علیه و سلم آورده هر باطنی که شیخ بزرگ و عبدالرحمن برادرم و سیّد آن شرکت داشته‌اند به امر مشایخ برای من بوده بعد از من برای تو می‌شود و شخصی موثوق گفت حضرت بهاءالدین این را هم زیاد کرد و فرمود باطن من بکن فیکون برای تو می‌شود و هر کس به صادقی رو به من کرده باشد بعد از من رو به تو می‌کند.

(۲۱) ملا علی خادم از حضرت بهاءالدین نقل نمود که زمانی می‌آید علی هفته‌ی و ماهی مشغولی می‌کند اینقدر بالا می‌رود از من زیادتر می‌شود.

(۲۲) جناب ملا عبدالله دشه‌ی[1] از ملا فتح‌الله کرجوی که بسیار صالح است نقل نمود که سالی قبل از وفات حضرت بهاءالدین ﭫ به خدمتش آمدم با من عقد اخوت بست و فرمود بعد از یکسال من فوت می‌شوم و برادرم عمر با علی پسرم نزاع می‌کند شما خبردار باشید تابع علی بشوید که او شخصی می‌شود که فیضش برای عالم برود.

(۲۳) ملا عبدالفتاح و خلیفه عبدالکریم از حضرت بهاءالدین نقل نمودند که فرمود علی در نزد من از همه چیز محبوبتر است به غیر از ایمان نه برای اینکه پسر من است بلکه بخاطر چیزی که در او گمان می‌برم.

(۲۴) جناب سیّد عبدالکریم زنبیل از حضرت بهاءالدین نقل فرمود که از دنیا بیرون نمی‌روم تا هر باطنی که دارم به علی ندهم.

(۲۵) جناب شیخ فیض‌الله اویهنگی فرمود حضرت حسام‌الدین ﭫ در زمان حضرت بهاءالدین ﭫ ناخوشی سخت گرفت و حضرت بهاءالدین روحی فداه خیلی عاجز و ملول شد جمعی کثیر در خدمتش بودند و تطبیب خاطرش می‌کردند و عرضش می‌نمودند که عاجز مشو انشاءالله خوب می‌شود در این اثنا آن حضرت به آن جمع متوجّه گشت و فرمود ای حضرات در حق علی پسرم از حضرت سراج‌الدین ﭫ هر

۱ـ ماموستا ملا عبدالله مفتی (دشه‌ای) پدر ملا محمود مفتی و پدربزرگ کاک احمد مفتی‌زاده.

چه استماع نموده‌اند نقل بکنید جناب سیّد علی خانقاهی[1] فرمود بلی من شنیدم حضرت سراج‌الدین ﷺ با جناب شیخ علی خطاب می‌کرد و می‌فرمود که شما جانشین من می‌شوی و اینجا مکان تو است چرا پدر خود را بدر نمی‌کنی و جناب ملا حامد[2] رحمه‌الله عرض کرد بلی من هم شنیده‌ام وقتی که حضرت سراج‌الدین قدس سره در حق هر یک از شیخ زادها چیزی می‌گفت در آن اثنا فرمود علی جانشین من می‌شود حضرت بهاءالدین قدس سره فرمود حالا دو شاهد پیدا شد و من شاهد ثالث هستم که از حضرت سراج‌الدین قدس سره شنیدم فرمود هفده دایره را به علی طی نموده‌ام باز شیخ فیض‌الله گفت در خدمت حضرت بهاءالدین قدس سره بودم فرمود چرا به پسرم علی نمی‌گویی که بخواند این خانقاه من و باطن من همگی مال اوست کأنه من کارگر هستم.

(۲۶) شیخ فرج‌الله فرمود وقتی که حضرت حسام‌الدین قدس سره کودک بود و به ترجان لاجل تحصیل علم می‌رفت حضرت بهاءالدین قدس سره او را بدرقه کرد و فرمود مشایخ متقدمین برای حضرت سراج‌الدین جمع نمودند و او خرمن کرده به من تسلیم نمود و من یک سیب کرده حاضر نموده‌ام هر وقتی به بغلت بنهم می‌نهم برای شما است برای کسی دیگر نیست.

(۲۷) ملا محمود گچینه‌ی از زبان زن خود پری نسا نام نقل نمود که حضرت بهاءالدین قدس سره اراده داشت والده‌ی شیخ مظهر و شیخ صادق را بیاورد والده‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره از این جهت تشریف آورد فرمود عاجز مشو اگر باور می‌کنی اولاد من در سایه‌ی پسر تو نان

۱ـ خانقاه: روستای در ۵ کیلومتری شهرستان پاوه.

۲ـ ملاحامد کاتب بیسارانی، کاتب حضرت سراج‌الدین وصاحب‌کتاب«ریاض المشتاقین».

می‌خورند و پسرت قطب زمان خودش می‌شود.

(۲۸) صوفی مصطفی پیر ولی باغی از زبان ملا ویسی اشنوی نقل نمود که در خدمت حضرت سراج‌الدین ﷺ با جمعی از خلفاء و مریدین ایستاده بودیم که جناب شیخ علی آن وقت کودک بود به خدمتش آوردند و در آن دم پدر شیخ علی حضرت بهاءالدین ﷺ حاضر بود و خطاب به حضرت بهاءالدین کرد و فرمود ارث من وارث شما برای علی می‌شود کسب خود زیادتر و هم فرمود ای جماعت شما شاهد باشید که تا زمان حضرت مهدی از اولاد من قطب قطع نمی‌شود و هر کس از اولاد من رو بگرداند کانه‌ی از خدا و پیغمبر رو گردانیده و از جماعت حاضرین شیخ برهان شیخ یوسف[1] عرض کرد یا شیخ هر کس از اولاد تو رو بگرداند در دنیا و قیامت رو سیاه بشود.

(۲۹) کاکه مَمِ مُکری از زبان ملا ویسی اشنوی نقل نمود که در خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره حاضر بودم و جناب شیخ علی کودک و بر سر زانوی او نشسته بود که شخصی عرض کرد که در کتاب دیدم که شیخ علی الخواص شبی جمیع دنیا را سه دفعه گردیده است آیا حضرت شیخ یعنی حضرت سراج‌الدین مثل او بزرگ هست آن حضرت فرمود او از من بزرگتر بوده امّا این علی از او بزرگتر می‌شود.

(۳۰) جناب ملا احمد نودشه‌ی رحمه الله فرمود در واقعه جمعی را دیدم که بزرگ ایشان حضرت بهاءالدین ﷺ بود آن حضرت غایب شد جناب شیخ علی در جای او حاضر شد چنان فهمیدم که آن جماعت عقیده‌ی تامه به آن جناب ندارند رفتم آفتابه و لگن را آوردم و آب به دستش ریختم تا که خلق به او عقیده پیدا بکنند چون واقعه را در خدمت

۱ـ شیخ یوسف ملقّب به شمس‌الدین برهانی یکی از خلفای مشهور حضرت سراج‌الدین.

حضرت بهاءالدین عرض کردم دانست که وفاتش نزدیک شده و جناب شیخ علی جادارش می‌شود فرمود ملا خدا هر چه بکند خوب است باز جناب ملای مومی الیه فرمود جناب شیخ عمر مکتوبی با پسرش شیخ محی‌الدین به نزد من فرستاد که کاغذی به محمدپاشای جاف بنویسم اعانه بکند که دیهات خانقاه برای او باشد چون اراده‌ی نوشتن کردم روحانیت حضرت بهاءالدین ﷺ بتهور تمام چنان حاضر شد که طاقت نوشتن نداشتم حتی شیخ محی‌الدین هم آن را درک نمود فرمود ملا به پدرم بنویس که در کار و بار شیخ علی دخل نکند.

* * *

بعد از بهاءالدین ﷺ هر کسی که در حق حسام‌الدین ﷺ بدی کرده مبتلای مصیبت عظیم شده.

جناب شیخ علی کرکوکی[1] فرمود در آن نزاع هر کسی که اعانه به جناب شیخ عمر می‌نمود خدای تعالی او را به دردی مبتلا می‌کرد و من قادری هستم دخلی به طائفه‌ی نقشبندی ندارم امّا آنچه حق است می‌گویم چند کس بودند که با شیخ علی بدی می‌کردند به بلاهای سخت گرفتار گشتند یکی از آنها پیش فقیر آمد و گفت امشب در خواب مرا زجر و اذیت کرده‌اند توبه می‌کنم دیگر در حق شیخ علی بدی نکنم و هم فرمود نقیب و مکتوبچی بغداد هر دو کاغذ برای من فرستادند که به جناب شیخ عمر اعانه بکنم جواب آنها نوشتم علی وجه النصیحه به شما می‌گویم که شیخ علی شخصی است هر کس با او خلاف و بدی بکند به بلایی گرفتار می‌شود آنها برسیدن جواب ساکت

۱ــ شیخ علی طالبانی کرکوکی از مرشدان بر حق طریقه قادریه بوده‌اند.

شدند مدعی عمومی سلیمانیه به نزد فقیر آمد گفت در آن نزاع به جناب شیخ عمر بسیار مساعده کردم حضرت بهاءالدین قدس سره را در خواب دیدم تفنگی به خانه‌ام آتش زد همه اسباب و فَغفُوریها[۱] در خانه‌ی من شکسته شدند و از منصب خود معزول گشتم دست فقیر را بوسید و الحاح زیاد نمود که به حضرت شیخ عرض بکنم او را عفو بفرماید به آن حضرت عرض کردم او را عفو فرمود چند ماهی طول نکشید باز او را بر منصب نصب نمودند جناب ملا عبدالله دشه‌ای از ملا سعید حافظ که خلیفه‌ی ملا نذیر است نقل نمود که در خواب به خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم فرمود به نزد عمر برو و بگو راضی نیستم در کار و بار علی دخل بکند عرض کردم من حافظ هستم و الاغ ندارم و دنیا برفست فرمود صبح به فلان کس بگو الاغ خود را به شما می‌دهد چون از خلفای ما نیستی سخنت در این خصوص معتبر است چون صبح شد به آن کس گفتم الاغ را به من داد به خدمت جناب شیخ عمر رفتم واقعه را گفتم فرمود مرا به خیر تو امید نیست شر مرسان باز جناب ملاعبدالله فرمود حسب الامر حضرت حسام‌الدین پیش متصرّف سلیمانیه رفتم محمّد مصطفی آغا در آنجا بود بسیار تهتک و بی‌حرمتی به من کرد و گفت باید این دیهات برای جناب شیخ عمر بشود مأیوساً به منزل خود برگشتم و در دل خود گفتم یا بهاءالدین من برای رضای تو آمدم این تهتک به سرم آمد فی الحال صدای تفنگی را شنیدم و بیرون رفتم محمّد مصطفی‌آغا را کشتند و متصرف و محاسبه‌چی هم معزول و دربدر شدند جناب شیخ محمّد کاژاوی فرمود به شیخ عبدالقادر کنده‌سوره‌ی گفتم علوی هستی یا عمری گفت بودم به زور مرا علوی کردند گفتم چگونه

۱ـ فغفوری: ظرف و ظروف‌های چینی.

گفت به تعزیه‌ی حضرت بهاءالدین رفتم خفیةً به جناب شیخ عمر بیعت کردم چون به خانه‌ی خود آمدم در خواب دیدم دو عمامه بر سر دارم حضرت بهاءالدین قدس سره آمد و فرمود این هر دو عمامه مال من است دست دراز کرد هر دو عمامه را از سرم برداشت و برد صبح واقعه را به هم خوابه‌ی خود نقل نمودم و گفتم مصیبتی بر سرم می‌آید چند روزی گذشت محمّد پاشای جاف مرا حبس نمود هر چند جناب شیخ عمر در نجاتم سعی نمود به جایی نرسید با وجود اینکه مخلص او بود شبی به قلبم چنان القا شد که سبب محبوسیت من بیعت کردن به جناب شیخ عمر است فوراً توبه و استغفار نمودم بعد از آن هر دو پسرم پنهان آمدند و حبس خانه را سوراخ کردند و مرا بیرون بردند و محافظه‌چی خبردار نشدند رفتیم چون به دکان شیخان رسیدیم مصطفی مجذوب گفت هنوز مصیبت مانده به سرت بیاید بسیار طول نکشید دعوایی واقع شد یک پسر مرا کشتند چون مدّتی گذشت زخم سودا در بدنم پیدا شد حالا نمی‌دانم از این زیادتر مانده است یا نه جناب شیخ محمّد کاژاوی گفت در واقعه به خدمت حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم مشرف شدم در خصوص نزاع جناب شیخ عمر با جناب شیخ علی عرض کردم که حق به کدام طرف است جواب نفرمود امّا صورت مبارکش به صورت حضرت سراج‌الدین قدس سره مبدل شد باز آن سؤال را عرض کردم باز جواب نفرمود و به صورت حضرت بهاءالدین قدس سره مبدل گشت باز عرض کردم باز جواب نفرمود و در آنجاجناب سیّد عبدالکریم زنبیل را دیدم نشسته است و سیّد عبدالحکیم پسرش حاضر شد گفت بغیر از جناب شیخ علی هیچ کس لیاقت و حد ندارد در اینجا بنشیند ملا عبدالله کردستانی فرمود برادری دارم صاحب کشف بارها تجربه کرده‌ام کشفش صحیح

بوده چون وفات حضرت بهاءالدین قدس سره را شنید گفت در این خاندان اگر کسی بشود شیخ علی می‌شود و الا کسی دیگر نمی‌شود و حاجی عبدالله طویله‌ای[۱] گفت وقت ضحی بر سر دکان خانقاه بودم شخصی غریب آمد در پیش دروازه‌ی حرم حضرت شیخ ایستاد و گفت شیخ علی شیخ است و اراده‌ی رفتن کرد به نزد او رفتم و گفتم از کجا می‌آیی گفت حضرت غوث قدس سره مرا از بغداد فرستاده که بگویم شیخ علی شیخ است گفتم آخر به خدمت حضرت شیخ نمی‌رسی گفت به اینقدر مأمور هستم در این اثنا حضرت شیخ تشریف از حرم بیرون آورد پنهانی با هم بعضی گفتگو کردند و رفت حاجی عبدالله گفت یقین داشتم که آن شخص از رجال الغیب بود و فقیر به حضرت شیخ عرض کردم که این نقل صحیح است یا نه و آن شخص از رجال الغیب بود یا نه فرمود صحیح است و او از رجال الغیب نبود بلکه یکی از اولیاءالله بود و برای تجربه به خانه رفتم یک نان خانقاه در میان دو نان مشترک گذاشتم و برایش آوردم نان خانقاه را قبول فرمود و آن دو نان را رد نمود. سیّد رسول عزیز کندی که از مریدان حضرت سراج‌الدین قدس سره بودو به او فرموده بود که هر چه در واقعه بینی صحیح است نقل نمود که خبر وفات حضرت بهاءالدین قدس سره را آوردند بسیار ملول و دلتنگ شدم رفتم وضوء گرفتم و خوابیدم بدانم صحیح است یا نه در واقعه ملایی را دیدم گفت عاجز مشو وفات نکرده در عقب (به دنبال) او سیّدی خوش هیکل آمد و فرمود حضرت بهاءالدین وفات فرموده امّا غصّه مخور

۱ـ آن وقت حاجی عبدالله طویله‌ای در پیش دروازه‌ی خانقاه دکانی برای خود درست کرده بود در آنجا اشیا مثل شیطان بیزی و جمدانی می‌فروخت فقیر کاتب آن را دیده بودم حالا نمانده است. (مؤلف)

الحمدلله شیخ علی بسیار عالم است عرض کردم من می‌دانم شـیخ علـی این قدر نخوانده فرمود تو نمی‌دانی شیخ علی اینقدر عالم است مگـر در زمان امام شافعی ﷺ عالمی مثل او بوده باشد چون بیـدار شـدم دانسـتم که حضرت بهاءالدین وفات فرموده و شیخ علی جـادار او گشـته و فـی الواقع همچنین بود ملا جسیم هجیجـی فرمـود بعـد از وفـات حضـرت بهاءالدین قدس سره به خدمت جناب شیخ عمر رفتم تجدید طریق بکنم که بـه حسب ظاهر او را حـق دانسـتم شـب در خـواب بـه خـدمت حضـرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم کتاب فرائض در دستش بود فرمود ملا ابن میـت اخ او را حجز می‌کند یا نه؟ عرض کردم می‌کنـد فرمـود شـما چـرا ارث میت را بِأخ داده‌ای؟ فهمیدم مقصودش چیست عرض کردم ارث شما را با بن شما داده‌ام فرمود نه ارث من بعد از من به محمّد رسـیده و بعـد از او به علی پسرش می‌رسد. حاجی شـیخ وسـیم کاشـتری فرمـود بعـد از وفات حضرت بهاءالدین قدس سره به خدمت جناب شیخ علـی آمـدم بعـض کس گفتند در اینجا چه می‌کنی به خدمت جناب شیخ عمـر بـرو خطـره در دلم واقع شد تا روزی جناب شیخ علی به نزد فقیر تشـریف آورد بـه این دو چشم ظاهری حضرت بهاءالدین قدس سره را با او دیدم حجره‌ام معطر و منور شد و خطره به کلی از دلم رفـع گشـت بعـد از سـالی دیگـر بـه خدمت جناب شیخ عمر رفتم در واقعه حضرت بهاءالدین قدس سـره را دیدم جناب شیخ علی در پیش او نشسـته و جنابـان شـیخ عمـر و شـیخ احمد در پشت او ایستاده‌اند بتهور تمام فرمود وسیم در اینجا چه می‌کنی علی جانشین من است و این لفظ را سه بار مکرر فرمود و اینهـا بـرادران من هستند.

* * *

بیان بعضی مقامات و امورات عجیبه که دلالت بر بزرگی حضرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ می‌کند.

ملا حسن بانه‌ای از مَلَکْ نام که والده‌ی زوجه‌ی اوست نقل نمود که حضرت سراج‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ به من اذن خلافت داد و اهل حرم مرا بدرقه کردند در آن وقت جناب شیخ علی کودک و شیرخواره بود دیدم این قدر بزرگ شد خانه را پر کرد به والده‌اش عرض کردم فرمود مگر شما نشنیده‌ای که حضرت سراج‌الدین فرموده که علی شخصی بسیار بزرگ می‌شود فقیر روزی جناب سیّد بایزید خانقاهی را سوگند دادم آنچه حق است بیان بفرما فرمود به خالوی خود سیّد علی عقیده‌ی بسیار دارم حتی من حیث الصفه او را از جناب شیخ علی طویله‌ی بزرگتر می‌دانم و ادراکی تمام دارد و ریش سفید و بلا ولد است به هیچ وجه دروغ از او متصور نیست می‌فرماید هر نسبتی که از حضرت سراج‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ دیده‌ام از شیخ علی آن را می‌بینم و او قبه‌ی نور است.جناب ملا عبدالله دشه‌ی فرمود در اثنای آن نزاع استخاره کردم دیدم عبدالخالق کدخدای شیخ نان به مردم می‌دهد و بر روی هر نانی به خط کوفی فصیح نوشته شده است: «یَدُومُ وَ لا یَدُومُ مَنْ یُعَادِیه» باز فرمود در واقعه‌ی حضرت رسول‌الله صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ دیدم اراده داشت در محراب مسجد خانقاه حضرت بهاءالدین قُدِّسَ سِرُّهُ امامت بفرماید دو صف اصحاب تابع او بودند در آن حال جناب شیخ علی تشریف آورد برای جماعتی امام شد رفتم به صحابی عرض کردم چنان می‌دانم عبدالله بن عبّاس بود گفتم به حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عرض بکن که هر چند به شیخ علی می‌گویم شغل بکن نمی‌کند حالا هم آمده امامت می‌کند و تابع حضرت صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ نمی‌شود آن حضرت عرض مرا شنید فرمود: «دَعْهُ لِیُؤَمَّ فَإِنَّهُ صَفُّ الْمُتَقَدِّمِینَ» جناب سیّد طه رَحِمَهُ الله فرمود

در واقعه به خدمت حضرت فخر عالم ﷺ رسیدم جمعی از اصحاب و مشایخ مثل شاه نقشبند و حضرت غوث و امام ربانی در خدمتش نشسته بودند و حضرت شیخ علی در پشت سرش ایستاده و صورتش بسیار منور بود تدبیر فرمودند که خلعت مجدّدی برو بپوشند. ملا محمّد البجه‌ی[1] فرمود در میان مسجد خانقاه حضرت بهاءالدین قدس سره مشغول بودم دیدم حضرت سراج‌الدین قدس سره بر سر سجاده‌ی نشسته به او عرض کردند برخیز فرمود چرا گفتند سجاده‌ی شیخ علی در اینجا فرش می‌کنیم برخاست سجاده‌ی او را فرش نمودند. خلیفه عبدالله باشماغ سنندجی گفت در ختم بیدار بودم نسبتی چون موج آمد دیدم تختی از نور در وسط ختم نهادند و حضرت رسول‌الله ﷺ تشریف آورد و بر سر آن نشست جمعی از اصحاب و مشایخ در حضورش ایستادند جناب شیخ علی را طلب فرمود حلیه‌ی نورین به امر او در تنش پوشیدند و تاجی از نور بر سرش نهادند و به او فرمود به تو اذن دادم که بر سر این مسند ارشاد بکن جناب ملا عبدالله باشماغی فرمود در واقعه دو ملائکه را دیدم مرا بلند کردند گفتند بزرگی شیخ علی ولد بهاءالدین مثل این ماه است اگر چه به صورت صغیر است امّا اگر بر زمین بیفتد همه روی زمین را می‌پوشد و اذانی را به اسم او بگو خدای تعالی خودش کفیل است آن را به گوش همه کس می‌رساند چنانچه و حضرت إبراهیم (علی نبینا علیه الصلوة و السلام) اذانی را برای آمدن خلق به حج خواند و خدای تعالی او را به گوش همه کس رسانید و در آن اثنا هفت یا هشت ملائکه را دیدم به طرف آسمان رفتند و گفتند تربیت شیخ علی به اینهاست چون

۱ـ هلبچه شهری در کردستان عراق.

بیدار شدم فرح و ترقی تمام برایم حاصل شد جناب سیّد علی صدباری[۱] فرمود شب قریب ساعت سه از حجره‌ی فوقانی خانقـاه تـه‌ویلّـه پـایین می‌رفتم دیدم انوارات بر سر گنبد حضرت سراج‌الدین قدس سـره ماننـد برف می‌بارد و جمعی ملائکه در آنجا هستند و حضرت حسـام‌الـدین در بین ایشان گاهی به طرف آسمان عروج می‌فرماید و گاهی به زمین فـرود می‌آید و ملائکها به ادب تمام ایستاده بودند و ملائکهای دیگر مانند نظـام صف بسته و هر یک چوبی از نور بـه دسـت گرفتـه چنـان دانسـتم کـه محافظه‌چی هستند خواستم به خدمتشان بروم آنها نگذاشتند صبح چـون به خدمت حضرت شیخ رسیدم به همان صورت بود که شب او را دیـده بودم و از هیئت مبارکش معلومم شد که از علم من بـه آن حالـت شـب خبردار است شیخ میکائیل پسر شیخ علی بزرگ فرمـود زمـانی کـه تـازه حضرت بهاءالدین بر سر مسند ارشاد نشسـته بـود در واقعـه آن دعـوا و نزاع که بعد از وفاتش به ظهور آمد دیدم و به من گفتند شیخ علی قطـب ارشاد می‌شود و فتوح تو به دست حضـرت بهاءالـدین نیسـت بلکـه بـه دست شخصی است که حوض فواره را تعمیر می‌کند گفتم حوض فواره خراب نشده گفتند خراب[۲] می‌شود فی الواقـع هـر چـه در واقعـه دیـده بودم بعد از چند سال به ظهور آمد و حوض فواره خراب شد و حضرت حسام‌الدین آن را تعمیر فرمود و این واقعه در آن وقت بـرای فقیـر نقـل

۱ـ صدبار: روستایی در منطقه بانه است.

۲ـ حوض فواره که در خانقاه طویله در پیش ایوان مرقد حضرت سراج‌الـدین قدس سره اسـت و شنیده‌ام که آن حضرت با حضرت بهاءالدین قدس سره فرموده است از آب حوض فواره هر کسی به هر مقصدی که دارد بخورد حاصل می‌شود و فی الواقع حوض فواره قریب به پانزده سال خراب گشت و کاتب الحروف خیلی مطلوبم بود که درست بشـود حتـی اراده کـردم خـودم درست بکنم حضرت سراج‌الدین رخصت نفرمود تا خودش درست فرمود.

نمود که آن حضرت حوض فواره را تعمیر فرمود و او عمل می‌کرد. جناب شیخ اسماعیل هجیجی فرمود دو دفعه در مراقبه به خدمت حضرت امام ربانی رضی الله عنه رسیدم فرمود به شیخ علی بگو هر چه اخلاق حضرت رسول‌الله صلی الله علیه و سلم است خدای تعالی به او کرم فرموده است سیّد عبدالسلام پسر سیّد بایزید خانقاهی رحمَهُما الله نقل فرمود در خواب به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رسیدم فرمود شیخ علی سلطان الاولیاء است یا سلطان الاولیاء بگوئید یا حسام‌الدین مَگویید فقیه عبدالله عزیزکندی گفت در خواب به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم رسیدم دست جناب شیخ علی را گرفت و فرمود فرزند، شما در کسب خود شجیع باش من دست تو را گرفته‌ام تو را بر همه مشایخان بالا می‌کنم ملا فتح الله گفت به ماهیدشت رفتم در مجلس فتاح خان بعضی مشغولی کردیم او هم چشم بر هم نهاد بعد از مشغولی گفت شخصی را دیدم چنین و چنان و خالی بر پشت ابرویش بود و ریش سفیدی[1] در پهلویش نشسته بود فرمود این خال علامت قطبیت اوست فی الواقع آن تعریف که او کرد تعریف حضرت حسام‌الدین بود امّا اینقدر بود من در خال او دقت نکرده بودم چون به خدمتش رفتم و دقت نمودم بعده آن خال را دیدم ملا سعید جوانرودی گفت حضرت بهاءالدین قدس سره از حج مراجعت فرمود با پدرم به خدمتش رفتیم و پدرم دست مرا گرفت و عرضش کرد که سعید را آورده‌ام تسلیمت بکنم فرمود برو دستش را در دست علی بنه و رابطه‌ی او بکند و بعضی فرمایشات هم در حق حضرت حسام‌الدین فرمود لفظاً باللفظ در خاطرم نمانده ولی جماعتی که در آنجا بودند همه گفتند از فرمایش حضرت بهاءالدین معلوم گشت که جانشین

۱ـ ظاهر این است آن ریش سفید سراج‌الدین باشد و الله اعلم.

او شیخ علی می‌شود. جناب شیخ ابراهیم روانسری فرمود به جناب شیخ عمر تمسک کردم و به رابطه‌ی او مشغول شدم در حین رابطه صورتی ظهور می‌کرد هر چند او را نفی می‌نمودم نمی‌رفت گفتم یحتمل شیطان باشد ترک رابطه‌ی جناب شیخ عمر را کردم بعد از مدّتی به پاوه[1] رفتم در آنجا همان صورت ظاهر و بدلم القا شد که این صورت جناب شیخ علی است به خدمتش آمدم فی الواقع آن بود و از او اخذ طریق کردم.

* * *

بیان اختلافی که در لقب حضرت حسام‌الدین قدس سره واقع شد

بعد از مدّتی به سبب اختلاط بعضی منسوبان شیخ عمر در حق حضرت شیخ علی خطره در دلم واقع شد استخاره کردم و در بارگاه حق جل و علا بسیار تضرع و زاری نمودم که حق را برایم اظهار فرماید در واقعه سه‌سطر به خط جلی واضح دیدم سطر اوّل محی‌الدین و سطر ثانی حسام‌الدین ابن سراج‌الدین و سطر ثالث غوث الثقلین نوشته شده بود بیدار شدم خطره از دلم رفع شد فقیر کاتب الحروف در پیش پنجره‌ی مرقد مشغول و بیدار بودم چنان دانستم که القاب مشایخ چون سراج‌الدین و بهاءالدین را می‌نویسم در آن اثنا روحانیت حضرت حسام‌الدین حاضر شد فرمود لقب من محی‌الدین بنویس برخواستم در خدمتش عرض کردم که لقب حضرت شیخ حاضری را محی‌الدین بنهم

۱ـ نام قریه‌ای است که در کتاب فاوج می‌نویسند کاتب الحروف دیده‌ام قریب به قریه‌ی خانقاه است و خوشی او مشهور است شاعری گفته : (سەرا و چون هۆڵی مەسکەن چون پاوه * ماچی بەهەشتن بە ڕوی دنیاوە) در نظر فقیر خانقاه خوشتر است سیما باغ زکی که باغ مرحوم سیّد بایزید رحمه الله است.

بعضی از حاضرین[1] در این باب مکالمه نمودند و حضرت شیخ هیچ نفرمود و در نواحی مکری بعضی در خواب و بعضی در مراقبه لقب حضرت را محی‌الدین دیده بودند و در سلسله هم می‌خواندند جناب شیخ معروف به علّت اینکه در خانقاه سر حلقه و سر ختم بود به او عرض کردم که در سلسله محی‌الدین بخوان فرمود این لقب حضرت غوث است بعد از او أدباً له هیچ مشایخ لقب خود را محی‌الدین ننهاده است عرض کردم نورالدین هم لقب خوبی است به این هم راضی نشد فرمود حسام‌الدین باشد عرض کردم این لقب غریب است و کلماتش بر طبع خشک می‌آید فقیر هم به این راضی نمی‌شود در این بحث مکالمه نمودیم آخر الامر عرض کردم که حالا جناب حاجی ملا احمد نودشه‌ی در علم ظاهری علامه‌ی دهرو در باطن خیلی بزرگ و در عمر هم مسن است عریضه به خدمتش نویسم هر چه فرمود راضی باش فرمود خوب است عریضه به خدمتش نوشتم و به سنندج فرستادم نوشته بودم اگر حضرت شیخ علی در نزد شما حق است خودت سلسله‌ی برایش ترتیب بده و لقب هم معین بفرما و باید به خط خود بنویسی که خط خودت را می‌شناسم جواب عریضه را نوشت و به خط خودش سلسله‌ی ترتیب کرده و لقب آن حضرت را نورالدین نهاده بود جناب شیخ معروف باز قبول نفرمود و در ختم حسام‌الدین را می‌خواند و هر چند عرض شیخ کردم که لقبت چه باشد هیچ نفرمود حتی جناب سیّد عبدالکریم زنبیلی فرمود در خلوت خیلی عرض کردم و الحاح نمودم که در لقبت اختلاف واقع شده است در مکری محی‌الدین می‌خوانند و در اربل نورالدین

۱ـ شیخ فتح الله برادر ملا عثمان سلیمانی است و سبب منع نمودن او سببی بود که بیان آن باعث غیبت می‌شود.

می‌خوانند میل شما بر کدام است هیچ نفرمود فقیر هم خیلی سعی نمودم و عرض کردم دفعه‌ی فرمود معلوم می‌شود آخر بر حسام‌الدین قرار گرفت و مشهور شد جناب ملا عبدالله دشه‌ی فرمود دو دفعه از سلیمانیه امر نامه بر سر محمّد پاشای جاف که قائم مقام گلعنبر (خورمال) و دیهات خانقاه در حکم او بود آوردیم قبول نکرد مقصودش آن بود که برای شیخ عمر باشد از مثنوی تفأل گرفتم این بیت را آورد:

بیت :

ای ضیاء الحق حسام‌الدین بیار
این سیم دفتر که سنت شد سه بار

تقدیر به سه روز از سلیمانیه امرنامه را آوردم و محمّد پاشا قبول نمود از آن وقت به دلم افتاد که لقب آن حضرت حسام‌الدین بشود خوب است جناب ملا محمّد علی سنندجی گفت به جهت اخذ طریق از سنندج آمدم و به قریه‌ی آویهنگ رسیدم در مجلس در این امر گفتگو واقع شد و من زیادتر میلم به جانب شیخ عمر بود گفتم از مثنوی تفأل می‌گیرم زیرا بسیار تجربه کرده‌ام صحیح بوده هر نوعی عمل به او می‌کنم تفأل کردم این بیت را آورد:

بیت :

شه حسام‌الدین که نور انجم است
طالب آغاز سفر پنجم است

آن جماعت گفتند این صریح است که به خدمت حضرت شیخ علی بروی خوب است باز خطره کردم و گفتم بار دیگر تفأل می‌گیرم دوباره تفأل کردم این بیت را آورد:

بیت :

ای ضـــیاء الحـــق حســـامالـــدین بیـــار
ایـــن ســـیم دفتـــر کـــه ســـنت شـــد ســـه بـــار

به خدمت حضرت حسـامالـدین آمـدم و اخـذ طریـق نمـودم مـلا عبدالفتاح سنندجی گفت در خواب دو شخص را دیدم مـی‌گفتنـد: «عَلَى مُحَوِّلُ الأَحْوَالِ عَلَى مُسَبَّبِ الأسْبَابِ عَلَى مُكَورِّ اللَّيلِ وَ النَّهار»

محمّد بیگ مریوانی گفت: مدّتی بـاران قطـع شـد و خلـق بسـیار در اضطراب بودند به خدمت حضرت بهاءالدین قدس سره آمدیم و عرض کردیم فرمود باران نمی‌بارد تا علی را با لباس به حوض نیندازیـد او را بـه میـان حوض انداختند آن شب باران بسیار بارید. جناب حاجی شـیخ شـکرالله فرمود در خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره مدّتی بر سرم عـارض شـد و طول کشید هر شبی که شیخ علـی را در خـواب مـی‌دیـدم آن روز دلـم مُستَریح می‌بود. نظیف افندی طبیب گفـت در شـهر انطاکیـه در خـواب جماعتی را دیدم، بزرگ آنها، تـازه جـوانی بـود گفـتم کیسـت گفتنـد از سلاله‌ی شیخ عثمان است محبّتش به دلم چسپید به خـدمتش آمـدم فـی الحقیقه همان کس بود که در خواب دیده بودم حـاجی جـانویس گفـت مغشوشی و ناراحتی بر سرم عارض شد عرض حضـرت بهاءالـدین قدس سره کردم فرمود می‌ترسم سببش را بگویم خیلی الحاح کردم فرمود پسرت با کریم آدم علی جنگ کرده از این خصوص علی دلش از تـو آزرده شـده است رفتم به هر نوعی بود دل آن حضرت را بجا آوردم خوب شدم؛ باز فرمود دفعه‌ی اراده‌ی سفر سنندج کردم عرض حضرت بهاءالدین نمـودم که مقیّدم بشود چون رفتم دیدم حضرت شـیخ علـی بـا مـن اسـت و او مقیدم می‌شود چون باز آمدم عرض حضرت بهاءالدین کردم فرمود مگـر علی کم است باید او جانشین من بشود. فقیر در خانقاه بودم جنـاب مـلا

عبدالغفور جوانرودی به زیارت آمد گفت در مشغولی دیدم که از دل حضرت ابی‌بکر صدیق ﵁ به دل حضرت شیخ علی برکت می‌رود واقعه را برای آغای میره بیگ نقل نمودم از فرح و سرور به جماعتی شربت داد فقیر چون به اربیل عودت نمودم جناب سیّد عبدالکریم زنبیل از سفره حجاز میمنت طراز عودت فرمود و در مسجد ما مسافر شد نقل فرمود که در مدینه‌ی منوره در مقابل حضرت رسول‌الله ﷺ در مشغولی بی‌خود شدم جناب شیخ علی را دیدم که حضرت سراج‌الدین یک بازو و حضرت بهاءالدین بازویی دیگر او را گرفته‌اند حضرت فخر عالم ﷺ حاضر شد جناب شیخ علی را از دست ایشان گرفت و به حضرت ابی‌بکر صدیق ﵁ تسلیم فرمود فقیر چون ملاحظه کردم واقعه‌ی ملا عبدالغفور جوانرودی با واقعه‌ی جناب سیّد عبدالکریم تخمیناً در یک زمان بود و الله اعلم.

جناب کاک احمد شیخ[1] ﵀ در آن نزاع در اوّل امر خیلی به جناب شیخ عمر مساعده فرمود بعده پشیمان شد فرمود این مسند برای شیخ علی بشود لازم است زیرا در واقعه به من امر فرموده‌اند حتی ملا جسیم هجیجی فرمود در نزد محمود پاشای جاف نشسته بودم کاک احمد شیخ دخترزاده‌ی خود را با مکتوبی مخصوص به خدمت او فرستاده نوشته بود که در درست کردن کار شیخ علی باطناً به من امر فرموده‌اند اگر تو مساعده می‌کنی فبها و إلا خودم می‌آیم او را به سلیمانیه می‌آورم و املاک بسیار دارم به او می‌دهم محمود پاشا فرمود انشاءالله تقصیر نمی‌کنم و این مکتوب را بر خارق جناب شیخ علی حمل نمود ملا فتح الله کرجوئی که شخصی بسیار مبارک است فرمود در واقعه تاجی سبز

۱ـ حضرت‌شیخ‌کاک‌احمدفرزندشیخ معروف نودهی ازمشایخ بزرگ قادری درکردستان‌عراق.

که از ستاره منقش بود دیدم که از آسمان به زمین می‌آوردند سؤال کـردم این چیست گفتند این خلعتی است که از طرف حـق جـل و عـلا بـرای جناب شیخ علی می‌برند صوفی محمّد تریفـه‌ی گفـت در ابتـداء ارشـاد حضرت بهاءالدین ﷻ به خدمتش آمدم در آن آوان حضرت حسام‌الدین کودک و در خدمتش ایستاده بود به این دو چشـم ظـاهری نـور او را از نور حضرت بهاءالدین بیشتر دیـدم منـوچهر بـواب گفـت در دروازه بـه تاریکی نشسته بودم دیدم شعله‌ی پیدا شـد چـون نگـاه کـردم حضـرت حسام‌الدین تشریف آورد چند دقیقه طول کشید چون مردم جمع شـدند آن شعله محو شد شیخ عبدالکریم دانی کشی از پدر خود شیخ مصـطفی که خلیفه‌ی حضرت سراج‌الدین ﷻ و صاحب ورع و تقوی و کشـف و صلاح بوده نقل نمود که خبر وفات حضـرت بهاءالـدین ﷻ را آوردنـد عرض کردم چه بکنیم فرمود هیچ دغدغه و خطره مکن کسی که جاشین او باشد حضرت شیخ علی است رو به او بکنیـد حتـی فرمـود در زمـان حضـرت سـراج‌الـدین ﷻ در مراقبـه دیـدم کـه جانشـین آن حضـرت بهاءالدین می‌شود عـرض آن حضـرت کـردم فرمـود راسـت دیـده‌ی او می‌شود فقیر را قم الحروف در شـبی کـه چهـاردهم مـاه بـود حضـرت حسام‌الدین به خانقاه تشریف آورد روی مبارکش را چون بدر دیدم حتی بارها به روی آن حضرت و به قرص ماه نگـاه مـی‌کـردم در بـین ایشـان فرقی نمی‌نمودم و مدّتی در دلم این اشکال بود که در کتب دیده بودم که روی مبارک حضرت فخر عالم ﷺ چون بدر بلکه منورتر بوده که بشـر چگونه رویش چون ماه می‌شود به این رؤیت رفع اشکالم شـد و ایمـانم کامل گردید که این یکی است از اولیاء الله هم چنین است مگـر روی آن سرور بنـی‌آدم ﷺ چگونـه بـوده اسـت. فقیـر کاتـب الحـروف بعـد از

حضرت بهاءالدین که هنوز مرید حضرت حسام‌الدین نگشته بـودم ولـی محبّتش بی‌اختیار گاهی در دلم بود و گاهی نبود در ماه رمضان دیدم کـه جناب شیخ احمد در مسجد خانقاه پیش پنجره‌ی مرقد سراج‌الـدین قدس سره تنها نشسته کلام الله تلاوت می‌فرماید عرض کردم قسم به ایـن کـلام الله که می‌خوانی و مرقد حضرت سراج‌الـدین کـه در پـیش شـما اسـت بـه عرض من گوش دار چیزی از تو سؤال می‌کنم اگر هیچ میل و محابـا در او بکنی جوابم براستی بیان بفرما فرمود بگو راست می‌گویم و اصلاً میـل و محابا نمی‌کنم عرض کرد به حال جناب شیخ علی چگونه اطلاع داری فرمود هر چه حق است بیان می‌کنم در مقام شهادت فرمود استعدادش از من و پدرش زیادتر است و مراد حق است عرض کردم صفاتش چگونـه است فرمود قطعیاً دلش به دنیا متعلق نیست غیر اینکه بعضی اوقات نماز را بتأنی ادا نمی‌فرماید عرض کردم اگر تنها این است ضـرر نـدارد زیـرا بعضی از اولیاء الله نماز را به سبکی ادا فرموده است زیرا از کثرت برکـت و انوارات طاقت تطویل نماز نداشته‌اند چنانچه جناب شیخ احمد اربلـی عرض حضرت سراج‌الدین قدس سره بارها می‌کرد که چـرا کـلام الله را تلاوت نمی‌فرمایی و او می‌فرماید که طاقت برکـت کـلام الله نـدارم و او عرض می‌کند ایـن در نـزد مـن مسـلم نیسـت الحاحـاً روزی حضـرت سراج‌الدین کلام الله را خواند و چند آیتی تلاوت فرمود بـی‌اختیـار افتـاد بی‌خود گشت.

ملا عبدالله دشه‌ای فرمود بعد از وفات حضرت بهاءالدین در تَویلـه‌ی منوّره جناب شیخ احمد برای بعضی کارو بار مرا در خانه‌ی خـود طلـب فرمود و در آن اثنا شیخ علی آمد سوار جولانه‌ی شد که بـرای کـودک او درست کرده بودند می‌آمد و می‌رفت و من با جناب شیخ احمـد گفتگـو

می‌کردیم در آن اثنا فرمود سیّد عبدالکریم زنبیلی به آن مقام نرسیده است که خود به خود خلیفه را نصب بکند جناب شیخ علی فرمود عمو چه ضرر ندارد بلکه خالویم منظور مشایخان باشد جناب شیخ احمد فرمود حال تو خوبتر است یا حال او جناب شیخ علی متغیر شد فرمود عمو حال من خوبتر است شیخ احمد فرمود تعریف حال چیست جناب شیخ علی فرمود تعریف حال این است که دل متعلق حق باشد و بغیر او هیچ چیز در دل نیاید فرمود مگر تو هم چنین هستی فرمود بلی فرمود باور نمی‌کنم فرمود : «به قبر فخر عالم ﷺ یک آن از خدا غافل نیستم» فرمود: «پس این حرکات چیست که مثل کودکان می‌کنی؟» فرمود : «این بازی که تو می‌بینی از جوارح ظاهره‌ام صادر می‌شود دلم متعلق حق است» شیخ احمدساکت شد. جناب شیخ علی فرمود : «عمو رجال الغیب را می‌شناسی؟» فرمود : «نمی‌شناسم» جناب شیخ احمد فرمود شما می‌شناسی فرمود می‌شناسم و تا حال دو دفعه به نزد من آمده‌اند فرمود حالا می‌توانی آنها را جلب بکنی فرمود می‌توانم که بزرگ ایشان را هم جلب بکنم جناب شیخ احمد روزی برای فقیر نقل فرمود که شخصی در واقعه دو طائفه را دیده که فرمانی به خدمت حضرت بهاءالدین می‌بردند بعضی ادعا می‌کردند که این کار برای من بشود و بعضی می‌گفتند که برای جناب شیخ علی بشود جناب شیخ احمد فرمود که طالبان من مرجع بودند کاتب الحروف گرچه در آن وقت رو به حضرت شیخ علی نکرده بودم ولی میلم بر آن بود که آن بشود از فرمایش او خیلی ملول شدم عرض حضرت شیخ علی کردم که واقعه‌ی را همچنین دیده‌اند نمی‌دانم چه طور می‌شود فرمود معلوم می‌شود، که می‌شود دانستم که مقصودش این است خودش می‌شود ملالتم رفع شد بعد از وفات

حضرت بهاءالدین قدس سره تا دو سه سال به مریدان رابطه‌ی حضرت را نشان می‌دادند و در آن اثنا بعضی اوقات محبّت حضرت شیخ علی بر سرم غلبه می‌کرد عرض می‌کردم اذن بده رابطه‌ی شما را بکنم می‌فرمود رابطه‌ی حضرت بهاءالدین بکن من راست می‌گویم حالا برایم نبوده امّا امیدوارم برای من بشود بعد از سالی ماده واقع شد فرمود حالا حال من هم چنین است اگر ارض و آسمان از آتش پر بشود به من ضرر نمی‌رساند و سال آینده خلفا و مریدان بلا اختیار به رابطه‌ی او مشغول شدند و در تعلیم طریقت رابطه‌ی او نشان دادند اوّل جناب شیخ اسماعیل هجیجی رابطه‌ی او بطالبان تعلیم فرمود ملا حسین مؤذن فرمود حضرت بهاءالدین قدس سره را دفن نمودیم بعضی گفتند جانشین شیخ عمر می‌شود و بعضی گفتند جانشین شیخ احمد و بعضی گفتند جناب شیخ علی می‌شود. [با جناب ملا جلیل و ملا بلال تدبیر کردیم که امشب استخاره بکنیم بدانیم که می‌شود صبح به ملا بلال گفتم چه دیدی گفت در واقعه سه گربه را دیدم دو بزرگ و یکی کوچک آن دو بزرگ بارها بر گربه‌ی کوچک حمله می‌کردند که با او جنگ بکنند گربه‌ی کوچک اصلاًدر جای خود حرکت نمی‌کرد و به آنها مبالات نمی‌نمود دفعه‌ی گربه‌ی کوچک بر ان دو گربه‌ی بزرگ حمله کرد هر دو از دستش گریختند و هر یک به طرفی رفتند ملا بلال گفت ظاهراً تعبیرش این است که جناب شیخ علی جانشین می‌شود و شیخ عمر و شیخ احمد سعی می‌کنند که برای انها بشود ولی نمی‌شود] و گفت شما چه دیدی گفتم در واقعه به خدمت حضرت شیخ علی رسیدم کتابی در دستش بود رفتم کتاب را از دستش گرفتم و عرض کردم کار شما این نیست باید به علم باطنی مشغول بشوی و صبح انشاءالله شما را خلعت می‌کنند و در

جای حضـرت شـیخ نصـب مـی‌نماینـد تقـدیر صـبح خلعـت را بـر او پوشانیدند و در جای حضرت بهاءالدین نصب نمودند ملا حسین فرمـود ملا جلیل هم واقعه‌ی دیده بود و نقل کرد هم دال بر این بود کـه جنـاب شیخ علی جانشین می‌شود ولی لفظ باللفظ در خاطرم نمانده. ملا حسـین موذن از زبان ملا سعید ولزی نقل نمود که در واقعه سه دفعه به خـدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم تأکیداً به من امر فرمود و گفت شـما در این ماده میل به هیچ طرف نداری به نزد عمر برو و به او بگو دخـل کـار علی نکند خدای تعالی او را بزرگ گردانیـده و حضـرت شـاه نقشـبند و امام ربانی و من بر بودن او میل داریم و او را نصب نموده‌ایم و او دسـت بردار بشود حسب الامر آن حضرت بـه خـدمت شـیخ عمـر رفـتم و در مجلس واقعه را به او گفتم فرمود خواب چندان اعتبار ندارد.

جناب ملا ابراهیم طویله‌ی به علّت سخت مبتلا گشت و در نزد فقیـر کاتب الحروف خوب شـدنش محـال بـود غالبـاً بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین رفته و بسـیار تـذلُّل نمـوده و طلـب توجـه از او کـرده بـود فرموده بود که حالا سوار می‌شوم و به شهرزور به جهـت کـار ضـروری می‌روم علی افندی یعنی کاتـب الحـروف بـه شـما توجـه بکنـد امـر آن حضرت به فقیر رسانید امتثالاً لامره بر سـر سـنگهای نمـاز او نشسـتم و کمی رابطه‌ی ان حضرت را کردم بعد از آن گفـتم آن علّتـت بـوده جـدا شده است گفتم دیگر چه دیدی گفت به خدمت حضرت سراج‌الـدین و بهاءالدین رسیدم و خیلی تذلُّل کردم فرمودند کار و بار بـه دسـت علـی است. ملا حسن بانه‌ای گفت در خواب از ملا محمّد کاک عبـدالله خبـر حضرت حسـام‌الـدین را پرسـیدم فرمـود والله و بـالله و تـالله حضـرت حسام‌الدین قطب است و در بین ما گفتگوی بسیار واقع شد بعد از چنـد

ماه ملا محمّد به نزد فقیر آمد گفتگوی که در واقعه دیده بودم همه را لفظاً باللفظ گفت و فرمود والله و بالله و تالله حضرت حسام‌الدین قطب است. ملا خضر گفت مشغولی می‌کردم در آن اثنا صدایی به گوشم رسید گفتند والله شیخ علی قطب است به مجرد این قول برکات و انوارات بسیار برایم حاصل شد و دانستم از طرف شیطان نبود باز ملای مومی إلیه از زبان برادرش ملا حسن نقل نمود که در دل خطره کردم که در لقب حضرت شیخ علی چرا این قدر اختلاف می‌کنند گاه محی‌الدین و گاه حسام‌الدین می‌خوانند و حالا می‌گویند لقبش سلطان الاولیا است خوابیدم اذیت و زحمتی سخت بر من عارض شد هر چند از مشایخ استمداد نمودم رفع نشد گفتند تا یا سلطان الاولیا نگویی از این زحمت خلاص نمی‌شوی ناچار گفتم یا سلطان الاولیا فوراً خلاص شدم. صوفی محمّد هجیجی نقل نمود که حضرت بهاءالدین قدس سره مرا به حجره‌ی ملا ابراهیم فرستاد دیدم جناب شیخ علی باطلبه‌ی علوم می‌خواند در خدمتش ایستادم رو به من کرد و فرمود من از اقطاب هستم در دل گفتم تماشا کن حضرت بهاءالدین در حال حیات است جناب شیخ علی می‌گوید من قطب هستم فوراً فرمود خدای تعالی به حضرت بهاءالدین طول عمر عطا بفرماید. فقیر در واقعه مسجدی را دیدم سه گنبد دارد یکی بزرگ و دو کوچک در میان دو گنبد بزرگ حجره‌ی و در میان حجره پیری بود چنان دانستم که پیر مولانا خالد قدس سره است و فقیر در آن گنبد بزرگ نشسته بودم که پیر حضرت مولانا در آن است و به خاطر فقیر تعبیرش چنین آمد که این گنبدها یکی گنبد جناب شیخ عمر و یکی جناب شیخ احمد و گنبدی که فقیر در آن نشسته بودم گنبد حسام‌الدین است.

جناب شیخ عبدالله سنندجی از زبان شیخ شهاب‌الدین طالشی نقل نمود که بعد از وفات حضرت بهاءالدین قدس سره استخاره کردم که بدانم جانشین که می‌شود در واقعه دیدم که فوج فوج ملائکه زیارت مرقد سراج‌الدین و بهاءالدین قدس سرهما می‌کنند و این مصرع را می‌خوانند (صل علی محمّد علی که جانشین شد). ملا محمود کرکوکی گفت از سیّد شهاب شنیدم که روحانیت مشایخ این مصرع را همچنین می‌خواندند (علی که جانشین شد صل علی محمّد) کاتب الحروف هم از او شنیدم ولی در خاطرم نمانده که موافق شیخ عبدالله یا ملا محمود بوده والله أعلم. ملا فیض الله سنندجی گفت اراده داشتم که به شیخی کامل و مکمل تشبث بکنم و در جستجوی آن بودم در مسجد معتمد در این خصوص با فقها گفتگو می‌کردم سیّد ابراهیم گفت به خدمت شیخ علی برو و از او اخذ طریق بکن که خیلی بزرگ است گفتم چگونه می‌دانی گفت سیّد احمد پدرم، که اهل قریه‌ی آوینهگ می‌دانند که چند صالح است بعد از وفات پیر خود حضرت بهاءالدین قدس سره بسیار عاجز و پریشان بود که چه بکند و به رابطه‌ی که مشغول بشود تا صبحی با فرح و سرور بسیار فرمود امشب به رابطه‌ی حضرت بهاءالدین مشغول بودم حضرت شیخ علی پسرش ظهور کرد هر چند او را نفی نمودم نرفت حضرت بهاءالدین آمد فرمود نفیش مکن جادار من علی است به رابطه‌ی او مشغول بشو ملا فیض الله گفت به نقل سیّد ابراهیم باور نمودم ولی در دل خطره کردم که با وجود جنابان شیخ عمر و شیخ احمد که از او بزرگترند و در طریقت از او زیاده‌تر کسب نموده‌اند چگونه به شیخ علی تمسک بکنم شب در خدمت پدر خود به کتاب مثنوی تفأل کردم این حکایت را آورد که دفعه‌ی حضرت رسول‌الله صلی الله علیه وسلم جوانی هزیلی را

سردار لشکری فرمود شخصـی از آن حضـرت اعتـراض گرفـت کـه بـا وجود چندین ریش سفید و کار آموزده چرا این جوان را سـالار فرمـوده آن حضرت صلی‌الله علیه و سلم فرمود: بزرگی به ریش سفیدی نیست و این سه بیت از آن حکایت است.

(ابیات)

ای بســا مــوی ســیاه و دل چــو شــیر
ای بســا مــوی ســفید و دل چــو قیــر

طفــل گیــرش چــون بــود عیســی نفــس
پــــاک باشــــد از هــــوا و از هــــوس

مردمــک چــون مردمــک دیدنــد خــورد
در بزرگــی مردمــک کــس پــی نبــرد

الی آخره چون این حکایت را خواندم به کلی خطره از دلم رفـع شـد و جزم کردم که به خدمت حضرت شیخ علی بـروم پـدرم فرمـود حـالا کسب علم از برای تو بهتر است بعد از تکمیل علم تو را اذن می‌دهم بـه خدمتش بروی گفتم دوباره تفأل بکنیم آیا تحصیل علـم ظـاهری احسـن است یا باطنی باز تفأل کردم بحثی را آورد این سه بیت از آن است.

(بیت)

ایــن ســخن را رانــد آن کــو محــرم اســت
زیرکــی ز ابلــیس و عشــق از آدم اســت

زیرکــــی بفــــروش و حیرانــــی بخــــر
زیرکــی ظــن اســت و حیرانــی نظــر

چـــــون تــــیمم بــــا وجــــود آب دان
علــــم نقلــــی بــــادم قطــــب زمــــان

شخصی از اهل معرفت گفت این دال است که تحصیل علم باطنی احسن است و حضرت شیخ علی قطب است بحمدالله به خدمت حضرت حسام‌الدین آمدم و در خدمتش داخل شدم و بلا توقف به قطبیتش جازم شدم و فقیر می‌گوید امثال این گونه تفأل و رؤیای مذکوره و چیزهای عجیبه و غریبه که دلالت بر جاداری و قطبیت حضرت حسام‌الدین قدس سره بکند بسیار است بعضی را خوفاً للاطناب ترک نمودم کسانیکه ظاهر بینند می‌گویند حضرت شیخ علی چه وقت کسب کرده در تذکرة الاولیاء در ترجمه‌ی سهل بن عبدالله تُستَری رحمه الله که قطب عصر و فرید دهر و از شاگردان ذوالنون مصری رضی الله عنه بوده ذکر می‌کند؛ نقل است که آنروز که وفات او به نزدیک رسید چهارصد مرید داشت همه بر بالین او بودند گفتندکه بر جای تو نشیند و بر منبر تو سخن گوید گویند گبری بود او را شاده دل گفتندی شیخ چشم باز کرد و گفت بر جای من شاده دل نشیند همه گفتند مگر شیخ را عقل تفاوت کرده است کسی که چهارصد عالم مرید و شاگرد باشند مردی گبر را چگونه بر جای خود نصب کند شیخ گفت شور درباقی کنید و شاده دل را پیش من آرید چون بیاوردند شیخ روی بدو کرد و گفت روز سوم از وفات من بر منبر شو و به جای من بنشین و خلق را سخن گوی و وعظ کن چون شیخ درگذشت روز سوم بعد از وفات؛ شاد دل بر منبر شد و خلقی بی‌عدد جمع آمدند که شاد دل سخن خواهد گفتن شاد دل بر منبر شد و خلقی نظاره می‌کردند و هر یک با خود می‌گفتند این چیست کلاه گبری بر سر و زنّار بر میان شاد دل گفت مهتر شما مرا بر شما رسول

کرده است و بارها گفته شاد دل وقت نیامد که کلاه گبری بـر سـر بنهـی اینک بنهادم پی انگشت برآورد و گفت «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمّداً رسول‌الله» و گفت نصیحت استاد خویش پـذیرفتن شـرط اسـت اینک شاد دل زنّار ظاهر را برید بر شما هم لازم است زنّار باطن را ببریـد و مسلمان پاکیزه شوید شوری از خلق برآمد و حالتی عجیب ظـاهر شـد فقیر می‌گوید قطبیت حضرت شـیخ علـی از مشـخیت شـاد دل از عقـل دورتر نیست.

***

بعضی از آداب مرید و حکایات عجیبه

بعضی کسان از فقیر اعتراض می‌گیرند که شما بـه خـدمت حضـرت شیخ علی می‌روی به خدمت جناب شیخ عمر چرا نمـی‌روی نمـی‌داننـد که برای مرید واجب است که به غیر مرشـد خـود رو بـه کـس نکنـد و بجای دیگر نرود که موجب تشـویش دل او بشـود دفعـه‌ای بـه خـدمت جناب حاجی شیخ احمد رفـتم و هدیـه‌ی درویشـانه هـم بـرایش بـردم فرمود فلان کس من راست می‌گویم برای شما خوب نیست به نـزد مـن بیایی مبادا عقیده‌ات مبدل بشود شیخ شعرانی ﷺ در نفخات القـدس در آداب مریدی می‌فرمایـد: «وَ مِنهَا وَ هُوَ مِنْ أَهَمِّ الأُمُورِ أَنْ لا يَزُورَ أَحَداً مِنَ الأَشياخ إِلّا بِإِذْنِ شَيخِهِ وَ لَوْ كَان ذَلِکَ الشَّيخُ صَديقاً لِشَيخهِ فَإِنَّ مِنْ شَرْطِ الـمريد أَنْ لاَيَكُونَ لَه سِوَى وِجْهةً واحدةً و إذا لـمْ يَرَ شَيْخَهُ يَكْفيهِ فَما هُوَ مُريده وَ لاَ الشَّيخَ شَيخَه»

باز شیخ شعرانی ﷺ در آخر «نفخات القـدس» مـی‌گویـد : «وَ يَـجِبُ عَلَى الشَّيخ أَنْ لايُتْرَکَ أَصحَابَه يُجالِسُون أَصحاب شَيخ آخر مُطلَقاً فَإِنَّ الـمَضَرَّةَ

بِذَلِکَ سَرِیعَةٌ لِلمُریدینَ، إِلاّ أَنْ کَانَ الـمُریدُونَ ثَابِتُونَ فِي مَـحبةِ الشَّیخِ لا یَـخَافُ عَلَیهِم التَّزَلْزُل.»

جناب حاجی ملا احمد نودشه‌ای رحمه‌الله فرمود در بیاره اراده کـردم کـه به نودشه بروم و به تویله آمدم و اراده داشتم مـلا نـذیر را زیـارت بکـنم فوراً دندانم به درد آمد هر چند سعی نمودم طاقت زیارت کردن ملا نذیر نداشتم اهل الله و مشایخ اهل غیرت هستند اگر مریدشان زیارت یکـی از مشایخ بکند که به او خوب نیست قبول نمی‌کنند و به مصیبت سخت آن مرید را گرفتار می‌نمایند فقیر بارها دیده‌ام دفعه‌ی با یکی مصافحه کـردم فوراً به دلم القا شد که دچار بلایی می‌شوم چند روز طول نکشید ولـدی که بسیار تعلق خاطرم با او بـود مُـرد. اسـتاد سـعید کرکـوکی گفـت بـه استقبال شیخی رفتم فوراً سه مصیبت بر سرم عارض شد یقین دانسـتم از آن است خلیفه ملا علی اربلی که از منسوبان حضرت حسام‌الدین اسـت قدس‌سره گفت به استقبال فلان شیخ می‌روم گفتم مـرو آن شـیخ بـا حضـرت شیخ ما خوب نیست بـه سـخنم گـوش نکـرد و رفـت در آن راه بسـیار مشقت کشید و به خـدمت آن شـیخ هـم نرسـید چـون بازگشـت فـوراً برادرش دیوانه شد هر چند سعی نمـود خـوب نگشـت گفـتم آن وقـت گوش به سخن من نکردی آخر به این بلا دچار گشتی حـالا بـه سـخنم گوش بکن این برادرت خوب نمی‌شود به خدمت حضرت حسام‌الـدین ببر به خدمتش آورد بحمدالله خوب شد بعده دعای خیر برای مـا کـرد و متنبه گشت یکی بینی و یکی گویی و یکی جویی به منسـوبان حضـرت حسام‌الدین قدس‌سره عرض می‌کنم که غیبت احـدی نکننـد و هـر کـس کـه منکر پیر اوست اگر چه غوث گیلانی باشد مصاحبتش نکنند و در شـرح حزب امام نووی رحمه‌الله مـی‌فرمایـد خـدای تبـارک و تعـالی در دنیـا و در

قیامت کار مرید بدست پیر او می‌دهد باید به غیر او استمداد از مشایخ دیگر نکند و در خاتمه‌ی از ابن حجر مذکور است که چون شخصی از پیری اخذ طریق نمود و مقهور او گشت حرام است از مشایخ دیگر اخذ طریق بکند و در این زمان در بین خلفا و مشایخ سیّما در بین بعض خلفاء حضرت سراج‌الدین اختلاف و تنافر کلی می‌بینم و منسوبان ایشان غیبت یکدیگر را می‌کنند این خلاف شریعت و طریقت است فقیر از حضرت بهاءالدین قدس سره شنیدم که مرید به یک لقمه‌ی حرام و به یک نظر احوالش مبدل می‌شود و در دل خطره کردم که چرا نام غیبت نمی‌برد باز فرمود به یک غیبت هم احوالش مبدل می‌شود و غیبت در این زمان متداول است و گناهش بسیار است چند کلمه در خصوص غیبت عرض می‌کنم :

(إعْلَم إنَّ الغَيبةَ ذِكْرُ عُيوبُ الْغَيرِ وَ لَو كَافراً ذمّياً أو مُستَأمِناً الـمعين عند المخاطبِ أَو تَفهِيمُ العُيوبِ بِاليَدِ أو بِالعين أَو بِالكِتَابَةِ. قَالَ الـمَنَاوى بل و بِالقَلبِ، عن عثمانَ بنِ عَفَّانٍ رضی الله عنه أنّه قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ الله صلی الله علیه وسلم يقول : ﴿ **الغَيبَةُ وَ النَّمِيمَةُ يَحتَانِ الايمانُ كَمَا يَعِضُه الراعى الشَّجَرَةِ** ﴾ عن أَبى وهيب المكى أَنَّهُ قَالَ لأنْ أَدَعَ الْغَيبَةَ أَحَبّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَكُونَ لِى الدّنيا بِأَسرِها وَ مَا فِيها مُنذ خَلَقت إلى ان نفنى فاجْعَلْهَا فِي سَبيل الله».

و اگر کسی غیبتی کرد باید «فاتحه» و «قُل هُوَ اللهُ» و «قُل أعُوذُ بِربِّ الفلق» و «قُل أعُوذُ بِربِّ النَّاسِ» را بخواند و بگوید یا رب ثواب اینها را دفتر اعمال فلان ثبت بکن امید است که کفارت[1] آن گناه بشود لهذا بر

۱ـ شیخ شعرانی در شرح وصیت میتولی از شیخ ابی المواهب شاذلی رحمه الله نقل می‌فرماید که حضرت فخرعالم صلی الله علیه وسلم در خواب دیده بود و به خدمتش مشرف شده و به این امر فرموده : «فقال فإنّی رأیتُ رَسُولَاللهِ صلی الله علیه وسلم فی المنام و أخبرَنی بذَلک و قال إن الغیبةَ و الثوابَ یَقِفَانِ ←

مریدان و منسوبان واجب است کـه نـام مشـایخ یکـدیگر نبرنـد نهایـت مجملاً پیر خود را از همه کس بزرگتر بدانند امید است که ایـن اخـتلاف موجب رحمت باشد که در حدیث وارد اسـت (اِخـتلاف اُمتّـی رَحمَـۀ) هارون الرشید در مدینه‌ی منوره به خدمت امام مالک رضی‌الله عنه رسـید و عرض کرد که تألیف خودت موطأ نام را به مـن بـده تـا امـر بکـنم در اقطاری ارض عمل به آن بکنند فرمود این ممکن نمی‌شود و علم من بـه جمیع احادیث محیط نیست و اختلاف امت رحمت است و در باجوری مذکور است که چون ابن عبدالحکم اشهب نـام را دیـد دعـا مـی‌کـرد و می‌گفت : (اللّهُمَّ اَمِت الشافعی و الاذهب علم مالک) بـه دعـای او را بـه حضرت امام رسانید.

فقال ألا تمنَّی أنـاس أن أمـوت و إن امـت
فَتِلـکَ سَـبِیلٌ لَسْـتَ فِیهَـا بِأوحـدا

فَقُـل للّـذِی یَبْغِـی خِـلاف الّـذی مَضَـی
تَهیَّـأ لأخـرَی مِثلَهـا وَ کَـان فَـدا

أشهب بعد از امام شافعی رضی‌الله‌عنه شانزده روز ماند بعـده وفـات نمـود و این کرامت امام بوده و سبب وفات آن حضرت به وجود اینکـه در علـم ظاهر در میان امت محمّدیه نظیرش نبوده و در علم باطنی اصح آن است که قطب بوده و بعد از وفات نیز تصرفش بـاقی مانـده الـی یـوم القیامـه شخصی او را زد چند روز مریض افتاد وفات فرمود و در مدینه‌ی منـوّره به امام ربانی رضی‌الله‌عنه با وجود اینکه مجدد الف ثانی بوده نسبت کفر دادنـد و رساله‌ی تألیف نمودند و در ردّ آن مفتی مکّه تألیفی کرده بود فقیـر آن را

←بَینَ یَدَی الله تعالی و أرجَوانِ یَتَوازَنَانِ».

دیدم جناب شیخ معروف نوده‌ی با آن علم و ورع و تقـوی بـه حضـرت مولانا ﷺ نسبت[1] کفر داده.

* * *

اعتراض مولوی از شیخ معروف نوده‌ای ﷺ و جواب او

جناب شیخ عبدالله الاصم از زبان جناب ملا رحیم المشهور به مولوی نقل نمود که در سلیمانیه با جمعی از سادات و علما در نزد شیخ معروف نشسته بودیم فرمود : مولوی مسجد «ملا خالّه» بی‌مدرّس است، چـرا بـه آنجا نمی‌روی تدریس بکنی؟ گفتم : حدّ و لیاقت آن ندارم به آنجا بـروم که حضرت مولانا خالد ﷺ در آنجا تدریس فرموده است. فرمود : چـرا حد نداری شما هم مثل او عالم هستی گفتم عقیـده‌داری کـه عـالم بـوده است فرمود بلی عالمی خوب بوده گفتم من در کار شما متحیرم دفعـه‌ای به سنندج رفتم و قصیده‌ی شما را در دارالاحسان دیدم که امان الله خـان والی را به خدا و دارالاحسان را به جنت تشبیه فرموده بودی و در کتـابی که تصنیف شما بود فصل فی کفر خالد نوشته دیدم جناب شیخ معـروف ساکت شد و به گریه کردن آغاز نمود فرمود مولوی هر چه بود اینهـا بـه من کردند و اشاره به آن جماعت سادات نمود کـه در خـدمتش نشسـته بودند و آنها برخواستند و رفتند درویش محمّد که از طرف حضرت شـاه عبدالله دهلوی قدس سره آمد و حضرت مولانا را قدس سره با خـود بـه

۱ـ این نسبت کفر مشهور است فقیر کاتب الحروف عین رساله را ندیده‌ام ولی از جناب شیخ علی کرکوکی شنیدم فرمود این رساله را من دیدم مطلقاً نیست بلکه گفته این کـان کـذا کـان کذا یعنی آن نسبت که به حضرت مولانا ﷺ بدهند اگر راست باشد کافر می‌شود زیرا بعضی در نزد شیخ معروف عرض کرده بودند که حضرت مولانا ﷺ طعام حرام را به توجّه حـلال می‌کند.

خدمت او برد بعد از آنكه حضرت مولانا بارشـاد مـأمور شـد بـا وجـود اينكه در بين او و درويش محمّد الفت و محبّت تامّه بود درويش محمّـد منكرش گشت حتى در بلد شهر اربيل جنـاب مـلا يحيـى مِـزُورى[۱] رحمه الله فتوى داد و به نزد حاكم اربيل رفت كه درويش محمّد را از آنجـا بيـرون بكند زيرا ضرر به منسوبان او مى‌رساند كه دل ايشان از آن حضرت سـرد مى‌كند و ملا حامد رحمه الله در «رياض المشتاقين» مى‌فرمايـد : «وجـه انكـار درويش محمّد از حضرت سراج‌الدين قدس سره سؤال كردم، فرمود بـه علّـت اينكه محبّت كلى در خدمت حضرت مولانا قدس سره داشـت و مـى‌خواسـت جميع اوقات خود را در صحبت او صرف بنمايد و اين غير ممكـن بـود لهذا شياً فشياءً انكارش زياد گشت فقير كاتب الحروف اولاً بـه حضـرت سراج‌الدين قدس سره منكر بودم به عنايت حق جل و علـى واقعـه‌ى را ديـدم بعده مخلص شدم با چند كس خفيةً به خدمت آن حضرت رفتـيم بـرادر بزرگم خبردار شد مرا از طريق بازگردانيد رفقايم به خدمت آن حضـرت رفتند به ايشان فرموده بود كه فلان چرا نيامد و مقصود خود نرسـيد آنهـا ماده را عرض كرده بودند فرموده بود كه او مى‌آيد بحمدالله بـه خـدمتش رفتم و خبر داد كه فلان در اربل مفتى مـى‌شـود و قريـب چهـل روز در خدمتش ماندم بعده به اربـل آمـدم بعـد از دو سـال بـاز اراده كـردم بـه خدمتش بروم ملا ابوبكر رفيقم استخاره كرد فرمـود در واقعـه ديـدم كـه اراده داريم به خدمت شيخ عثمان قدس سره مى‌رويم لكن شيخ عثمـان نيسـت شيخ محمّد است چون به سليمانيه رسيديم خبر دادند كـه شـيخ عثمـان

۱ـ ملا يحيى مزورى از علماى بزرگ كردستان عراق و از مريدان مولانا خالد است. وى در دفاع از مولانا مناظراتى با شيخ معروف‌نودهى داشته است رجوع شود بـه: الرسـائل المغنيـة لكل طالب، رسائل ارسلها الملا يحيى مزورى الى الشيخ معروف النودهى.

وفات کرده و شیخ محمّد در جایش نصب شده به خدمتش آمدیم چند ماهی در خدمتش ماندیم اوّل کسی که مأذون فرمود فقیر بود و بعد از آن به اربل رفتم و بعد از چند سال تقدیر الهی به علّت اختلاط اهل دنیا آداب طریق را فراموش نمودم و در اربل مفتی شدم و در آن اثنا بسیار عرض حضرت بهاءالدین قدس سره کرده بودند که علی افندی اوّل خلیفه‌ی شما است و حالا داخل سلک اهل ظلمه است و آن حضرت در نزد چند کس موثوق به فرموده بود که فلان باز به اینجا می‌آید و بسیار به کار می‌شود جناب شیخ احمد فرمود وقتی که مفتی بودی حضرت بهاءالدین قدس سره فرمود من فخر می‌کنم که علی افندی اربلی اوّل خلیفه‌ی من است بعد از یک دو سال بلااختیار دلم از آن منصب متنفر گشت استعفا نمودم بعضی علماء قبول نکردند و گفتند که شما برای خلق احسن هستی و تفأل به کلام الله کردم این آیه‌ی شریف را آورد :

﴿ نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ٢٨ ﴾ [مؤمنون/۲۸]

فوراً استعفا کردم ولی به سبب اختلاط بعضی خلفا در حق حضرت بهاءالدین قدس سره عقیده‌ام سست شده بود گفتم یا رب اگر حضرت بهاءالدین حق است این کار هم چنین و آن کار هم چنان بشود هر چه گفتم به حصول آمد.

* * *

حکایت جناب ملا احمد رحمه الله که به خدمت شخصی ولی رسیده و استعفای او از منصب فتوی

فوراً به خدمت آن حضرت رفتم و به خدمت جناب حاجی ملا احمد نودشه‌ای رسیدم فرمود فلان خیلی خوشحال شدم که استعفا نمودی من هم چون شما در سلیمانیه با لحاح مفتی شدم اوّل مجلس که

در نزد قاضی نشستم موی قالیچه او چون سوزن به پایم اذیت می‌کرد شیئاً فشیئاً دلم باهلی دنیا مرتبط شد و به آنها الفت گرفت لغرضٍ در نزد نامق پاشا والی بغداد گفته بودند که فلان از دولت خارجه است و او امر نامه‌ی پسر مصطفی پاشای متصرف سلیمانیه فرستاده بود که فلان را عزل بکن و او گفت فلان من امر نامه را اظهار نمی‌کنم به بغداد برو و در آنجا کار خودت را درست بکن به بغداد رفتم به اهتمام تمام نوعی نمودم که معزول نشوم روز جمعه در نزد زهاوی افندی نشسته بودم مجنونی آمد زهاوی افندی تعظیمش کرد و فرمود به این شخص نسبت ولایت می‌دهند آن مجنون رو به من کرد و فرمود: «أين تصل الجمعة؟ قلتُ: هنا. قال: لا لا صَلِّ الجمعةَ عندَ سيّدِنا الشيخ عبدالقادر الجيلى لعّل الله يفتح لک» به آنجا رفتم و نماز را ادا کردم و در حلقه‌ی ذکر نشستم چنان دانستم که جاروبی آوردند حب منصب فتوی را از دلم پاک نمودند بعد از آن زهاوی افندی هر چند الحاح کرد قبول نکردم و به ولایت خود رفتم «فائدة جليلة» بدانکه مشایخ در بارگاه حق جل و علا بسیار مقرب هستند و مرشد را رب اصغر می‌گویند مرید باید به مال و جان خدمت ایشان را بکند و همه وقت در ادب سعی بلیغ بنماید چنانچه مثنوی می‌فرماید:

نخوتی دارند و کبری چون شهان
بندگی خواهند از اهل جهان

هر ادب‌هاشان کجا آید پسند
کآمدند ایشان ز ایوان بلند

شیخ شعرانی رحمه‌الله در «أجوبة المرضية» می‌فرماید در جایی که

سجاده‌ی پیر باشد باید مرید در آنجا ننشیند بلکه برابر او بایستد و باید کار دین و دنیای خود از پیر بداند و بلا اذن او هیچ کاری نکند چنانچه مثنوی می‌فرماید :

بیت :

هین مپر الا با پرهای شیخ
تا به بینی عون لشکرهای شیخ

و تا ممکن باشد از او جدا نشود شیخ شعرانی می‌فرماید ساعتی عبادت در خدمت پیر از پنجاه سال عبادت که در جای دیگر کرده شود بهتر است شیخ محمود شبستری فرموده است :

بیت :

نظر کردنی به رویم نیم ساعت
همی ارزد هزاران سال طاعت

* * *

فائدة جلیلة در بیان مرشد و غیرت ایشان

شیخ عبدالغنی در شرح طریقه‌ی محمّدیّه می‌فرماید یکی از اولیاء در واقعه به خدمت رسول‌الله ﷺ رسید عرض کرد : «یا رسولَ الله أَيُّ الأَعْمَالِ أفضَلُ؟ قال ﷺ : ﴿ **وُقُوفکَ بَینَ یَدَی وَلیٍّ مِنْ أولِیاءِ الله تعالی کَحَلَبِ أو شَیٍّ بِیضَةٍ خَیرٌ لَکَ مِنْ أَنْ تَعبُدَ اللهَ إربًا إربًا** ﴾ فَقُلتُ له : یا سیّدی حَیّاً کان أو میتاً. انتهی. فقیر این حدیث را برای جناب حاجی ملا احمد نودشه‌ای رحمه‌الله خواندم بلا توقف فرمود یقین مراد آن سرور رحمه‌الله از وقوف رابطه بوده فقیر می‌گوید ظاهر این است مراد از وقوف تأدُّباً و محبةً لهم در خدمت ایشان ایستادن است و الله اعلم و باید مرید وقتی که مرشد ملول باشد به

خدمتش نرود که موجب ضرر است و از غیرت او بسیار احتراز بکند.

مصرع :

الحَذَرَ الحَذَرَ ز غیرت ما

جناب شیخ جلال ساوبلاغی فرمود با جمعی سالکان برای جناب شیخ علی بزرگ کار می‌کردیم رفتم آب بیاورم دیدم حضرت سراج‌الدین قدس سره از خانه تشریف بیرون آورد خودم پنهان کردم به کدخدا امر فرمود به مریدان بگو بیایند در باغچه بعضی کار هست بکنند عرض کرد مریدان برای شیخ علی بزرگ کار می‌کنند و مرید او هستند رنگ مبارکش مبدل شد فرمود دو پادشاه در اقلیمی نگنجند به تندی باز گردید بعده سنگی بر سر پای شیخ علی افتاد چهل روز ناخوش افتاد یقین دانستم که از طرف آن حضرت بود روزی به هزار اذیت به خدمت آن حضرت آمد فرمود چگونه هستی عرض کرد به میل شما هستم فرمود احمق هستی مگر این ناخوشیت از من بوده عرض کرد پس از که بوده باز مومی الیه بار دیگر احوالش مبّدل می‌شود هر چند تفکر می‌کند سببش را نمی‌داند در خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره عرض می‌کند می‌فرماید چرا با منکر من صحبت کردی عرض می‌کند به خدا نکرده‌ام این قدر هست با شخصی کمکی صحبت واقع شده می‌فرماید آخر سببش این است فقیر می‌گوید مرید باید از صحبت منکران بسیار پرهیز کند به اخلاص خود غرّه نشود که مرید زود مبّدل می‌شود؛

بیت :

در مجلس خود راه مده همچو منی را
افسرده دل افسرده کند انجمنی را

مثنوی می‌فرماید[۱] :

بیت :

گـــر هـــزاران طالبنـــد و یـــک ملـــول
از رســـالت بـــاز مـــی‌مانـــد رســـول

فقیر در مکتوبی که شاه عبدالله دهلوی برای مولانا خالد قدس سرهما ارسال فرموده بود دیدم نوشته بود (آنکه با پیر تو بد با او نیک سگ از تو بهتر) فقیر عرض می‌کند در این خصوص مریدان خیلی بی‌خبر هستند و به نزد شیخی که منکر پیر اوست می‌روند و زیارتش می‌کنند این خلاف است حضرت بهاءالدین قدس سره به فقیر امر کرد که بسیار به زیارت حضرت سراج‌الدین قدس سره مرو با وجود اینکه پدر و پیر و این دولت عظمی از سایه‌ی او بوده فقیر کاتب الحروف از او پرسیدم فرمود حق شیخ بزرگ بر سر من زیادتر است نه بر سر فلان خلیفه با وجود اینکه او رابطه‌ی شیخ بزرگ تعلیم می‌کند و من نمی‌کنم و ظاهراً حق به طرف اوست ولی در حقیقت هم چنان نیست و از حکمت هم خالی نیست به یقین دانستم که مقصود آن حضرت این است چون که او جانشین و کار و بار به دست اوست و در این طریقه مدار کار بر محبّت شیخ مقتدی به است انفع برای خلفاء و منسوبین این است که محبّت حضرت سراج‌الدین از دل خود زائل بکنند و به حضرت بهاءالدین مائل بشوند خلیفه عبدالرحمن پاوه‌ی گفت به سعی بلیغ محبّت حضرت سراج‌الدین را از دل خود زائل کردم و به حضرت بهاءالدین عرض نمودم فرمود الحمدالله؛ و حالا ماها که منسوبین آن دو حضرت هستیم انفع برای ما

۱ـ منظور مثنوی معنوی سروده مولانا جلال‌الدین بلخی است.

این است که محبّت ایشان از دل زائل گردانیم و محبّت حضرت حسام‌الدین قدس سره در دل جا دهیم زیرا که حالا کار و بار به دست اوست می‌گویند روزی مریدی به خدمت شاه نقشبند قدس سره آمد دید شخصی در نزدش نشسته است فرمود این شخص حضرت خضر است عرض کرد خضر من شما هستی به خضر چه کار دارم فرمود برو قربان عقل خود باشی بارها حضرت بهاءالدین قدس سره به یکی از منسوبان خود می‌فرمود که به فلان شیخ اختلاط مکن که موجب ضررت است و او به علّت نافهمیدگی امر او بجا نیاورد به ضرر کلی مبتلا گشت خودم از آن کس شنیدم گفت روز قیامت از دست آن شیخ شکایت می‌کنم که او باعث بود حضرت بهاءالدین از من عاجز شد و به این مصیبت گرفتار شدم. شیخ محمّد سعید اربلی گفت در خدمت پدرم شیخ هدایت الله به مدینه‌ی منوره رفتیم به علّت اینکه شیخ عبدالوهاب سابقاً با پدرم الفتی و محبّتی تمام داشت به استقبال پدرم آمد و با او معانقه نمود پدرم به او مبالات نکرد و روی خود را از او گردانید فرمود شیخ عبدالوهاب برو آن چشم کور باشد به کسی تماشا بکند که مولانا قدس سره از او عاجز شده باشد ناچار رفت و پدرم قطعیاً به او مبالات نکرد بار دیگر او را ندید. جناب ملا احمد قرگه‌ای فرمود ناخوشی گرفتم و چند روز هیچ نخورده بودم شخصی نام حضرت بهاءالدین قدس سره را آورد چوبی گرفتم او را بزنم فوراً خوب شدم خواجه اسحاق طویله‌ای گفت یکی نام حضرت سراج‌الدین قدس سره را آورد قبول نکردم با او جنگ نمودم بعد از مدّتی در خواب دیدم که به حج رفته‌ام واقعه را به حضرت سراج‌الدین عرض نمودم فرمود به علّت اینکه شما در فلان محل فلان کس نام مرا برد و شما قبول ننمودی خدای تبارک و تعالی ثوابی حجی برای شما نو شته و

باید مرید طلق الوجه باشد «فی الحدیث ﴿**حُسْنُ الـخُلْقِ یُذْیب الـخَطِیأَتِ کَمَـا یُذِیبُ الـمَاءُ الـمِلْحَ**﴾» و در «حُسْن الخلق» اختلاف واقع شده ابن حجر رحمه‌الله در «فتح المبین» می‌فرماید: «حُسن خُلق عبارت از رو خوشی است» (وَ هُو الأَصَحُّ وَ أَفْضَلُ الأَعْمَالِ بِالْوُجُوبِ لقائک السّرور فِي الْقُلُوبِ) و باید مرید هیچ مؤمنی را استخفاف نکند و خود را از کس بزرگتر نداند حتی از کافر ابتر زیرا خاتمه مجهول است در «ریاض المشتاقین» حدیثی از احیاء العلوم نقل می‌کند خلاصه‌اش این است: «إِنَّ اللهَ تعالی عَظَّمَ الْکَعْبَةَ وَ حَرَّمَهَا؛ مَنْ أَحْرَقَهَا وَ هَدَمَهَا حَجَراً حَجَراً مَا بَلَغَ جُرْمُهُ جُرْمَ مَن اسْتَخَفَّ بِوَلِيٍ مِن أَوْلِیَاءِ الله تَعَالی. قَال الأَعرَابِي : «وَ مَن أولیاءُ الله تَعالی؟» وَ تَلَی : «إِنَّ اللهَ وَلِيُّ الَّذِینَ آمَنُوا».

شیخ محی‌الدین قدس سره می‌فرماید : «کُلُّ بَلَدٍ و کُلُّ قَریةٍ و کُلُّ مجلسٍ از اقطاب خالی نیست» بعضی اولیاء الله هست خودش هم به ولایت خودش اطلاع ندارد و مرید باید با کس عداوت نکند.

شعر:

أَلْفَ صَدِیقٍ مَا لَهُ تَأثِیر
نعم عَدُوٌّ وَاحدُ کَثِیر

* * *

بیان بعضی فوائد جلیله که دانستن آنها لازم است

و مرید باید موت را فراموش ننماید لقمان چهار هزار مسئله‌ی حکمت آموخت از آن جمله چهارصد را انتخاب نمود و از این چهارصد مسئله چهار مسئله انتخاب نمود که مردم باید دو مسئله را فراموش نکند که خدا و موت است و دو مسئله‌ی دیگر را باید به کلّی

فراموش بنماید که خوبی خودت با غیر و بدی غیر بـا خـودت اسـت. و با کسی که رنگش بلا علّت زرد باشد[۱] اختلاط مکنید و در حدیث اسـت این گونه مردم با مسلمانان خوب نیست و کسـی کـه چشـمش کبـود و مویش زرد باشد باید چون مار از او بگریزند و اختلاط مـردم بـا تحمـل اذی احسن‌تر از عزلت است. حضرت بهاءالدین قدس سره فرمـود همـه کـس می‌تواند به حجره‌ی برود و در را بر خود بسته بکند هنر ایـن اسـت کـه انسان خدمت امّت محمّد را بکنـد و سـیّد احمـد دحلانـی رحمه الله فرمـوده عزلت فوائد متعدده را فوت می‌کند مثل تشییع جنازه و عیادت مـریض و امثال اینها و مرید باید پیر خود را مجملاً از همه کـس بزرگتـر بدانـد در «کنز الهدایة» می‌فرماید اگـر مریـد محبّـتش غالـب شـد پیـر خـود را از اصحاب بر سائر مشایخ تفضیل داد جائز است حضرت بهاءالدین قدس سره از زبان مبارک حضرت سراج‌الدین قدس سره نقل فرمود که در خدمت حضـرت مولانا خالد قدس سره به زیارت حضرت غوث الشیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره به بغداد رفتیم من در دروازه ایستادم حضرت مولانا به اندرون تشریف بـرد و از دور ایستاد حضرت غوث او را به پـیش خـود طلبیـد و او تـدریجاً نزدیک رفت بسیار گفتگو فرمودند. همگی را شنیدم بعـد از آن حضـرت غوث فرمود چرا قبول می‌کنی که فلان تو را بر سر من تفضـیل بدهـد و اشاره به من کرد حضرت مولانا در جوابش هیچ نفرمـود و سـاکت شـد دانستم مقصود مولانا قدس سره این بوده که برای مرید انفع آن اسـت کـه پیـر خود را از همه کس بزرگتر بداند و مرید باید هیچ احدی را بر فعل قبـیح تعبیر و لومه نکند زیرا هر کس را بر فعل قبیح لومه بکند خدای تعالی آن شخص را به آن فعل قبیح مبتلا می‌کند کما هو مصرح فـی کتـاب «تنبیـه

۱ـ اینها داخل علم قیافه شناسی است.

الغافلین» بلکه لازم است مرید تضرّع و زاری بکند که یا رب به این گناه مرا مبتلا مگردان حدیث است ﴿**لا تَظْهَرْ الشَمَاتَةَ لأعْدَائِکَ فِیهَا فِیه الله و یَبْتَلِیکَ**﴾.

جناب شیخ علی افندی کرکوکی فرمود حتی اگر کسی را به دل تعبیر بکنم خدای تعالی مرا فوراً مبتلا می‌گرداند فقیر کاتب الحروف در اوّل امر حتی به بنای حکومت نگاه نمی‌کردم برادر بزرگم چون قاضی شد بسیار لومه و تعبیرش کردم بسیار طول نکشید خدای تعالی فقیر را مبتلا گردانید مفتی شدم شب و روز با اهل ظلمه مصاحبت می‌نمودم و مرید باید چون گناهی از او صادر شد زود توبه بکند که کرام الکاتبین از یک ساعت زیاده‌تر گناه نوشتن عبد را تأخیر نمی‌کنند که شاید توبه بکند.

❊ ❊ ❊

باید خلفاء به احوال خود غرّه نشوند

و باید مریدان و خلفاء به احوال خود غرّه نشود که کشوفات و احوالات این طریقه تا ملکه نشده ظلّی است و چندان اعتبار ندارند از خلفاء حضرت سراج‌الدین قدّس سرّه چند کسی بودند با وجود اینکه باطنی تمام داشتند غرور ضایع گشتند و چند شخص از آنها فقیر دیدم یکی از آنها دیدم که نماز هم نمی‌خواند نقل کردند که این شخص تصرفش به درجه‌ای رسیده بود که به محض اشاره آدم را مجذوب می‌کرد در مکریان از او سؤال کرده بودند که حضرت سراج‌الدین پسر لایق دارد که جانشین او بشود گفته بود به غیر من پسری چنین ندارد و بسیار طول نکشید دیوانه شد[1] جناب ملا احمد نودشه‌ای رحمه الله نام خلیفه‌ی برد فقیر

۱ـ به خاطر دفع فتنه نامش را ذکر نمی‌کنیم.

خوفاً للغیبة نامش نمی‌برم فرمود توجّهش به درجه‌ی به قوّت بود به مار گزیده توجّه می‌کرد زهرش را بیرون می‌کرد دفعه‌ی گفته بود که حضرت بهاءالدین و من هر دو خلیفه حضرت سراج‌الدین هستیم فرقی در میان ما نیست برای حضرت بهاءالدین قدس سره نقل نموده بودند که فلان خلیفه می‌گوید که بین ما و او فرق نیست دل مبارکش از او آزرده شد دیوانه گشت و بران حالت مُرد (نعوذ بالله تعالی من الکبر و الغرور و تکدّر خاطر الاولیاء) بارها حضرت بهاءالدین قدس سرّه می‌فرمود شکستگی دل با اتباع شرع لازم است دفعه‌ی فرمود حضرت سراج‌الدین قدس سره فرمود اگر شخصی احوال و باطنش به درجه‌ی رسید در آسمان چهارم با حضرت عیسی علیه السلام ملاقی شد و با او مکالمه کرد اگرمتبع شرع نباشد محل اعتبار نیست سیّد بایزید فرمود فلان خلیفه‌ی حضرت سراج‌الدین قدس سره گفت باطناً برای من خلعت حضرت امام ربّانی آمده است من هم مثل حضرت سراج‌الدین ارشاد مطلق می‌کنم هر چند نصیحت او کردم فائده نبخشید و به بغداد رفت و از آنجا به استانبول رفت به سبب اختلاط اهل ظلمه به منصبی منصوب شد در حین تحریر این رساله آن خلیفه مانده بود از شخصی موثوق به شنیدم گفت حالا آن خلیفه در شهر حلب مدعی عمومی است و شارب الخمر است.

(اللَّهُمَّ احْفَظْنَا بِجَاهِ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ المُصطَفَی صلی الله علیه وسلم).

***

تاریخ ولادت حضرت حسام‌الدین

(فصل) فی تأریخ الولادة و خوارق العادة التّی صدرت من حضرت شیخنا وسیلتنا إلی ربّ العالمین حضرت الشیخ محمّد علی الملّقب بحسام‌الدین قدس سره آمین.

ولادت آن حضرت نصف شب بیست و چهارم صفر در سنه هزار و

دویست و هفتاد و هشت بوده چنانچه مرحوم ملا حامد آن را نظم فرموده.

نجم هدی شیخ محمّد که هست
نور سعادت ز رخش منجلی
آنکه دلش مخزن اسرار غیب
تازه کنی عهد الست و بلی
بیست و چهارم ز صفر نصف شب
خنده زد از باغ وجودش گلی
شد بفلک نعره‌ی زال الحزن
صحن زمین شد ز صفا ممتلی
خواست پی ترجمه‌ی نام وسال
نکته‌ی موزون خوش و صیقلی
آن گهر درج بها و شرف
و آن صدف سرّ خفی و جلی
من ز خرد خواستم این نکته گفت
کآب گل باغ محمّد علی[1]
۸ ۷ ۲ ۱

* * *

۱ـ ظاهر این است در لفظ محمّد علی لطافت باشد و نام مبارک حضرت حسام‌الدین قدس سره آیا تنها علی است یا محمّد علی است در نزد بعضی کس معلوم نبود فقیر کاتب الحروف از فقی (فه‌قێ) علی شنیدم گفت در وقت حضرت سراج‌الدین قدس سره کاری واقع شد شیخ احمد رحمه الله به حضرت حسام‌الدین خطاب کرد گفت علی چرا هم چنین می‌کنی حضرت سراج‌الدین قدس سره فرمودچرا محمّدعلی نمی‌گویی؟ ازاین معلوم شدکه نام‌مبارک آن‌حضرت‌محمّدعلی است.

خوارقات حضرت حسام‌الدین قدس سره

(۱) حاجی جانویس گفت موش کنک آب خانه‌ی حضرت سراج‌الدین قدس سره را خراب کرده و آب قطع شده بود به خدمت آن حضرت رفتم و از جای خراب شده را سؤال نمودم بعد از مراقبه فرمود سعی بکنید معلوم می‌شود با چند کس رفتیم بعضی گفتند از اینجا خراب شده و بعضی گفتند از آنجا و حضرت حسام‌الدین قدس سره تازه پا گرفته بود تشریف آورد فرمود موش از اینجا خراب کرده و آب در زیر زمین به طرف خانه‌ی فلان می‌رود به سخنش مبالات ننمودیم الحاح فرمود آنجا را خراب کردیم فی الواقع همچنین بود.

(۲) ملا زُبیر گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره در کودکی با کودکان بازی می‌کرد خطره نمودم که لایق نیست پسر مشایخ با کودکان بازی بکند فرمود ملا زبیر یک آن[1] از خدا غافل نیستم و این بازی مقتضای طفولیت است.

(۳) ملا احمد قرگه‌ای فرمود در زمان حضرت بهاءالدین قدس سره قبضی[2] سخت بر سرم عارض شد هر چند به آن حضرت عرض نمودم فایده نبخشید روزی با جمعی نشسته بودیم حضرت حسام‌الدین قدس سره کودک بود تشریف آورد نسبتی از طرف وی آمد به کلّی قبضیم رفع شد بعده برخواست هر چند سعی کردیم نرود قبول نفرمود رفت.

(۴) استاد رضا از زبان مصطفی نامی نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره را در کودکی بر دوش گرفتم زنی عبور کرد به او نگاه کردم آن حضرت فرمود بی‌شرعی مکن مع انه چشم مبارکش به طرف

۱ـ لحظه.

۲ـ دل تنگی.

دیگر بود.

(۵) ملا محمود کوکویی فرمود با کسی کاری داشتم به نـزدش بـروم به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض کردم بروم یا نـه فرمـود امـروز مـرو چون طفل بود به سخنش مبالات ننمودم رفتم تقدیر آنکـس از راه دیگـر رفته بود او را ندیدم.

(۶) خبر وفات سیّد شهاب‌الدین طالشی را آوردند فقیر را قم حاضـر بودم حضرت حسام‌الدین قدس سره کودک بود فرمود نمرده فی الواقـع نمـرده بود.

(۷) جمعی از ساوجبلاغی گفتند به زیارت حضـرت بهاءالـدین قدس سره آمدیم محمّد امین شَلْ که با ما بود گرگ خر او را زخم‌دار کرده بود و او گریه می‌کرد حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود چرا گریه مـی‌کنـی عـرض کرد قربان خودم لنگ و سقط هستم نمی‌توانم پیـاده راه بـروم و خـرم را گرگ زخمی کرده است فرمود نفت سفید بیار و به زخمش بمال انشـاالله خوب می‌شود عرض کردم چگونه نفت خوب می‌نماید زخمـش بسـیار است و به این زخم چگونه بر سـرش سـوار بشـوم آن حضـرت فرمـود سوارش بشو مترس به پیش همه خرهای رفیق‌هایت می‌افتد محمّد امـین دلشاد شد و نفت به او مالید و پنج باطمان توت خشک را هم بـر آن بـار کرد و بر سرش سوار شد چون به کوه گاوی رسـیدیم یـک دو خـر بـه پیش خر او افتاده بودند خطره کرده بود که آن حضرت فرمود خـر هـیچ کس پیش خر تو نمی‌افتد حالا افتـاده‌انـد در ایـن تفکـر خـرش افتـاد و برخاست پیش همه خرها سبقت نمود تـا سـاوبلاغ ندیـدیم خـری از او سبقت بگیرد.

(۸) ملا محمود کوکویی از زبان شیخ اولی بیاره‌ای نقـل نمـود کـه در

زمان حضرت بهاءالدین قُدِّسَ سِرُّه تیشه‌ی از قریه‌ی تویله خریدم حضرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّه کودک بود چون از دور او را دید فرمود شیخ اولی این تیشه نیمه‌اش حلال و نیمه‌اش حرام است چون تحقیق نمودم کشفش صحیح بود اتفاقی چنین در زمان حضرت سراج‌الدین قُدِّسَ سِرُّه واقع بوده که شخصی گوشت برای آن حضرت روانه کرده بود و در خانه پخته کرده بودند و به پیش آن حضرت نهاده پس از خوردن به آن حضرت عرض‌کرده بودندکه باقی را برای شیخ‌زادگان ببریم فرموده بود مبرید نیمه‌ی این گوشت حلال نیمه‌ی دیگرش حرام است من حلال را خوردم عرض کرده بودند چگونه نیمه‌ی حلال و نیمه‌ی حرام می‌شود فرموده بود این گوسفند مال دو کس بوده شریکی بی‌اذن شریکش گوسفند را کُشته چون تحقیق نموده بودند راست فرموده بود فقیر راقم در این امر خیلی اشکال داشتم که حضرت سراج‌الدین چگونه گوشت حلال و حرام با هم مخلوط شده را جدا فرموده تا که بعینه مسئله‌ی همچنین در کتاب شیخ شعرانی[1] دیدم که در این چیزها خدای تعالی به اولیاء قدرت می‌دهد.

بیت :

۱ـ شیخ شعرانی قُدِّسَ سِرُّه در منن کبری در صحیفه‌ی چهارصد و دو می‌فرماید که شیخ افضل‌الدین را دعوت کردند دیدند که آن شیخ طعام را بعضی به جانب یمین و بعضی به جانب یسار و بعضی را در قصعه می‌نهد گفتند چه می‌کنی فرمود این طعام حلال و حرام و منسوبه است همگی به یکدیگر مخلوط شده آنچه در قصعه است آن حلال است برای خوردن جدا نمودم و آنچه در پهلوی راست است مشبوه هست. و آنچه در طرف چپ است حرام است (قال الشعرانی قُدِّسَ سِرُّه فی هذا المحل فانظر هذا الامر العجیب کیف میز الله له ذالک بعد عجنه و اختلاطه).

در شــعاع شــمس فــی[1] را دیــده‌انــد
در تمــوز محــض دی[2] را دیــده‌انــد

(۹) جناب شیخ عبدالرحمن اربلی فرمود ملا یحیی پسرم را بـا خـود به خدمت حضرت بهاءالدین آوردم قلم تراشش را گم کـرده بـود عـاجز شد گفتم به خدمت حضرت شیخ علی برو اگر قلم تراش دیگر بـه شـما بدهد قبول مکن رفت و در خدمتش بسیار الحاح نمـود فرمـود در فـلان موضع در فلان راه شخصی او را یافته است مکتوبی فرستاد قلم تراش را باز آوردند.

(۱۰) فقی علی قریب العهد گفت حسام‌الدین قدس سره برای خوانـدن بـه ترجان تشریف آورد من خدمتش می‌کردم شخصـی بـه امـر خـالوی آن حضرت جوانو اسپی[3] او را برد فرمود جوانو را کـه بـرده عـرض کردنـد فلان شخص فرمود اگر من شیخ هستم چاره‌ی او را می‌کنم بسـیار طـول نکشید مصیبت‌های سخت بر سر آن شخص آمد زنش مرد اموالش همـه تلف شد تا که به او گفتم خانه خراب کار شـما ضـایع اسـت التجـا بـه خدمت آن حضرت ببر رفت توبه کرد کارش خوب شد.

(۱۱) حضرت بهاءالدین ساعتی به آن حضرت داد باز از او ستانید بـا شیخ جلال او را برای شخصی روانه فرمود فقیر حاضـر بـودم حضـرت حسام‌الدین قدس سره فرمود تا من راضی نشوم این ساعت را باز مـی‌آوردنـد[4] شیخ جلال ساعت را برد تقدیر آن شخص قبول نکرد باز آوردند.

۱ـ فی: سایه است.

۲ـ دی: اوّل زمستان است.

۳ـ کُرّه اسب

۴ـ حتی شیخ جلال ساوجبلاغی عرضش نمود که من می‌برم شما شجیع باش باز بیاور.

(۱۲) حضرت بهاءالدین قدس سره پوستی سنجاب برای شخصی فرستاد حضرت حسام‌الدین فرمود باز می‌آید آن را باز آوردند تا خودش آن را به کسی بخشید.

(۱۳) ملا عبدالوهاب گفت آرزو داشتم دست حضرت حسام‌الدین را ببوسم با وجود این که طفل بود در این اثنا تشریف آورد دستش را دراز فرمود زیارت کردم.

(۱۴) شخصی گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره کودک بود تخم‌مرغی را به دستش دادند فرمود این را نمی‌خواهم نجس است چون آن را شکستند خون در میانش بود.

(۱۵) ملا جسیم گفت در خدمت حضرت بهاءالدین قدس سره به ساوجبلاغ رفتم در راه فرمود ملا جسیم بعد از وفات حضرت سراج‌الدین قدس سره تابع که می‌شوی گفتم تابع شما می‌شوم فرمود جانشین حضرت سراج‌الدین من می‌شوم زیرا خودش فرموده و هم در این خصوص مکتوبی به من داده بیا عهد بکنیم عرض کردم خوب است دستم را گرفت و فرمود: «العَهْدُ بَیْنِی وَ بَینَکَ تَقَوی الله تعالی) و بر این عهد کس آگاه نبود بلکه گمان می‌برم حضرت حسام‌الدین متولّد نشده بود بعد از وفات حضرت بهاءالدین به خدمت آن حضرت آمدم عرض کردم قربان تا حال مرید نشده‌ام می‌خواهم مرید بشوم فرمود از آن وقت که با حضرت بهاءالدین قدس سره عهد کردی مرید ما شدی.

(۱۶) یکی نقل کرد که شخصی برای سفر از حضرت حسام‌الدین رخصت گرفت اذن نفرمود رفت در راه دستش شکسته شد.

(۱۷) ملا عبدالله دشه‌ای گفت با زن خود سخنی گفتم که هیچ کس بر آن مطلع نبود حضرت حسام‌الدین آن سخن را به تمامها برای من نقل

فرمود.

(۱۸) زن سیّد شهاب بر سر وضع حمل بود جواب فرستاد به حضرت حسام‌الدین عرض بکنند حملم مذکر بشود عرض کردند فرمود مؤنث است فی الواقع مؤنث بود بعده از فقیر هم سؤال فرمود که این نوع خبر شرعاً جایز است یا نه.

(۱۹) حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه به حجره‌ی فقیر تشریف آورد جناب حاجی شیخ شکرالله شیر و شکر به خدمتش فرستاد فرمود این شیر از کجا آورده‌اند نمی‌خورم چون تفتیش نمودیم خوب نبود بعده عرض نمودم که انسان بچّه چیز حلال و حرام را از یکدیگر جدا می‌کند فرمود این داخل ادراک است فقط رابطه کردن بر سر طعام خیلی مفید است.[1]

(۲۰) سیّد عبدالرحیم بوکانی به فقیر راقم گفت یک سال است چندان خطره‌ی کفر بر دلم غالب شده که بی‌آرام شده‌ام گفتم به حضرت حسام‌الدین عرض بکن گفت نمی‌توانم گفتم عریضه‌ای بنویس بعد از دو روز گفت عریضه‌ای نوشتم و جوابش نشان داد این بود (بسم الله یکی بینی و یکی دان و یکی گوی علّت خطرات تو رابطه‌ی غیر کردن است باید رابطه‌ی غیر مرشد را به کلّی فراموش بکنی انشاءالله خوب می‌شوی؛ بر صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست و السلام علی من اتبع الهدی) گفت همین که کاغذ آن حضرت را زیارت نمودم بیهوشی بر سرم عارض شد چون هوشیار شدم خطرات به کلّی از دلم نمانده بود گفتم مگر رابطه‌ی غیر را می‌کردی گفت رابطه‌ی جمیع مشایخ که در سلسله می‌خواندند می‌نمودم.

۱ـ یعنی ظلمت حرمت به برکت رابطه دفع می‌شود نه اینکه معاذالله تعالی حرام حلال می‌شود.

(۲۱) جناب سیّد عبدالکریم زنبیلی فرمود شخصی بسیار اذیت من داده بود خواستم در باطن ضرر به او برسانم حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه فرمود خالو چه خیال در سر داری فلان کس بسیار خدمت ما کرده است.

(۲۲) باز جناب سیّد گفت حرمم که خواهر حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه است تب و لرز داشت روزی او را سخت گرفته بود آن حضرت بر او رحم نمود فرمود به سر پدرم نمی‌گذارم دفعه‌ی دیگر تو را بگیرد فوراً خوب شد دیگر او را نگرفت.

(۲۳) باز آن جناب[1] گفت روزی حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه فرمود: خالو مژدگانی چه می‌دهی خدای تعالی پسری به شما عطا فرموده است عرض کردم چگونه می‌دانی روز ثانی هم چنین فرمود روز ثالث باز فرمود سخن دلم است مژدگانی چه می‌دهی همان روز مکتوب بشارت از زنبیل آمد.

(۲۴) ملایی که اذن نداده نامش را اظهار بکنم فرمود با زنی عاشق شدم و بسیار بی‌آرام گشتم به حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه عرض کردم اندکی متوجّه دلم شد فوراً عشقم زائل شد.

(۲۵) رفیق آن ملا به همان امر عاشق و مبتلا شد گفت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه امر فرمود فلان سنگ را بیار همین که سنگ را آوردم عشقم زائل شد.

(۲۶) ملا محمود کوکویی گفت از حضرت حسام‌الدین رخصت خواستم که به خانه‌ی خودم بروم درک نمودم به دل اذن نداد رفتم شب چندان بی‌آرام شدم تا صبح نخوابیدم چنان می‌دانستم جمیع دنیا

۱ـ جناب سیّد عبدالکریم زنبیلی.

خارستان است الا راهی نباشد که به خدمت آن حضرت می‌رسید لاعلاج باز عودت نمودم.

(۲۷) ملا محمّد کاکه عبدالله قریب به دوازده سال وسوسه‌ی بسیار داشت و گاهی دو ساعت تکبیر تحرم را نمی‌توانست بگوید چند دفعه به حضرت بهاءالدین قدس سره و به جناب حاجی شیخ احمد عرض نموده بود فایده‌ای نبخشیده بود گفت به حضرت حسام‌الدین عرض کردم گفتم قربان از دست وسوسه هلاکم، کمکی متوجّه قلبم شد اصلاً وسوسه‌ام نماند حتی اراده کردم به دلم بیاید دیگر نیامد.

(۲۸) باز ملا محمّد گفت به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض کردم که محبّت شما در دلم نیست همتی بفرما محبّت پیدا کنم چون از خدمتش جدا شدم فوراً محبّت آن حضرت چندان بر دلم غالب شد تا دو ماه مثل مجنون بی‌قرار بودم.

(۲۹) جناب شیخ عبدالرحمن قره‌داغی فرمود عبدالله بیگ جاف بسیار ناخوش بود از حیاتش مأیوس شدند التماس نمودند حضرت حسام‌الدین قدس سره تشریف برد از برکت و میمنت قدوم مبارکش ناخوشی او فوراً رفع شد و شفا یافت.

(۳۰) ملا محمّد از زبان خلیفه عبدالرحمن نقل نمود که وکیل جوانرود بعضی سخن به من گفت به حضرت حسام‌الدین عرض بکنم چون به خدمتش مشرف شدم هنوز به آن حضرت عرض نکرده بودم همگی را بیان نمود و فرمود : سبحان الله بعضی کس مشایخ را برای چه می‌خواهند.

(۳۱) ملا محمود دزده‌ای[1] گفت : مرید جناب حاجی شیخ احمد

۱ــ نام روستایی است (دزه).

شدم و در محبّت او بی‌قرار گشتم در مشغولی حضرت حسام‌الـدین قدس سره ظهور نمود فرمود این شمع را در این آب نصب بکن عرض کردم محال است فرمود محال نیست شمع را در آب نهادم نصب شـد فـوراً محبّـت جناب حاجی شیخ احمد از دلم زائل شد و رابطـه‌ی آن حضـرت چنـان بر سرم غالب شد هر چند او را نفـی نمـودم نرفـت بـا وجـود اینکـه آن حضرت را ندیده بلکه منکرش هم بودم جبراً مرا مرید خود فرمود.

(۳۲) احمد دزده‌ای گفت با رفیق خود بشط زاب زدیم او غرق شـد و من در زیر آب یا غوث یا شاه نقشبند یا حسام‌الدین مـی‌گفـتم نجـات یافتم همه کس گفتند این خارق العاده بود خیال کردم که از همـت کـدام از آن سه مشـایخ اسـت در خـواب دیـدم آن شـط بـه دسـت حضـرت حسام‌الدین قدس سره است غرق و نجات مردم به امر اوست.

(۳۳) حاجی داود برادر ملا حسن بالک گفت بـه مصـاحبه شخصـی مرید جناب شیخ عمر شدم و منکر حضرت حسام‌الدین قدس سره گشتم چون به خانه‌ی خود رفتم آن حضرت بـه خـوابم آمـد و کمنـدی بـه گـردنم انداخت و کشید بی‌اختیار به خدمتش رفتم وقتی کـه دسـت مبـارکش را بوسیدم فرمود برادر، خوب نبود زود آمـدی و فـلان واقعـه در خـاطرت هست چنین بود و فلان واقعه چنان شد و فـلان زنـت را مـی‌خـواهی و فلان زنت را نمی‌خواهی میـل داری سـرش را ایـن گونـه بینـدازم و بـه انگشت مبارکش اشاره به سر انداختنش نمود فرمود امسـال بـرف بسـیار می‌بارد و گرانی می‌شود باید کارت گنـدم جمـع کـردن باشـد و کشـف بسیار بیان فرمود فی الواقع همه صـحیح بـود و بـرف بسـیار باریـد و از لاجان گندم می‌خریدم دو طائفه با هم جنگ می‌کردند کس نمی‌توانسـت از آن راه گذر بکند میان ایشان رفتم هر چند تفنگ انداختند به من ضـرر

نرسید و چیزهای بسیار عجیبه از حضرت حسام‌الدین ﷷ دیده بود فقیر خوفاً للأطناب همه را ذکر ننمودم و اکنون حاجی داود مجذوب است و وردش این است علی دارم چه غم دارم.

(۳۴) ملا عبدالحکیم نشوری گفت در قریه‌ی پاوه می‌خواندم شب در حجره‌ی خود خواستم بخوابم سقف حجره شکافته شد نردبانی پایین آمد و نزدیک سینه‌ام شد و از بالای آن جوانی نازل شد اراده کردم برخیزم دستهای خود را بر بازویم گذاشت و سر خود را به میان سینه‌ام برد توجّهی فرمود بدنم گرم گشت چندان حرارتم غالب شد چند دفعه خود را به میان حوض بسیار سرد انداختم فایده نبخشید تا خلیفه عبدالرحمن آمد گفت آن جوان حضرت حسام‌الدین ﷷ بود توجّهی نمود آرام گرفتم چون به خدمتش مشرف شدم فی الواقع آن بود تتمه‌ی این را ملا فیض الله از زبان ملا عبدالحکیم نقل نمود که به دیدن این خارق هیچ عقیده به آن حضرت نداشتم حتی نمی‌خواستم او را ببینم با خود گفتم اگر این شیخ است مرا طلب می‌کند فوراً طلب فرمود و کشفی را بیان نمود و در میان ختم چشم باز نمودم دیدم کبوتری سبز بر سر آن حضرت نشسته برخواست و بر کتف راستش نشست و در وقت فجر دیدم از دروازه‌ی خانه‌ی آن حضرت روشنی پیدا شد که کوهها و باغ‌ها روشن گشتند گفتم به این زودی و در این تاریکی آفتاب در دروازه چگونه بیرون می‌آید چون تحقیق نمودم آن حضرت بود بدر آمده بود بی‌اختیار مرید او شدم تا مدّتی چنان بی‌آرام بودم که شبهای تاریک از پاوه به خانقاه می‌آمدم و در آن اوقات چند خوارق از آن حضرت مشاهده نمودم که در این مختصر نمی‌گنجد.

(۳۵) خلیفه عبدالکریم گفت به درد شکم مبتلا گشتم و از حیات

خود مأیوس شدم حضرت حسام‌الدین ﷺ تشریف آورد به چشم ظاهری دیدم، آزار مرا به توجّه انداخت فوراً خوب شدم.

(۳۶) باز خلیفه عبدالکریم گفت دختری را خواستگاری کرده بودم اراده کردم لباس برایش بگیرم حضرت حسام‌الدین ﷺ قبول نفرمود بسیار الحاح کردم که چرا مرخص نمی‌فرمایی فرمود چند روز دیگر می‌میرد پنج شش روز گذشت دختر مرد.

(۳۷) باز خلیفه عبدالکریم گفت در باغه کون کار می‌کردم چشمم به درد آمد به حضرت حسام‌الدین ﷺ عرض کردم فرمود نمی‌گذارم درد بکند فوراً خوب شد.

(۳۸) باز خلیفه عبدالکریم گفت شبی تاریک در خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ بودم از دور شبحی را دیدم فرمود این شخص جزام است فی الواقع چنین بود.

(۳۹) حضرت حسام‌الدین ﷺ به حجره‌ی فقیر تشریف آورد ضابطی غریب به خدمتش آمد فرمود نام پدرت ملا محمّد است عرض کرد بلی.

(۴۰) صوفی بابای هجیجی از زبان خواهرش نقل نمود به زیارت حضرت حسام‌الدین ﷺ آمدم نیم قران از مال شوهرم به اهل حرم دادم چون به خانه‌ی خودم آمدم شوهرم رنجیده که چرا بی اذن من مال مرا می‌بخشی وقتی به سر حوض رفتم دیدم چیزی به پشتم می‌افتد دست بردم دیدم بعینه همان نیم قران در پشتم بود آن را به شوهرم باز دادم.

(۴۱) جناب شیخ اسماعیل هجیجی فرمود حضرت سراج‌الدین ﷺ چهارصد توجّه زیادتر به من کرده بود چهار پنج از آنها بسیار عجایب بودند روزی حضرت حسام‌الدین میلی به من فرمود مقابل آن توجّه‌های عجایب حضرت سراج‌الدین ﷺ بود.

(۴۲) فقیر کاتب الحروف در خدمت حضرت حسام‌الدین بودم خری لاغر به سیروان[1] افتاد آن حضرت به قوه‌ی نظر خر را خلاص فرمود و از آب بیرون آورد.

(۴۳) فقیر در خدمتش تراویح می‌کردم هیچ حضور نداشتم بعد از تراویح در تفسیر جلالین سوره‌ی «أرأیت» را به فقیر نشان داد فرمود ماعون چیست چون تماشا کردم دانستم مرادش :

﴿ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ ﴾

است خجل شدم.

(۴۴) سیّد نظام بسیار ناخوش بود حضرت حسام‌الدین قدس سره شربت بنفشه برایش فرستاد قدح به لب رسیده شفا یافت و خوب شد.

(۴۵) ملا ابراهیم جزری گفت همین که در خدمت حضرت حسام‌الدین نشستم قلبم ذاکر شد.

(۴۶) ملا محمّد کاک عبدالله گفت از ایوان مسجد صدبار[2] پایین افتادم چنان پشتم به درد آمد دوازده روز قدرت نشستن نداشتم و از حیات خود مأیوس شدم ملا عبدالعزیز شقلا بادی خطره کرد که اینقدر استمداد از حضرت حسام‌الدین قدس سره می‌کنم فایده نمی‌بخشد این است که ملا محمّد مرید اوست می‌میرد در آن خطرات حضرت حسام‌الدین قدس سره را به خواب دیده فرموده بود ملا محمّد را بیاورید سَبیلی در دست داشت به آتش او را گرم می‌فرمود و بر پشتش می‌نهاد چون خواب را نقل نمود افاقه یافته بودم و از دیدن این خواب ملا عبدالعزیز مخلص

۱ـ نام شطی است از تەویلەی مبارکه قریب چهار ساعت دور است خیلی زورآور و خیلی مضر است. (مؤلف)

۲ـ صدبار: نام دهی است از توابع شهرستان بانه. از قدیم مرکز علم و دانش بوده است.

گشت و به مجرد رابطه‌ی آن حضرت صفوت و ادراکی زیاد برایش حاصل شد.

(۴۷) ملا احمد قرگه‌ای گفت برای مطلبی چند دفعه اراده کردم به حضرت حسام‌الدین ﷺ عرض بکنم ممکن نشد تا رفقایم مرخصی خواستند و عزم رفتن کردند وقتی که دست مبارکش را بوسیدم عرض نمودم در خصوص مطلبی چند بار خواستم عرض بکنم فرصت نبود فرمود از جهت دختر خودت است عرض کردم بلی فرمود او را به فلان بده به فلان مده فی الواقع هر چه در دلم بود همه را بیان فرمود.

(۴۸) باز ملا احمد گفت قریب سه سال مصیبت بر مصیبت بر سرم عارض می‌شد تا جناب شیخ عبدالرحمن و شیخ جلال به حضرت حسام‌الدین ﷺ عرض کردند فرموده بود چنان می‌دانم که دلم از او عاجز شده و سببش را برای ایشان بیان نموده بود مرا عفو فرمود آسوده گشتم و از دست مصائب خلاص شدم.

(۴۹) شیخ فضل الله آویهنگی فرمود حضرت حسام‌الدین ﷺ دعا برای مصروعی نوشت خوب شد.

(۵۰) جناب شیخ عبدالرحمن فرمود حضرت حسام‌الدین ﷺ دعا برای مصروعی فرستاد صحیح و سالم گشت.

(۵۱) فقیه سعید گفت برای حضرت حسام‌الدین ﷺ کار می‌کردم ناخوش شدم آن حضرت فرمود امید ما به شما بود تو هم ناخوش شدی چگونه می‌شود، فوراً خوب شدم.

(۵۲) یار احمد بیگ گفت خبر مرگ پسرم را آوردند دامن حضرت حسام‌الدین ﷺ را گرفتم فرمود عاجز مشو نمرده اکنون به هیئت هکذائیه در فلان موضع نشسته فی الواقع کشفش صحیح بود.

(۵۳) ملا ابراهیم گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود منتظر باش سیل می‌آید بسیار طول نکشید سیلی عظیم آمد فرمود هنوز مانده است باز آمد با وجود اینکه باران بسیار نباریده بود.

(۵۴) باز ملا ابراهیم‌گفت آرزوی چایی داشتم حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود دلت چایی می‌خواهد، امر کرد چای درست بکنند.

(۵۵) باز ملا ابراهیم گفت با شیخ مصطفی برزنجی نشسته بودم حضرت حسام‌الدین قدس سره از ما دور نشسته بود فرمود شیخ مصطفی ساعتت خوابیده است چون به ساعت خود نگاه کرد فی الواقع خوابیده بود گفت این تصرف محض است تا حال ساعتم نخوابیده است.

(۵۶) باز ملا ابراهیم به فقیر گفت نمی‌دانم به پسرم سحر کرده‌اند تا صبح گریه می‌کند گفتم امشب رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره بر سرش بکن اگر خوابیده مخلص بشو وگرنه منکرش باش صبح گفت به رابطه کردن خوابید.

(۵۷) باز ملا ابراهیم گفت زنی به دردی سخت گرفتار شد به او گفتم توبه کن نام حضرت حسام‌الدین را به بدی مبر خوب می‌شوی توبه کرد خوب شد.

(۵۸) ملا علاءالدین حفید ملا نذیر گفت در راه کرکوک نزدیک اَبیار نفت حضرت حسام‌الدین قدس سره را در میان جمعی دیدم به نزدش رفتم و با او گفتگو کردم فرمود به زیارت حضرت یونس علیه السلام می‌روم و در راه خبرش را از چند کس پرسیدم، گفتند او را ندیده‌ایم تا به قریه‌ی طویله باز آمدم برای پدرم نقل نمودم همه گفتند که حضرت حسام‌الدین به هیچ جا نرفته فقیر این را برای ملا ابراهیم نقل نمودم گفت خودم از علاءالدین تحقیق می‌کنم اگر راست شد مخلص می‌شوم چون تحقیق

نمود راست بود.

(۵۹) ملا ابراهیم گفت هر وقت که مخلص حضرت حسام‌الدین قدس سره بشوم احوالم خوب می‌شود چون اخلاص نمی‌ماند بد می‌شوم گفتم چرا دائماً مخلص نمی‌شوی گفت فراموش می‌کنم.

(۶۰) شیخ فتح الله گفت در چقل آباد حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود امشب در واقعه جمیع دندانم افتاده بودند تعبیرش این است بزرگی از ما متوفی می‌شود بسیار طول نکشید حرمش سیّدزاده که خادمة الفقرا بود وفات نمود.

(۶۱) ملا فیض الله سنندجی گفت مرید حضرت حسام‌الدین قدس سره شدم و یقین کامل به آن حضرت نداشتم و محبّتش در دلم نبود عرض کردم اندکی میل به فقیر عطا بفرما فرمود خدا بدهد چندان محبّتش غالب شد که بی‌قرار و بی‌آرام شدم و به قطبیتش بی‌اختیار جزم نمودم.

(۶۲) باز ملا فیض الله گفت روزی تقویمی در دست حضرت حسام‌الدین قدس سره بود با خود گفتم علم نجوم خوب است بعد از این باید در علم نجوم سعی زیاد بکنم اگر بد می‌بود حضرت شیخ به تقویم تماشا نمی‌کرد فوراً آن حضرت تقویم را انداخت و فرمود این تدقیقات فلاسفه به چه کار می‌آید خواندن علم نجوم به کلّی از دلم محو شد.

(۶۳) ملا حسن بالک گفت عادت داشتم که در وقت خفتن وضوء می‌گرفتم و شغل می‌کردم و بر آن شغل می‌خوابیدم مدّتی برای زنم این عادت را ترک نمودم و شب با او می‌خوابیدم و هیچ کس بر این اطلاع نداشت وقتی که از خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت طلبیدم که به ولایت خود بروم آن حضرت پنهاناً فرمود باید عادت خود را ترک نکنی و کالسابق با وضوء و شغل بخوابی.

(۶۴) منوچهر بواب گفت خبر آوردند که یار احمد بیگ نزدیک است بمیرد حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود به سر پدرم خوب می‌شود فی الواقع خوب شد.

(۶۵) فقه سعید به ناخوشی سخت مبتلا گشت فقیر و اهل خانقاه از حیاتش مأیوس شدیم حضرت حسام‌الدین قدس سره اندکی بر سرش توقف کرد فوراً خوب شد.

(۶۶) باز فقه سعید گفت چشمم تاریک شده بود به چوگان راه می‌رفتم زیر کفش حضرت حسام‌الدین قدس سره را بر آن مالیدم فوراً خوب شدم.

(۶۷) حاجی ملا احمد سلیمانی گفت چشمم تاریک گشت زیر کفش حضرت حسام‌الدین قدس سره را بران گذاشتم فوراً خوب شد.

(۶۸) باز فقه سعید گفت چشمم درد می‌کرد بسیار بی‌آرام بودم و آه و فغان می‌نمودم حضرت حسام‌الدین قدس سره گذر کرد و احوالم را پرسید دست مبارکش را بوسیدم و بر چشمم نهادم فوراً دردش ساکن شد.

(۶۹) خلیفه عبدالکریم گفت : سه سال در مقامی توقف کردم هر چند سعی می‌نمودم که از آن نجاتم بشود نمی‌شد به حضرت حسام‌الدین عرض کردم، فرمود : در ختم در مقابلم بنشین چون در مقابلش نشستم از آن مقام نجات یافتم و ترقّی کردم فقیر در آنجا حاضر بودم در نزد بعضی خلفاء این گونه تصرف خیلی بزرگ است.

(۷۰) خلیفه ملا علی اربلی گفت هشت سال بود هر گاه شغل زیاد می‌کردم گرهی مانند گلوله‌ی توپ در دل خود مشاهده می‌نمودم روزی کفش حضرت حسام‌الدین قدس سره را بوسیدم آن گره از دلم رفع شد.

(۷۱) جناب شیخ محمّد پسر شیخ محی‌الدین برزنجی فرمود اصلاً

عقیده به حضرت حسام‌الدین ﷺ نداشتم وقتی به خدمتش آمدم و نشستم از غیب آوازی به گوش راستم آمد گفتند آن کس که شما او را می‌طلبی این است او را بگیر و از او دست برمدار بعد از چند دقیقه آوازی دیگر آمد گفتند برخیز کسی که طالب فیض باشد باید به پا بایستد فوراً بر پا ایستادم و عقیده‌ام کامل گشت.

(۷۲) سیّد عبد الرحمن وتمیشی گفت مدّتی مدیده محبّت حضرت سراج‌الدین ﷺ را چنان داشتم گه زیارتش را چون حج اکبر می‌دانستم مخصوصاً به زیارت آن حضرت آمدم چون به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ رسیدم فوراً محبّت حضرت سراج‌الدین از دلم زائل شد و به محبّت حضرت حسام‌الدین ﷺ مبدّل گشت حتی خیال آن نداشتم که زیارتش را هم بکنم.

(۷۳) ملا عبدالله فرمود دو نظام به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ آمدند و زیارتش را کردند و رفتند عرض کردم این نظام چند صاحب قسوة است و به دست خود اشاره کردم و تعیین نمودم فرمود این شخص که تو می‌گویی مجذوب و داخل طریق می‌شود و چند دقیقه گذشت به جذبه کردن آمد و داخل طریق شد.

(۷۴) باز ملا عبدالله فرمود در خصوص ماده‌ای در خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ بسیار بی‌ادبی کردم فرمود اگر حق بر سر من داری خدا مرا بگیرد و الا خدا تو را بگیرد فوراً دلم مضطرب شد بعده خوابیدم چون بیدار شدم خطرات کفر به دلم غالب شد بی‌اختیار به گریه آمدم و به خدمت آن حضرت رفتم بگریستم از چشم مبارک آن حضرت هم آب آمد اندکی متوجّهم شد خطرات را از دلم رفع نمود خوب شدم.

(۷۵) منوچهر بواب گفت حضرت حسام‌الدین ﷺ فرمود فلان

مریض چگونه است عرض کردم خوب است فرمود از عمرش چند روزی مانده است بعد از چند روز آن مریض مرد.

(۷۶) ملا حسین حمامیانی گفت به خدمت جناب شیخ عمر رفتم و عرض کردم دلم به مرشدی تعلّق نمی‌گیرد دستم را گرفت و سر مرا بر سر زانوی خودش نهاد و متوجّهم گشت دیدم حضرت حسام‌الدین ﷿ ظهور کرد در بین من و او حائل گردید نگذاشت ذرّه‌ای برکت از جانبش بیاید به مجرد این خارق مخلص آن حضرت شدم و به خدمتش آمدم و داخل طریق شدم.

(۷۷) خلیفه محمّد اربلی گفت عارف أفندی بسیار الحاح نمود که دعای از حضرت حسام‌الدین ﷿ برایش بگیرم بلکه از میمنت دعای آن حضرت خدای تعالی پسری به او کرامت فرماید به آن حضرت عرض کردم دعا را نوشت و فرمود این دعا را بگردن پسرش بیاویز عرض کردم وقتی که آمدم ولدش نبود فرمود ببر دخل مکن چون دعا را بردم پسرش به ولد آمده بود.

(۷۸) ملا عبدالرحمن بانه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷿ آمد فقیر اوصاف آن حضرت را برایش بیان نمودم گفت به این سخن‌های شما باور دارم ولی تا خودم تصرفی نبینم مریدش نمی‌شوم روزی آمد رنگش مبدّل شده بود گفت به خدمت آن حضرت رسیدم دستم را گرفت خوف و دهشتی زیاد بر سرم عارض شد نزدیک بود دلم بیرون برود معتقد و مریدش گشتم.

[(۷۹) شخصی وتمیشی که رخصت نداد نامش را ببرم گفت جمعی خوارق العادة حضرت حسام‌الدین ﷿ را بیان می‌کردند نوعی استهزاء به دلم آمد در همان جا خوابی بر سرم عارض شد چهار پنج کس را

دیدم آمدند مرا گرفتند و چوب‌کاری کردند فریاد و فغان کـردم حتـی آن جماعت آواز مرا شنیدند چون بیدار شدم توبه و استغفار نمودم.]

(۸۰) سـیّد عبـدالخالق لله گفـت خواسـتم بـه سـفر بـروم حضـرت حسام‌الدین قدس سره فرمود مرو در دل خود گفتم باید بروم و امر آن حضرت را نشنوم فوراً ناخوش شدم هر چند معالجه کردند فایده نبخشید به یقین دانستم که از تصرف آن حضرت بوده به خدمتش رفتم و تضـرع نمـودم فرمود خوب می‌شوی فوراً خوب شدم.

(۸۱) باز سیّد عبدالخالق گفت آزاری داشتم کـه حـسّ و حرکـت در بدنم نمانده بود به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض کـردم فرمـود روغـن جوز را بر بدنت بمال خوب می‌شوی روغن جوز را به بدنم مالیدم فـوراً خوب شدم.

(۸۲) سیّد محمّد امین گفت ملایی به حضرت حسام‌الدین قدس سره دشنام داد فوراً دیوانه شد فقیر کاتب الحروف او را دیدم به خدمت آن حضرت آمد فایده نبخشید و به همان حالت باز رفت.

(۸۳) سیّد عبدالخالق از زبان محمّد امین سرکار چقل آباد نقـل نمـود کـه شخصـی از طائفـه‌ی سـدانی[1] مـی‌خواسـت درخـت بیـد حضـرت حسام‌الدین قدس سره را ببرّد گفتم مال آن حضـرت را مبـرّ قبـول نکـرد آن را برّید و برد صبح همان شخص آمد دست و پایم را بوسید و گفت امشب تا صبح خوک شده بودم.

(۸۴) سیّد عبدالخالق از زبان شیخ قادر نقـل نمـود کـه کـردی شـهر زوری بعضی مرزه‌ی[2] حضرت حسام‌الدین قدس سره را برّیـد و بـرد و بـه آدم

۱ـ سدانی قبیله است از عشیرت جاف.

۲ـ مرزه چلتوک (برنج) تازه رسیده است.

آن حضرت دشنام داد چون به جای خود باز رفت آتش به خانه‌اش افتـاد جمیع اسبابش بسوخت.

(۸۵) عبدالعظیم سنندجی که قدیم آدم[1] حضرت بهاءالدین و حضرت حسام‌الدین قدس سرهما بود و مال بسیار جمع نموده بـود دسـت از خـدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره باز کشید و به خدمت جناب شیخ عمـر رفـت ده روزی گذشت قریب بیست گاوش مردند و یکدفعه آتش به خانـه‌اش افتاد و اسبابش همگی سـوخت و زن و پسـرش مردنـد خـودش تنهـا و عریان ماند همه کس دانست کـه از تصـرّف آن حضـرت بـوده بـاز بـه خدمتش آمد.

(۸۶) سیّد عبـدالخالق از زبـان محمـود نقـل نمـود کـه شخصـی بـه حضرت حسام‌الدین قدس سره دشنام داد و من دشنام را به آن حضرت عرض کردم پنج و شش روزی‌گذشت آن شخص را با پسرش کشتند.

(۸۷) سیّد عبدالخالق از زبان جمعی نقل نمود که در مجلس مصـطفی سلطان هورامی کسی غیبت حضرت حسام‌الـدین قدس سره کـرد فـوراً بـادی سخت از او صادر شد از خجلت مجلس را بجا گذاشت و بیـرون رفـت هر چند سعی کردند باز نیامد.

(۸۸) سیّد عبدالخالق و منوچهر گفتند شش هفت کس بـودیم سـعی نمودیم که مادیان[2] حضرت حسام‌الدین قدس سره را نعل بکنیم ممکن نشد تـا که آن حضرت تشریف آورد فوراً مادیان ایستاد و هیچ حرکت نکـرد بـه آسانی آن را نعل کردیم.

(۸۹) عبدالکریم گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود مادیان خجـی

۱ـ خدمتکار.

۲ـ کره اسب.

امسال و سالی دیگر ولدش نر می‌باشد سال سوم احتمال دارد ماده بشودفقیر هر دو ولدش را دیدم نر بودند سال سوم ماده شد و حالا باقی است.

(۹۰) شیخ مصطفی گفت سه ماه بود چشمم درد می‌کرد حضرت حسام‌الدین قدس سره را در خواب دیدم فوراً خوب شد.

(۹۱) باز شیخ مصطفی از زبان ملا علی نقل نمود که به مجرد دیدن حضرت حسام‌الدین قدس سره جمیع اعضایم ذاکر شد.

(۹۲) حاجی ملا احمد سلیمانی گفت احتلام شدم و هوا به درجه‌ی سرد بود که کس طاقت نداشت به حوض برود از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد نمودم در میان حوض رفتم آبش مانند آب حمام گرم بود حتی ایستادم و تجربه کردم چون آب حمام به دستم می‌آمد بی‌زحمت غسل کردم.

(۹۳) ملا عبدالله دشه‌ای فرمود دخترم به علّتی مبتلا شده بود که نجاتش ظاهراً محال بود زیرا که چند کودک به همان علّت مرده بودند حضرت حسام‌الدین قدس سره با خود مرا به سلیمانیه برد از جهت آن کودک بسیار عاجز بودم روزی آن حضرت فرمود چرا اینقدر عاجز هستی عرض کردم از جهت دخترم عاجزم یقین دانم می‌میرد فرمود مترس او را به ضمن خود گرفتم نمی‌گذارم بمیرد خوب باور نکردم در قریه‌ی خوشیار فرمود امشب قضای در صورت حیوانی دیدم بر سر دخترت آمد که او را بکشد گفتم چه می‌کنی من ضامن این کودک هستم گفت من ضامن شما نیستم من مأمور خدا هستم باید او را بکشم متوجّهش شدم او را از سرش رفع نمودم و بر سر شخصی از جیران شما که صورتش چنین است افتاد و او را کشت چون به منزل خود بازگشتم فی

الواقع در همان ساعت آن شخص مرده و دخترم خوب شده بود.

(۹۴) باز ملا عبدالله فرمود حضرت حسام‌الدین قدس سره مکتوبی فرستاد که دو دفعه مصیبت بر سر دخترت آمد او را بکشد نگذاشتم بمیرد فی الواقع دو دفعه دخترم ناخوش گشت و به حالت نزع رسید باز خوب شد.

(۹۵) استاد حسن صبّاغ گفت زیر جامه‌ی برای زنی که کودکی با خود آورده بود رنگ کردم کودکی مانند آن کودک از پیش دکانم گذشت به شاگردم گفتم زیر جامه را به او تسلیم نمودم بعد از چند روز همان زن آمد زیر جامه را طلبید گفتم آن را به کودکی که با شما بود تسلیم نمودم گفت کودک من نبوده آخر الامر چند روزی مهلت از او گرفتم هر چند جستجو کردم فایده نبخشید و هر چند استمداد از مشایخ نمودم به جایی نرسید تا روزی بسیار از حضرت حسام‌الدین قدس سره همّت خواستم خوابیدم در خواب فرمود زیر جامه در خانه‌ی هیبته است بیدار شدم به آنجا رفتم آن را باز آوردم و به صاحبش تسلیم نمودم.

(۹۶) باز استاد حسن گفت خبر از پسرم نداشتم از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد نمودم آن حضرت به خوابم آمد فرمود پسرت در سلیمانیه محبوس است چون باز آمد گفت محبوس بودم.

(۹۷) شیخ نعمت الله گفت به ناخوشی سخت مبتلا شدم و همه کس از حیاتم مأیوس گشتند حضرت حسام‌الدین قدس سره تشریف آورد بسیار تضرّع و زاری کردم که همت بفرماید خوب بشوم فرمود مترس والله این دفعه نمی‌گذارم بمیری بعد از چند روز به حالت نزع رسیدم و چهار ملائکه مقربین را دیدم روحم را کشیدند و تا سینه‌ام آوردند به آنها عرض کردم که عادت چنین است حضرت عزرائیل تنها روح بنی‌آدم

می‌ستاند شماها به چهار کس روح مرا مـی‌کشـید فرمودنـد هـر عـالمی منتهی بشود به سبب شرافت علم اگرچه عامل نباشد و کـل مشـایخ چـه کامل و چه ناکامل باشد به چهار ملائکه می‌آییم و روح او را می‌کشیم در آن اثنا حضرت قابض فرمود رخصت نیست روحش را بکشـیم رفتنـد و روحم چون پفی بانبانه‌ی بکنند به جای خود رفت و خـوب شـدم فقیـر کاتب الحروف حاضر بودم به خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره آمـد عرض کرد قربان این حیاتم از تو می‌دانم.

(۹۸) خلیفه محمّد رشید گفت در باغه کون حضرت حسام‌الدین قدس سره بعد از مراقبه فرمود عزه[۱] در کجا اسـت؟ عرضـش کـردم نیامـده اسـت، فرمود نمی‌شود تقدیر همان ساعت مرقوم عزه نام از راه آمد آن حضـرت فرمود : عزه حالا به خدمت حضرت غوث گیلانـی قدس سره رسـیدم فرمـود چرا قبول می‌کنی عزه مرید مرا اذیت بکنـد؛ عـرض کـرد قربـان راسـت می‌فرماید مدّتی است با درویش قادری در خصوص مادیـانی دعـوا دارم حق به طرف اوست او را اذیت داده‌ام و حالا از دستش شـکایت کـرده‌ام به امر آن حضرت توبه کرد که باری دیگر اذیتش نکند و مادیان را بـه او تسلیم نمود.

(۹۹) جناب سیّد نظام فرمود سیّد شهاب طالشی مکتوبی بـه خـدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره فرستاد که ناخوش هستم همـت بفرمـا خـوب بشوم آن حضرت فرمود نمی‌دانم در کجا قبر برای سـیّد شـهاب حاضـر بکنیم دو سه روز گذشت وفات نمود.

(۱۰۰) خلیفه عبدالکریم گفت شخصی در خانقاه مرحوم سیّد بایزیـد بسیار بی‌ادبی نمود به حضرت حسام‌الدین قدس سره عـرض کـردم قربـان تـا

۱ـ مخفف عبدالعزیز است.

حال هیچ کس در اینجا چنین بی‌ادبی ننموده اگر دچار مصیبتی نشود تا قیامت آن خاندان[1] بی‌حرمت می‌شود فرمود چند روزی صبر بکن بسیار نگذشت آن شخص را از منصب خود عزل کردند و هفت هزار قران جریمه از او گرفتند.

(۱۰۱) شیخ عبدالله الاصم گفت شبی صدایی به گوشم آمد به زن خود گفتم این صدا چه بود گفت تو هم شنیدی الآن در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم و صورت مبارکش را تعریف نمود فی الواقع راست نمود و در آن خواب اهل ده می‌گفتند که آن حضرت توت برای شیخ عبدالله کرّه فرستاده تو هم باور نمی‌کردی و آن حضرت به طرف خانه‌ی ما آمد و تفنگی مانند تفنگ کودکان که از نی می‌سازند در دستش بود فرمود این تفنگ را می‌زنم تا همه کس بدانندکه دو طنار توت برای شیخ عبدالله فرستاده‌ام این صدایی که تو شنیدی صدای تفنگ حضرت شیخ بود.

(۱۰۲) شیخ بابای طالشی و چند کسان دیگر گفتند که در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره پیش جوی آب را می‌گرفتیم و آب بسیار بود و بند را در ربود و هیچ کس باور نمی‌کرد که دیگر درست بشود و آن حضرت بیل را بر آن گذاشت دیگر آب آن را نبرد و درست شد.

(۱۰۳) باز گفتند وقتی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره از شهر زور برگشتم شب به میان باغ‌ها افتادیم از جمال طلعت آن حضرت راه روشن می‌شد هر وقت از آن حضرت دور می‌بودیم باز راه تاریک می‌شد.

(۱۰۴) خلیفه محمّد رشید گفت به خدمت شیخ عمر آمدم که مرید

۱ـ خانواده.

او بشوم آن جناب وعده فرمود که تا چندی دیگر تو را به مقصود می‌رسانم دو شب در خدمتش ماندم شب سوم در میان ختم دیدم حضرت حسام‌الدین قدس سره مثل ملائکه می‌پرد و آمد بر سر دیوار خانقاه نشست فرمود از اینجا برخیز بی‌اختیار بیرون شدم و به خدمتش آمدم و مریدش گشتم.

(۱۰۵) باز خلیفه محمّد رشید گفت وقتی که داخل طریق نشده بودم به مفاد :

مصراع:

بس طور عجب لازم ایام شبابست

دائماً با توله و تازی شکار می‌کردم شبی در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود شما خلیفه‌ی ما می‌شوی بعد از چند سال توبه کردم و در خدمتش داخل طریقه شدم و خلیفه گشتم.

(۱۰۶) استاد محمّد سراج گفت با جمعی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره ایستاده بودیم شخصی از یکی دیگر دین خود را ادّعا می‌کرد و از جهت دین خر مدیون را برده بود و مدیون سوگند می‌خورد که این خر مال من نیست امانت است آن حضرت فرمود مگر مال زن شما نیست او مرده برای شما مانده است آن کس اقرار به آن کرد.

(۱۰۷) اسحق طویله‌ای گفت بعضی کور در میان دستمال کرده و در زیر عبای خود نهاده بودم و کس اطلاع به آن نداشت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردم فرمود کور آورده‌ای عرض کردم بلی و یقین دارم که شیخ هستی. تا این وقت که هزار و سیصد و هفت و نهم ماه محرّم الحرام است اینقدر خوارق آن حضرت جمع نمودم و بعد از این انشاءالله تعالی اگر موّفق شدم هر چه به صحت رسانیدم عرض می‌نمایم.

(۱۰۸) محمّد پسر کدخدا رستم شهر زوری گفت به علّت زحیر مبتلا شدم و سه سال طول کشید و چهل شب خوابم رفع شد و شبی به شماره سیصد بار عمل کردم و همه کس از حیاتم یأس حاصل کردند و در آن شب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود به ناشتا رّب انار بعده چای حیل بخور خوب می‌شوی به عمل آوردم در همان روز خوب شدم و تا حال به چند کس این دوای حضرت شیخ را نشان داده‌ام استعمال نموده‌اند خوب شده‌اند.

(۱۰۹) قادر بیگ مُکری گفت چهار سال به علّتی سخت مبتلا گشتم و حکما در علاجش عاجز ماندند شبی در خواب به خدمت شخصی رسیدم به خادمش امر کرد که برایش گوشت بچّه آهو را کباب بکند بعد از خوردن کباب امر کرد پیاله‌ی شراب به او بدهد در دل خود گفتم این شخص که از سیمایش آثار ولایت نمایان است چگونه شراب می‌خورد فوراً فرمود این نه شرابی است که شما می‌خوری امر کرد خادمش پیاله‌ی شراب به من داد چون نوشیدم چنان دانستم آن علّتم به کلّی رفع شد فرمود من می‌روم و خالی بر پشت ابروی خود نشان داد فرمود این علامت من است چون بیدار شدم آن علّتم به کلّی رفع شده بود باز عودت ننمود و این خواب را برای چند کس نقل نمودم شخصی فرمود آن ذات که تو تعریفش می‌کنی حسام‌الدین قدس سرّه بوده چون به خدمتش آمدم و در خدمتش ایستادم و تماشایش کردم فی الواقع آن شخص بود که در واقعه به خدمتش رسیده بودم ولی خال پشت ابرویش نمایان نبود تعجّب کردم که چرا خالش ظاهر نیست و در این خطره بودم آن حضرت به من تماشا کرد و عمامه‌اش بالا کشید و آن خال را به من نشان فرمود.

(۱۱۰) جناب سیّد سعید مکری از زبان جناب شیخ محمّد کاژاوی رحمه‌الله نقل نمود که در سینه‌ام زخم «تیراوه»[۱] به ظهور آمد و مدت مدیده بود که اطبا معالجه می‌کردند هیچ فایده‌ای نبود شبی در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم سینه‌ام را به سینه‌ی مبارک خود چسپانید فوراً خوب شدم و از علّت تیراوه نجات یافتم.

(۱۱۱) سیّد عبدالقادر ساوجبلاغی از زبان شیخ عبدالکریم نقل نمود که علّت صرع داشتم شبی در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم مرا گرفت و به حوض انداخت فوراً خوب شدم.

(۱۱۲) باز سیّد عبدالقادر گفت در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود بیا تا به شارویران[۲] برویم عرض کردم نمی‌آیم تقدیر بعد از دیدن این واقعه تا قریب به شارویران جمعی بسیار داخل طریق شدند بعد از پنج شش ماه چون به خدمت آن حضرت آمدم فرمود به فکرت می‌آید آن شب به نزدت آمدم که به شارویران برویم با من نیامدی.

(۱۱۳) حاجی محمّد ساوجبلاغی از زبان سیّد عبدالله خراسانی نقل نمود که به علّت سخت مبتلا گشتم هر چند حکما سعی نمودند علاج نکردند و علّتم طول کشید تا گفتند در ساوجبلاغ زن حکیمه هست او علاج می‌کند به دنبالش فرستادم هنوز نیامده بود به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود مگذار زن نامحرم معالجه‌ات بکند اناری به دستم داد فرمود این را بخور خوب می‌شوی انار را بشکست و چند دانه از آن خوردم فوراً خوب شدم.

۱ـ «تیراوه» مریضی صعب‌العلاج مانند سرطان امروز.

۲ـ منطقه‌ای در مهاباد است.

(۱۱۴) احمد صوفی مصطفاء سلیمانی نقل نمود که بر سر شخصی از اهالی بانه هزار قران داشتم خبر دادند که آن کس را در بانه حبس کرده‌اند اگر زود نروی پاره‌ات به دستت نمی‌افتد چون به بانه رفتم در اثنای راه بدین دو چشم ظاهری به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود آن شخص را حبس نکرده‌اند و حالا بر سر دکان خود نشسته است چون به شهر بانه رفتم فی الواقع آن شخص را حبس ننموده بودند و بر سر دکان خود نشسته بود.

(۱۱۵) جناب شیخ معروف فرمود بسیار ناخوش بودم به مجرد وصول مکتوب حضرت حسام‌الدین قدس سره که از قریه‌ی گلپ از جهت احوال‌پرسی ما روانه فرموده بود خوب شدم.

(۱۱۶) جناب شیخ عبدالغفور لونی فرمود از حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت طلبیدم که به ولایت خود بروم فرمود اگر باران ببارد هم می‌روی عرض کردم نمی‌روم چند ساعت گذشت باران و برف فراوان بارید.

(۱۱۷) باز شیخ عبد الغفور فرمود از حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت طلبیدم که به سلیمانی بروم فرمود امروز مصلحت نیست بروی رخصت نفرمود بروم تقدیر آن روز عشیرت روغزادی در شهر زور غارت کرده بودند اگر آن روز رفته بودم مرا لخت می‌کردند.

(۱۱۸) باز شیخ عبدالغفور فرمود به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه آمدم اصلاً به او عقیده نداشتم هر چند خلفاء و خلق تعریف او کردند هیچ به دلم نچسپید و چند دفعه به خدمتش رسیدم هیچ فایده نبخشید روزی در خدمتش بودم امر فرمود پیاله‌ی چایی به من دادند کمکی از آن خوردم وجودم به جنبش و رعشه آمد هر چند سعی نمودم

که آرام بگیرم فایده نداشت دانستم که محضاً از تصرف اوست بلااختیار مخلص و مرید او شدم.

(۱۱۹) خلیفه ملا عبدالله کُنه‌فلوسی از زبان حسین عرب نقل نمود که دملی در گلویم به ظهور آمد خیلی مخوف بود و بسیار در مشقت بودم شبی در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود به دو شتر گلویت را خوب می‌کنم و نشتری به آن دمل زد از صدای نشتر بیدار شدم فوراً آن دمل وا شد بسیار جراحت و خون از او آمد خوب شدم ملا عبدالله گفت حسین عرب حالا دو شتر از اشتران خود جدا کرده اجرتش به صدقه‌ی آن حضرت به فقرا می‌دهد.

(۱۲۰) خلیفه عبدالکریم گفت یکی از آدمان[1] علی‌اکبر خان در خدمت حضرت حسام الدین قدس سره داخل طریق شد بعد از مدّتی باز آدم پسر علی‌اکبر خان شد و قمار می‌کرد شخص به او گفت اگر شیخ علی مصیبتی بر سر شما نیاورد مدّت الحیات نامش را نمی‌برم روزی آن آدم سوار اسب شده بود اسب او را به زمین انداخت بعده خود را بر سرش انداخت و چند بار می‌رفت باز می‌آمد خود را بر سر آن می‌انداخت تا که آن آدم را سقط و نقصان نمود.

(۱۲۱) حاجی محمّد ساوجبلاغی نقل نمود که در مشغولی به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود نقل سیّد عبدالله را چرا به تمامی برای علی افندی نقل ننموده‌ای عرض کردم قربان چه مانده است فرمود سیّد عبدالله از من هم سؤال کرد که این بهره از چه چیز به دستت افتاده است جوابش دادم که خدای عالمیان آنچه به حضرت سراج‌الدین و بهاءالدین کرم فرموده به من هم کرم فرموده و رتبه‌ی

۱ـ غلام، نوکر.

خودم زیاده‌تر حاجی محمّد نقل نمود چون تفکر کردم فی الواقع سیّد عبدالله برایم نقل نموده بود ولی نسیان نموده بودم فقیر عرض می‌کند نقل سیّد عبدالله در خارق صد و چهاردهم مسطور است.

(۱۲۲) میرزا حسین جاف گفت مدهٔ مدیده خطره‌ی کفر در دلم جا گرفته بود به مجرد عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره دفع شد باز عودت ننمود.

(۱۲۳) خلیفه رشید گفت خبر ناخوشی شخصی آوردند حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود اگر تا این ساعت نمرده است نمی‌میرد فقیر در آن ساعت در آن قریه بودم که آن نامزاج در آنجا بود و از آن محل که آن حضرت در آن جا بود سه فرسخ دور بود وفات کرد.

(۱۲۴) ملا محمّد علی سنندجی گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره تاجی به شخصی داد آن شخص عرض کرد چرا این تاج را به من می‌دهی آن حضرت خنده کرد یکی گفت البته خطره کرده‌ای اقرار نمود که بسیار دلم با این تاج متعلق بود.

(۱۲۵) خلیفه سلیمان جاف که یکی از خلفاء حضرت بهاءالدین قدس سرّه است و در وقت آن حضرت خیلی متمول بوده گفت بعد از وفات آن حضرت به جناب شیخ عمر[1] تمسک نمودم تدریجاً آن مال و دولتم هیچ نماند حالا محتاج یک بیچو هستم و قریب دو سال است علّتی بر سرم عارض شده بویی خبیث به بینیم می‌آید بعده بیهوش می‌شوم بعد از مدّتی عقلم بر سرم می‌آید و در ابتدا آمدن این علّت رابطه‌ی حضرت بهاءالدین و جناب شیخ عمر کرده‌ام هیچ مفید نبوده در این روزها رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم این علّت نیامده و

۱ـ حضرت شیخ عمر ضیاءالدین فرزند حضرت شیخ سراج‌الدین متوفی ۱۳۱۸ قمری.

حالا هر وقت که آن علّت مـی‌آیـد رابطـه‌ی آن حضـرت مـی‌کـنم رفـع می‌شود دیروز به آن حضرت عرض نمودم که من علّتـی دارم خندیـد و فرمود آخر میدانی به چه دفع می‌شود او را بگیر از او غافل مباش و ایـن خارق در سنه‌ی هزار و سیصد و هفت در آخر ماه صفر تحریر نمودم.

(۱۲۶) شیخ عبدالحکیم بوریدری گفت عرض حضرت حسـام‌الـدین قدس سرّه کردم که زنم حامله است همـت فرماینـد کـه مـذکر باشـد و نامش را هم معین بفرما فرمود عبدالکریم باشد عرض کردم پسری دیگـر عبدالکریم نام داشتم مرده است نامی دیگر بفرما فرمود عبدالله باشد چون به محل خود رفتم و زنم وضع حمل نمود مذکر بود نامش عبدالله نهـادم و حالا موجود است.

(۱۲۷) ملا محی‌الدین پایگلانی گفـت از حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره رخصت طلبیدم که به قریه‌ی خود بروم فرمود مرو عرض کـردم مـی‌روم فرمود تنها دو روز صبر بکن بعده میل داری برو میل داری بنشین عـرض کردم صبر نمی‌کنم رفتم بعد از دو روز در راه برفی عظـیم باریـد خیلـی اذیت و مشقت کشیدم و ناخوش سـخت گـرفتم و راه چهـار سـاعت از کثرت باریدن برف به دوازده روز رفتم.

(۱۲۸) سیّد مصطفی خانقاهی گفت به بیاره رفتم و در وقتـی کـه بـه رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره مشـغول بـودم در دل خـود گفـتم بـه رابطه‌ی جناب شیخ عمر مشغول بشوم بدانم تـأثیر آن چگونـه اسـت بـه رابطه‌اش مشغول شدم دیدم دستی آمد جناب شـیخ عمـر را دور کـرد و هم رعشه و لرزه‌ای به وجودم عارض شد ترسیدم که مجنون بشـوم زود به رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره مشغول شدم بحمـدالله آن رعشـه و لرزه از بدنم دفع شد خوب شدم فقیر عرض مـی‌کنـد کـه جمـاعتی بـر

صلاحت و راست‌گویی این سیّد مصطفی گواهی دادند حتی حضرت سراج‌الدین ﷺ به پدرش سیّد عبدالکریم فرموده بود که پسری خدا به تو اعطا می‌فرماید نامش مصطفی بنه صالح می‌شود.

(۱۲۹) صوفی عزیز قریب العهد گفت ناخوش شدم سه روز بود هیچ نخورده بودم به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ رفتم سر مرا بر زانوی خود نهاد فوراً خوب شدم.

(۱۳۰) صوفی طهماس گفت به قصد خواندن به قریه‌ی بیاره رفتم جناب شیخ عمر مرا تسلیم شخصی فرمود و او از من سؤال کرد که داخل طریق شده‌ای عرض کردم که در خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ داخل شده‌ام فرمود باید رابطه‌ی جناب شیخ عمر بکنی گفتم خوب است به مجرد این لفظ رعشه و لرزه‌ای به وجودم افتاد گفتم رابطه‌ی جناب شیخ عمر را نمی‌کنم از او جدا شدم به نزدیکی دیگر رفتم ماجرا را بیان نمودم گفت هیچ نیست یتحمل از سردی تو را لرزه گرفته باز پشیمان شدم اراده کردم که به رابطه‌ی جناب شیخ عمر مشغول بشوم فوراً المی به درونم افتاد چنان دانستم که جگر مرا پاره پاره می‌کنند زود به خدمت حضرت حسام الدین ﷺ آمدم و بسیار تضرّع و زاری کردم تا که خوب شدم.

(۱۳۱) احمد صوفی سلیمانی گفت خیلی قبض و ناراحت بودم جناب شیخ اسماعیل هجیجی مخصوص توجّهی کرد هیچ فایده نبخشید حضرت حسام‌الدین ﷺ بعضی از پسی خوان خود برایم روانه فرمود به مجرد خوردن آن خوب شدم حتی ملا محمّد فرمود قبل از آمدن آن طعام از صحبت احمد خیلی متأذّی بودم و بعد از خوردن آن به علّت ظهور کثرت برکت از صحبت او منتفع گشتم.

(۱۳۲) خلیفه محمّد اربلی گفت خیلی ناخوش بودم کدخدا آمد به مریدان نان بدهد رفتم دستش گرفتم نمی‌گذارم به احدی نان بدهی تا که ناخوشی مرا عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره نکنی و او رفت تا که عرض بکند به نزد من نرسیده بود که به کلّی خوب شدم.

(۱۳۳) فقیر کاتب الحروف عرض می‌کند که در سنه‌ی هزار و سیصد و هفت در هیجدهم ماه محرم الحرام در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره به شهر زور رفتم قریب به چهل روز در خدمتش ماندم در قریه‌ی «خوشیار» برای گندم و جو انبار درست می‌فرمود و در آن اثنا به شهر زور علّت وبا افتاد و یک دو بار فرمود مترس ماها محفوظ می‌شویم باری دیگر فرمود چرا می‌ترسی هر گاه به قریه‌ی خوشیار وبا افتاد آن وقت بترس دفعه‌ی دیگر فرمود خدا بکند مصیبتی دیگر نیاید این هیچ نیست تقدیر به قریه‌ی خوشیار نیفتاد با وجود اینکه به قریه‌ی زردیان افتاد که یک چارک ساعت از خوشیار دور است و ماها همگی سلامت بودیم و مریدان و منسوبان سلیمانی اغلبشان برای حفظ خودشان به خدمت آن حضرت عریضه نوشتند بحمدالله از همت آن حضرت همگی محفوظ گشتند حتی جواب مکتوب احمد حاجی عزیز را میرزا فتح الله نوشت و آن حضرت به خط مبارک خود بر بالای آن نوشته بود؛ **بیت** :

رو در صف بندگان ما باش و مترس
خاک در آستان ما باش و مترس

تقدیر بیست و هشتم ماه صفر فجائةً خبر وفات جناب حاجی شیخ احمد رحمه الله آوردند با محسوب و خلفاء به قریه‌ی طویله رفتیم ملامت و عجز بسیار بر سر آن حضرت عارض شد قریب به ماهی زیادتر دفع نشد و در اثنای عجزش قولاً و فعلاً حرکات چنین می‌کرد که باعث بد

عقیده‌ی مریدان می‌شد و اغلب وقت فقیر را به خدمت خود طلب می‌فرمود و گاه می‌فرمود این خلق چرا عقیده به من دارند من هیچ نیستم و من شیخ نیستم بعد از زوال آن عجز دفعه‌ای فرموده بود در واقعه دیدم که کاسن روستم زال به من دادند و دفعه‌ای در خدمتش بودم فقیر عرض کردم که مردم امین نمانده است که الیوم از اربیل مکتوب آمده که آن آدم امین و مرید که بر سر قریه‌ی خود روانه کرده بودی کلّی خیانت کرده است آن حضرت فرمود بعد از مدّتی آدم امین پیدا می‌شود عرض کردم چگونه فرمود خدای تبارک و تعالی مجددی روانه می‌فرماید و به شرافت آن طبیعت عالم مبدل می‌شود این گونه خیانت نمی‌کند ملا محمود کرکوکی در آن وقت حاضر بود گفت حضرت شیخ به من تماشا کرد و خندید مرادش این بودکه خودش مجدد می‌شود و از این بشارت عظمی خیلی خوشحال شدم شیخ محمّد قره داغی گفت در این سال[1] صوفی حسین که شخص صالح است در خواب به او گفته بودند که حضرت حسام‌الدین قدس سره در سنه‌ی هزار و سیصد و پانزده مجدد می‌شود.

۱ـ که در سنه‌ی هزار و سیصد و هفت است کاتب الحروف عرض می‌نماید که در سنه‌ی هزار و سیصد و هفده برادرزاده‌ام امین افندی که به اسلامبول رفته بود عودت نمود نقل کرد که در اسلامبول یکی از علماء که از اهل سودان و در مکه و مصر علم تحصیل کرده بود و نامش احمد طیب بود برای من نقل نمود که در طبقات شربین دیده‌ام ذکر می‌کند که در سنه‌ی هزار و سیصد و هفت قطب حسام‌الدین می‌شود و جای او جبل است و عمرش در آن وقت سی و دو سال است هر تعریفی‌که می‌کرد به حضرت شیخ‌حسام‌الدین قدس سره صادق بود در نزد کاتب این حساب تقریبی است زیرا تولد آن حضرت در ماه صفر در سنه‌ی هزارو دویست و هفتاد و هشت بوده در سنه‌ی هزار و سیصد و هفت عمر مبارکش بیست و نه سال می‌کند دو سال یا سالی فرق می‌کند.

(۱۳۴) شیخ عبدالحکیم بوریدری فرمود دندانم درد می‌کرد از شـدّت الم آن آرام نمی‌گرفتم رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سرّه را کردم بـا وجود اینکه طاقت رابطه کردن نداشتم فوری دفع شد.

(۱۳۵) ملا عبدالله دشه‌ای نقل نمود که از طائفه‌ای جنی یکی را دیـدم این قدر جمیله بود که بلااختیار عاشق وی شدم دفعه‌ی دیگر خودش بـه من نشان داد بار دیگر هم خودش پیش چشـمم مصـور شـد عشـقم بـه درجه‌ای رسـید کـه هـوش و عقـل مـرا بـه یـک دفعـه ربـود حضـرت حسام‌الدین قدس سره از من پرسید کـه چـرا ملـولی عـرض حـالات خـود را نمودم و گفتم بسیار می‌ترسم حتی از ایمان خود هم خـوف دارم فرمـود سهل است مترس به مجرد این فرمایش دفع شد بار دیگـر نیامـد خـوب شدم.

(۱۳۶) با جمعی برادران در خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره بـه احمد آباد و از آنجا به قریه‌ی گُلپ رفتیم از کثرت باران و ضیقت مکـان خیلی دل تنگ بودیم و آن حضرت اراده داشـت کـه بـه قریـه‌ی هلبچـه تشریف ببرد عرض کردم اگر بنده را با خود ببری خـوب اسـت والا بـه طویله می‌روم فرمود الآن می‌روی عرض کردم بلی سکوت فرمود وقتـی که اراده فرمود سوار بشود باز عرض نمودم کـه بیـایم یـا نـه فرمـود نیـا عرض کردم چرا فرمود ضیقتی می‌شود و به شـیخ عبـدالحکیم هـم امـر فرمود که نیاید بسیار توقع نموده بود که در خدمتش برود فرموده بـود در این سفر ضیقتی به درجه‌ای می‌شود که این ضیقت به نسـبت آن اعـراف می‌شود چون سوار شد لباس مشمع که بـرای بـاران مـی‌پوشـند پوشـید تعجّب نمودم که باران نیست و هـوا خـوش اسـت چـرا ایـن لبـاس را می‌پوشید و برای فقیر هم اراده کردند اسب زین بکنند که به طویله بـروم

ممانعت فرمود و از اینهم خیلی تعجّب کردم که خودش تشریف می‌برد و مرا هم منع می‌فرماید که به طویله بروم چون تشریف برد گفتم اسب را زین بکنند که طاقت ندارم در اینجا بمانم رفتند زین بکنندکه در این مدۀ قلیله تمی و ابری در هوا پیدا شد چون شب تاریک کس کسی را ندید و این قدر باران بارید که طاقت رفتن نداشتم بعد از عودت آن حضرت برادران تعریف ضیقت و مشقت آن سفر کردند میرزا فتح الله گفت در آن تم و تاریکی تنها مانده و راه را گم کرده بودم شخصی در پیش خودم دیدم آن حضرت بود فرمود بیا برویم تا راه را گم نکنی.

(۱۳۷) استاد سعید کرکوکی گفت زخم سودا در وجوم مدّتی پیدا شده بود و از این خصوص خیلی عاجز و تألم بودم عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم فرمود خوب می‌شود فوراً خوب شد باز عودت ننمود.

(۱۳۸) باز استاد مرقوم گفت خیلی مقروض بودم عرض آن حضرت نمودم فرمود تا چهار ماه از قرض خلاص می‌شوی و در انفاق مال مترس استاد مرقوم گفت تا چهار ماه نجات یافتم و زیادی هم ماند و حالا هر چند انفاق می‌کنم معطل نمی‌شوم.

(۱۳۹) مُلا حسین کَوْرِکْ نقل نمود که زنی شش سال بود مجنون گشته بود عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره نمودم که همّت بکنند خوب باشد و ولدی مذکر هم برایش بشود تعویذی نوشت به مجرد وصول آن خوب شد و خدای تبارک و تعالی ولدی مذکر به او هم کرم فرمود.

(۱۴۰) باز ملا حسین نقل نمود آغایی از آغوات کَوْرِکْ ناخوش بود مرا طلبید به نزدش رفتم روحانیت حضرت حسام‌الدین قدس سره حاضر شد فرمود این جُنُبْ است به او گفتم، رفت غسل کرد باز صبح بر سرش

رفتم روحانیت آن حضرت حاضر شد فرمود تا ضحی خوب می‌شود تا آن وقت خوب گشت.

(۱۴۱) باز ملا حسین کَورک نقل نمود که جراد[1] گندم و جو اطراف ما را خورده بود و بر سر گندم من خیلی افتاده بود از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد طلب نمودم فوراً برخواستند و هیچ ضرر نرسانیدند.

(۱۴۲) راقم الحروف پنج قریه با طاپو[2] در اراضی سنیه داشتم در دفتر خاقانیم یک قریه محرر بود آنکه محرر بود دادند و چهار قریه‌ی دیگر را از طرف حکومت ضبط نمودند حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود مترس می‌دهند سه دفعه به موصل رفتم و دو سال طول کشید و در نزد همه کس بودنش محال بود عقلاً هم می‌گفتند از طرف حکومت طالبند به فروش، حضرت روحی فداه منع می‌فرمود در مُدّه‌ی این دو سال چهار بار از بودنشان به کلّی یأس حاصل نمودم محضاً از همت آن حضرت در سنه‌ی هزار و سیصد و هشت اوّل ماه محرم از استانبول امر به دادن آن چهار قریه‌ی دیگر آمد و دادند حقیقةً این خارق العادتی بود که در نزد همه کس مسلّم بود که این محضاً از همت مشایخ بوده.

(۱۴۳) جناب شیخ عبدالرحمن قره‌داغی بعد از وفات حضرت بهاءالدین قدس سره مرید جناب شیخ عمر گشت تابع حضرت حسام‌الدین قدس سره نشد خلیفه عبدالکریم گفت در خدمت آن حضرت خیلی زاری کردم که همتی بفرما شیخ عبدالرحمن تابع تو باشد فرمود به اینجا می‌آید بعد از مدّتی شیخ عبدالرحمن آمد و تابع و مرید حضرت حسام‌الدین

۱ـ ملخ.

۲ـ یعنی با سند ثبتی.

قدس سره شد.

(۱۴۴) سیّد طه گفت با حضرت حسام‌الدین قدس سره در راه می‌رفتم و در دل خود تدبیر زن آوردن را می‌کردم آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود مولانا قدس سره فرموده است انسان برای یک سوراخ هزار سوراخ در دل خود می‌کند.

(۱۴۵) در سنه‌ی هزار و سیصد و هشت در ربیع الاول عازم خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره شدم در کرکوک هیجده روز از خوف همونـد قافله مُیسَّر نشد و در آنجا باران پَلَه نازل شد یک دو دفعه باران بارید باز زود هوا را خوش می‌کرد چون در قریه گلپ به خدمتش مشرف شدم فرمود زود به طویله برو و در خانقاه حجره‌ای برای زمستان خوب بکن این دفعه اگر باران ببارد بدین زودی خوش نمی‌کند چون به خانقاه آمدم حجره را در همان روز خوب نمودم فردا برف و باران نازل شد قریب ماهی طول کشید اغلب برف بارید حتی در وقت تحریر این خارق هوا خوش نشده ابری مطبق بود.

(۱۴۶) ملا جلال و ملا عبدالمنعم و ملا نذیر و ملا صلاح‌الدین که سه شخص اوّل پسر ملا نذیر طویله‌ی و آخر حفید او هستند به حج رفته بودند خبر آوردند که ملا عبدالمنعم به علّت وبا وفات کرده و ملا جلال از قافله پس مانده و ملا نذیر هم خیلی نامزاج است بلکه گفتند ملا نذیر با ملا صلاح‌الدین مفقود الخبراند در ماه جماذی الاوّل حضرت حسام‌الدین قدس سره به حجره‌ی راقم الحروف تشریف آورد فرمود ملا جلال با ملا عبدالمنعم را در یک جا دیدم و ملا نذیر خیلی متأذی بود بعد از چند روزی ملا نذیر با ملا صلاح‌الدین از حج آمدند و راقم الحروف به زیارتشان رفتم و خبر آنها سؤال نمودم گفتند ملا عبدالمنعم قریب به

مدینه‌ی منوره وفات کرد و ملا جلال از قافله پس مانده بود در مدینـه‌ی منوره مدّتی ماندیم آخر قافله‌ی مصر آمد خبر ملا جلال را تحقیق نمودم او هم قریب به مدینـه‌ی منـوره وفـات کـرده بـود و مـلا نـذیر بـا مـلا صلاح‌الدین خیلی اذیت کشیده بودند حتی گفت بعد از مدّتی از مدینه‌ی منوره به ینبوع و از آنجا به جده آمدیم به علّت ظهور وبا نگذاشتند سـوار کشتی بصره بشویم لاعلاج هر نوعی بود به کشتی انگلیس سـوار شـدیم به شهر بمبی آمدیم و از آنجا بعد از مدّتی بـه بغـداد آمـدیم و حکـایتی غریب کردند خواستم در اینجا ثبت نمایم ملا نذیر و ملا صلاح‌الدین هر دو در مقام شهادت گفتند در شهر بمبی در حوش[1] مسجدی درختـی در این چهار پنج سال سبز شده و هر دومان زیـارتش کـردیم در قامـت آن درخت به خط فصیح «لااله‌الاالله محمّد رسول‌الله» به قدرت نوشته بـود و خیلی تدقیق و تحقیق نمودیم تصـنّعی نبـود زیـرا در قـد آن درخـت در گوشت و پوست آن درخت دو سطر هر سطرش به قدر شبری از قامـت آن درخت به در آمده بود سطر اوّل «لا اله الا الله» و سـطر ثـانی «محمّـد رسول‌الله» بود حتی گفتند که بقرال انگلیس ایـن مـاده‌ی غریبـه را گفتـه بودند مأمور مخصوص روانه نموده بود که این دو سطر را[2] بتراشـند اگـر تصنّعی باشد محو می‌شود و اگر از طرف حق است باز ظـاهر مـی‌شـود تراشیده باز ظاهر شده بود و به سبب این ماده خیلی نفوس مسلمان شده

۱ـ حیاط.

۲ـ در سنه‌ی هزار و سیصد و چهاردهم ملا اکرام‌الدین بـا همشـیره‌زاده‌اش هـر دو در مقـام شهادت گفتند که دو بار حاضر بودیم که این خط را تراشیده‌اند باز بدر آمده است زیرا ایـن خط در گوشت درخت بود راقم الحروف بعد از یـک سـال ایـن مـاده را از حـاجی شـیث موصلی سؤال نمودم که تازه از شهر بمبی آمده بود او هم چنین گفت و فرمود صحیح است.

بودند الحمدلله علی دین الاسلام.

(۱۴۷) ملا عبدالوهاب کرکوکی گفت زنم مغشوش شده بود و شیاطینی به او مداخله کرده بودند او را به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه بردم در حرم قریب یک ماه ماند هر روز طلب می‌کرد که به خدمت آن حضرت برسد رخصت نمی‌داد روزی بلا طلب او آن حضرت او را طلبید امر کرده که علّت چیست به من بگو و او عرض کرده بوده که اینقدر می‌دانم چیزی چون مرغ خانگی در وجودم دوران می‌کند به مجرد عرض حال خود فوراً دفع شد باز عودت ننمود.

(۱۴۸) ملا محمّد نامی به خانقاه آمد منکر حضرت حسام‌الدین قدس سرّه بود راقم الحروف هر چند سعی کردم مخلص نشد گفت تا تصرف آن نبینم مخلص نمی‌شوم او را به خدمت آن حضرت بردم به مجرد وصولش مخلص شد و طلب تلقین طریقت از آن حضرت نمود شبی به ملا فتاح پایگلانی فرموده بود که ملا محمّد هندی را آواز بکن تا تلقینش بنمایم از او سؤال نمودیم که شما هندی هستی گفت بلی پدرم هندی بود ولی تولد من در ناحیه‌ی بالک بوده.

(۱۴۹) صوفی عزیز طویله‌ای نقل نمود که در قریه‌ی گلپ در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره عمل کردم به علّت تب و لرز مبتلا بودم بلا اذن او به قریه‌ی طویله آمدم پنج شش روز طول کشید آن حضرت تشریف آورد چون به خدمتش رسیدم فرمود چون که بلا اذن ما رفتی تب و لرزت به سیبرو مبدل بشود فرمایش آن حضرت راست گشت سه ماه به علّت سیبرو مبتلا گشتم چند دفعه عرضش می‌کردم همتی فرما تا خوش بشوم همه بار می‌فرمود صبر بکن تا شبی در خانقاه خفته بودم از نصف شب تجاوز کرده بود خواستم به خانه‌ی خود بروم در راه آن

حضرت ما را آواز فرمود و احوالم سؤال کرد عرض کردم خیلی ناخوش هستم فرمود رفع شده و می‌شود همان شب آن علّتم رفع شد بـار دیگـر مرا نگرفت.

(۱۵۰) جمعی گفتند کـه در خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره در قریه‌ی خوشیار بودیم و باران می‌بارید امر فرمـود کـه بـه قریـه‌ی گلـپ برویم عرض کردیم که حالا باران است بعد از باران می‌رویم فرمود بایـد که حالا برویم و باران نمی‌بارد چون به راه آمدیم تـا بـه گلـپ رسـیدیم باران نیامد.

(۱۵۱) ملا فتاح پایگلانی نقل نمود که بر سر هر دو چشمم تانه افتـاد خیلی عاجز بودم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمـدم و از جهـت چشمم خیلی ملول بودم آن حضرت فرمـود چـرا ملـول هسـتی مـاده را عرض کردم فرمود شما بر سر من حق داری انگشت مبارک را به آسـتین پیچید و بر سر چشمم مالید تانه را زائل گردانید.

(۱۵۲) خلیفه محمّد اربیلی گفت در خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سرّه بودم در آسمان بعضی ابر ظاهر شد آن حضرت فرمود با ایـن ابر ضرری کلّی هست بسیار طـول نکشـید تـرزه‌ای باریـد ثمـر درخـت «قَیسی و هَلُوژه»[1] را در قریه‌ی طویله به کلّی تلف کرد.

(۱۵۳) باز آن خلیفـه گفـت در خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره ایستاده بودم دو شخص به خدمتش آمدند عرض کردند که شرعی داریم شما شرع ما بکن آن حضرت فرمود اگر به من راضی هسـتند بـه سـخن من هر دو طرف راضی بشوند عرض نمودند که راضی می‌شـویم فرمـود بیان بکنید یکی عرض کرد که این شخص گوسفند و بز مـن را بـرده آن

۱ـ زردآلو و آلوچه.

حضرت فرمود شما چه می‌گویی عرض کرد که نبـرده‌ام خبـر نـدارم آن حضرت فرمود دروغ می‌گویی هر دو را برده‌ای و سر بریـده‌ای و بـا زن خود گوشت را پاره پاره کرده‌ای آن شخص به سرقت خود اقرار نمود.

(۱۵۴) کاکه محمّد شریف آبادی گفت شخصی به من تهمت قتل داد و چاره‌ام نماند به خدمت حضرت حسام‌الدین قـدس سـرّه آمـدم چنـد دفعه در این خصوص عرض کردم آخر الامر فرمود او را خدا بکشد یک ماه طول نکشد او را کشتند.

(۱۵۵) سیّد محمود پسر سیّد قاسم گیزملی گفت در خانقاه حضـرت حسام‌الدین قدس سره بیمـار شـدم و از حـرم آن حضـرت قـالی و دو بـرّه[1] و لحاف برایم آوردند تقدیر پنجاه مسافر آمدند یکی از خادمان آمـد بـرّه‌ای از آن دو برّه برای مسافر برد و مـن در دل خـود خیلـی عـاجز شـدم آن حضرت آدم فرستاده بود که نگذارند عاجز بشوم باز برّه را آوردند.

(۱۵۶) شیخ مؤمن نقل کرد که در هلبچه ختم می‌کردیم علـی افنـدی کاتب طابور دو سه دفعه به ختم آمد باز رفت حکمت این تردد را سـؤال نمودیم گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره در نزد محمود پاشـا نشسـته بـود چون به مسجد آمدم دیدم در وسط ختم نشسته باز به نزد محمـود پاشـا رفتم دیدم در نزد او نشسته است بلا توقف باز آمدم دیدم در وسط خـتم است سه بار بدین گونه تجربه نمودم و از این حال متحیر ماندم.

(۱۵۷) خلیفه محمّد هولیری از زبان سیّد محمّدامین چمچـه تـراش[2] نقل نمود که خیلی نامزاج شدم حضرت حسام‌الدین قدس سره برسـرم آمـد و حال مرا سؤال فرمود خیلی تضرّع کردم فرمود انشاءالله خوب می‌شـوی.

۱ـ گلیم.

۲ـ قاشق تراش: که در منطقه اورامان قدیم از قاشق چوبی استفاده می‌کردند.

چون آن حضرت تشریف برد فوراً خوب شدم.

[(۱۵۸) رستم بگ گفت قطار حضرت حسام‌الدین قدس سره را با حمه مراد بردیم از کوه هیزم بیاریم مرقوم حمه مراد سر خری را از دو جا شکسته نمود و جای آن زخم را به خاک گم نمود چون به خانقاه رسیدیم آن خر رفت سر خود را به گوش آن حضرت نهاد و آن حضرت فرمود این خر را که زده است و ما انکار نمودیم فرمود دروغ می‌گویید بیچاره شکایت می‌کند بعده مرقوم حمه مراد مدّتی مریض شد.]

(۱۵۹) باز رستم بگ نقل نمود که دیدم خری از قطار حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد سر خود را به گوش آن حضرت نهاد آن حضرت فرمود این خر آمده شکایت می‌کند می‌گوید قطارچی به ما خدمت نمی‌کنند و علف تمام به ما نمی‌دهند امر فرمود خدمتشان بکنند هم علف تمام به ایشان بدهند.

(۱۶۰) چشم شخصی در شهر اربل قریب بود کور بشود رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره را به او نشان دادم آن شخص گفت هر وقت که به رابطه‌ی آن حضرت مشغول می‌شوم دو دست می‌آید چشمم را خوب می‌کند چشمش خوب شد.

(۱۶۱) شخصی زنی را نکاح کرده و برده بود تقدیر ماده‌ای واقع شد حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود این زن برای این آدم نمی‌شود چندان طول نکشید آن زن از شوهر خود عاجز شد و شوهرش هر چند سعی کرد به نزدش نرفت پنج شش سال طول کشید آخر الامر شوهرش مرد.

(۱۶۲) شخصی آدمانِ حضرت حسام‌الدین قدس سره را خیلی زده و اهانت کرده بود برای آن حضرت نقل نمودند تقدیر همان شب آن شخص را

کُشتند.

(۱۶۳) شیخ فتح الله گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود شخصی از اقربای ما می‌میرد سؤال کردم کیست فرمود نمی‌گویم یک دو روز طول نکشید شیخ عبدالخالق کدخدا که یکی از خویشان آن حضرت بود نامزاج افتاد بعد از چند روز در سنه‌ی هزار و سیصد و هشت در هشتم ماه رجب روز سه‌شنبه وفات کرد.

(۱۶۴) خلیفه محمّد رشید نقل نمود که عموزاده‌ام ولی نام نسبت نقص به حضرت حسام‌الدین قدس سره داد خیلی عاجز شدم به او گفتم که دوچار بلایی می‌شوی بعد از چهار ساعت مجنون شد.

(۱۶۵) ذوالفقار نام «زردیانی» گفت پدرم صوفی حسین عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کرد که پسرم ذوالفقار و دخترم هر دو هیچ پسر ندارند آن حضرت فرمود امسال زن ذوالفقار و دخترت هر دو ولد مذکر می‌زایند ولی به پسر ذوالفقار مقید باشند ذوالفقار گفت در آن سال هردو مذکر زاییدند و زن من بعد از زاییدن مرد بعده دانستم که مراد آن حضرت از مقیّد بودن پسرم این بوده که والده‌اش می‌میرد.

(۱۶۶) باز ذوالفقار گفت حمه‌ی سیّد ویسی چند زن آورده بود که شاید ولدی مذکر نصیبش بشود تقدیر به غیر دختر نمی‌شد عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کرد فرمود امسال مذکر می‌شود آن سال پسرش بود.

(۱۶۷) باز ذوالفقار گفت صوفی احمد زردیانی عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کرد سه زن آوردم ولدی مذکرم نبوده است آن حضرت فرمود امسال می‌شود همان سال خدای تعالی پسری به او کرم فرمود.

(۱۶۸) باز ذوالفقار گفت ملا شاویس عرض حضرت حسام‌الدین

قدس سره کرد که ریشم سفید شده پسرم نبوده است آن حضرت فرمود این بهار می‌شود همان بهار ولدی مذکر خدای تعالی به او کرم فرمود.

(۱۶۹) عبدالله خیاط ساوجبلاغی گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم در راه به نهر عظیم زدم غرق شدم از حیات خود مأیوس گشتم استمداد از آن حضرت کردم این قدر دانم از کمرم گرفتند و مرا به ساحل انداختند چون به خدمتش آمدم فرمود در راه به پیشت آب نیامد.

(۱۷۰) ملا محی‌الدین گفت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه امر فرمود بر سر شیخ عبدالخالق تلقین بخوانم عرض کردم در حفظ ندارم و نسخه‌اش هم نبود آن حضرت فرمود باید از حفظ بخوانی و خودش اوّلش را خواند امتثالاً لامره چون خواندم تا آخر تلقین خواندم و هیچ خطا نکردم مع انه در حفظ نداشتم محضاً از همت و برکت آن حضرت بود زیرا مطلقاً در حفظم نبود.

(۱۷۱) ذوالفقار زردیانی که آدم حضرت حسام‌الدین قدس سره است گفت مرزه‌ی آن حضرت را پاس و حفظ می‌کردم مادیانی بود دائماً در مرزه زیان می‌کرد هر چند آن را بدر می‌کردم باز می‌آمد روزی گفتم یا حسام‌الدین بی‌طاقت شدم دفعه‌ی دیگر این مادیان را بدر نمی‌کنم دیدم آن مادیان فوراً افتاد و مرد.

(۱۷۲) باز ذوالفقار گفت دزدی بود مشهور گفت که آمدم مادیان شما را سرقت بکنم دیدم حضرت حسام‌الدین قدس سره در جنب آن مادیان ایستاده است صبر کردم تا که برود تا صبح ایستاده بود مأیوساً رفتم شب دوّم باز آمدم باز همین قرار ایستاده بود شب سوم باز آمدم باز به همین قرار دیدم تا صبح صبر گرفتم نرفت.

(۱۷۳) کاکه محمّد شریف آبادی گفت مدّتی بود خطره‌ی کفر در دلم بود عرض جناب حاجی شیخ احمد رحمه‌الله و جناب شیخ عمر کردم فایده نبخشید و بعضی علماء گفتند کلمه‌ی لااله‌الاالله را بسیار بگو گفتم باز فایده نبود اتفاقاً عرض حضرت حسام‌الدین قدس‌سره کردم فرمود دفع می‌شود فوراً زائل شد باری دیگر عودت ننمود.

(۱۷۴) جناب سیّد نظام گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس‌سره در خانه‌ی شیخ سعید شاطری مسافر بودم چند روزی در آنجا ماندیم آوازی سگی یک دو دفعه آمد آن حضرت فرمود سبحان‌الله این سگ می‌گوید شیخ سعید عن قریب وفات می‌کند بعد از چند ماه شیخ سعید وفات کرد.

(۱۷۵) شیخ فتاح از لسان برادرش شیخ عبدالله نقل کرد که در خوشیار در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس‌سره بودم عرضش نمودم که مکتوبی بنویس که شیخ فتاح بیاید آن حضرت فرمود امروز یا فردا می‌آید فردا شما آمدی.

(۱۷۶) میرزا عبدالله گفت در شهر زور خدمت اسب حضرت حسام‌الدین قدس‌سره می‌کردم روزی وقت ضحی آن حضرت سوار اسب شد به طرف چم[1] زَلَمْ تشریف برد و آمد فرمود میرزا عبدالله این اسب شکایت می‌کند می‌گوید این صبح به من جو نداده‌اند واقعاً هم چنین بود به امر آن حضرت من جو به او دادم.

(۱۷۷) محمّد بنّا پسر حاجی جانویس گفت در باغه کون برای حضرت حسام‌الدین قدس‌سره عمل می‌کردیم زخمی در بازویم بدر آمد بعضی گفتند اگر زود علاج نکنی خوف جذامی و گُلی دارد از عجز و

۱ـ رودخانه. و رودخانه زَلم در دشت شهر زور در کردستان عراق جاری است.

ملالت خفتم در واقعه به خدمت آن حضرت مشرف شدم فرمود مترس من حکیم شما هستم انگشت مبارکش بر سر آن زخم مالید چون بیدار شدم آن حضرت مرا طلبید به موافق واقعه فرمود محمّد بیا من حکیم شما هستم انگشت مبارکش بر سر آن زخم مالید فرمود مترس عمل بکن آن روز عمل کردم فردا آن زخم خشک و خوب گشت.

(۱۷۸) جناب حاجی عمر افندی اوروم ایلی که چند سال در مکه‌ی مکرمه مجاور و مدرس بوده و در علوم عقلی و نقلی مجاز شده به خصوصی از مکّه‌ی مکرمه برای سلوک به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد و برای فقیر کاتب الحروف نقل نمود که در واقعه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم در انگشت بنصرش[1] خاتمی بود فرمود این علامت قطبانیّت من است و خواص آن خاتم را هم بیان فرمود و آن انگشت مبارکش در پیش نظرم خیلی بزرگ آمده بعده توجّهی به من کرد و آداب طریق را تلقین فرمود و ولدی مذکر هم به من داد و حاجی عمر افندی گفت بعد از بیست روز زنم حامله گشت بلا اختیار در مکه‌ی مکرمه در نزد علماء و صلحا اظهار کردم که حضرت حسام‌الدین قدس سره به من ولدی مذکر عطا فرموده است این حمل زوجه‌ام مذکر می‌باشد علماء و مجاورین منتظر بودند که چه وقت زنم می‌زاید چون وضع حملش کرد مذکر بود نامش غلام علی نهادم و به سبب این خارق از مجاورین مکه و علماء و اهالی جماعتی مخلص حضرت حسام‌الدین قدس سره گشتند و برایم چنان ظاهر شد که این پسر از صلب آن حضرت بود به من کرم فرمود مومی الیه فرمود در نزد شخصی نقل نمودم که ظاهر این است این خارق قوی‌تر باشد از خارق حضرت غوث قدس سرّه که

۱ـ انگشت کوچک.

پدر شیخ محی‌الدین عربی قدس سرّه به خدمت حضـرت غـوث آمـد و طلب نمود که دعا بکند خدای تعالی بـه او ولـدی مـذکر عطـا بفرمایـد حضرت غوث فرمود در صلب من پسری هست و آن را به تو مـی‌دهـم بعده پشت خود را به پشت پدر شیخ محی‌الدین عربی ملتصـق فرمـود و داد در حقیقت شیخ محی‌الدین عربی قدس سره پسر حضرت غوث قدس سره است زیرا اعطای پسرم از غائبانه و برای آن حضـرت در حضـور بـوده و هـم مومی الیه فرمود در مکه‌ی مکرّمه در حـین تـدریس بخـاری شـریف در حدیثی چند الفاظ از حدیث اشکالم بود حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود این الفاظ از حدیث نیست و فـی الواقـع چـون بشـروح بخـاری چـون قَسطَلانی و غیره مطالعه نمـودم از حـدیث نبـود و هـم گفـت از کتـابی سطری دریده بود[1] و در نزد استاد خود رفتم که دریده را خوب بکند بـه علّت نبودن نسخه ندانستند چیست حضرت حسام‌الدین قدس سره در خـواب سطر این صحیفه و سطر صحیفه‌ی دیگـر را بـرایم نوشـت صـبح چـون بیدار شدم آن دو سطر در خیالم بود نوشتم و به اسـتاد خـود نشـان دادم حرف به حرف مطابق آمد.

(۱۷۹) جناب سیّد نظـام فرمـود حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره فرمـود ساعتی برایم می‌آورند در راه است بعد از آمدن ساعت ساعت خود به تو می‌دهم بعد از قریب به ماهی از مکه مکرمه شخصی آمد و ساعتی علـی وجه الهدیّه برای آن حضرت آورد.

(۱۸۰) حاجی ملا عبدالله اربلی فرمـود حـرمم بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره رفته عرض کرده بود که می‌گویند حاجی عبدالله در مکه وفات کرده است آن حضرت فرموده بود مترس نمرده حالا نـان خـورده

۱ـ پاره شده بود.

است اراده دارد چایی بخورد حاجی ملا عبدالله گفت چون تاریخ نقـل را ملاحظه کردم فی الواقع هم چنین بود.

(۱۸۱) جماعتی نقل نمودند که حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود صبح بارش می‌آید و کاتب الحروف در آنجا بودم که باران فـراوان آمـد و اوّل ربیع بود و هم خلق از عدم بارش خیلی مضطرب بودند.

(۱۸۲) شیخ حسن شاقلاوه‌یی گفت در دل خود گفتم اگـر حضـرت حسام‌الدین قدس سره شیخ است حالا برایم دوغ روانـه مـی‌فرمایـد زیـرا دلـم خیلی دوغ می‌خواست فوراً برایم فرسـتاد و فرمـوده بـود کـه فـلان دوغ می‌خواهد.

(۱۸۳) خلیفه اربلی گفت در خدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره بـه باغه کون رفتیم و آن حضرت اراده داشت کـوره‌ی آهـک بسـوزاند و آن کوره محتاج به صد عمله بود مع انه در خدمت آن حضرت یـک دو نفـر بودند و هم آنها کارگر نبودند خلیفه محمّـد گفـت عرضـش کـردم ایـن کوره بچّه گونه میسر می‌شود فرمـود متـرس ایـن قـدر جمعیـت جمـع می‌کنم که از او عاجز بشوی یک دو روز طول نکشید قریب به دویسـت نفر جمع شدند.

(۱۸۴) شیخ فرج الله فرمود فقی (فه‌قه) احمد سننجی[1] علّت صـرع[2] داشت و صرعش غایت درجه صعب بود به مجـرد اینکـه قصـیده‌ای در مدح حضرت حسام‌الدین قدس سره انشا کرد رفع شد باری دیگر نگرفت.

۱ـ اعجب الخوارق زیرا از شیخ معروف شنیدم و او از حضرت سراج‌الدین و او از حضـرت مولانا خالد قدس سره نقل کرده که قطب تنها مصروع را می‌تواند خوب بکند حضرت حسام‌الدین قدس سره از بیست متجاوز خوب کرده.

۲ـ یک نوع مریضی صعب‌العلاج است که حالت اغماء و بی‌هوشی به او دست می‌زند.

(۱۸۵) ملا لطف الله پاوه‌ای گفت در طهران در خصوص تخفیف خرج پاوه و سالیه‌ی من و بعضی علما از ناصرالدین شاه فرمان اخذ نمودیم یکی آن فرمان را دزدیده و به حسب عقل، بودنش محال بود هر روز ده بار یا حسام‌الدین گفتم یک دو روز نرفت آن فرمان را در جایی دیدم انداخته بودند او را برگرفتم.

(۱۸۶) حاجی محمّد گلالی گفت باری گران اتفاقاً بر دوش گرفتم و به علّت فتق مبتلا شدم خیلی عاجز و ملول گشتم حتی اراده داشتم که خود را بکشم از حضرت حسام‌الدین قدس سره به جان و دل استمداد نمودم بعد خوابی بر سرم عارض شد چنان دانستم که آن حضرت ریه و ششم را با عصای به درون شکمم برد و با سوزن آن جا را دوخت حتی صدای خیاط را شنیدم چون بیدار شدم خوب شده بودم و علّت فتق به کلّی نمانده بود حالا در آن محل اثر دوختن باقی است.

(۱۸۷) ملا قوام‌الدین طالشی گفت در ختم بیدار بودم دیدم که حضرت فخر عالم صلی الله علیه و سلم در این ختم نشسته در طرفش حضرت ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه و خلفاء ثلثه‌ی باقیه و سته‌ی عشره‌ی مبشره با باقی اصحاب نشسته‌اند و در طرف دیگرش حضرت سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین و حضرت حسام‌الدین قدس‌الله تعالی اسرارهم نشسته‌اند نوری سبز رنگ از سر رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتفع شده تا عرش رسیده و نوری سفید از سر حضرت حسام‌الدین مرتفع شده و این دو نور در آسمان با یکدیگر مخلوط شده است انبیاء کرام صلوات الله تعالی و سلامه علیهم در آن مجلس حاضر بودند و حضرت موسی «صلعم» کمکی قریب به فخر عالم صلی الله علیه و سلم نشسته است و هر چه اقطاب و ابدال بود همگی صف صف به پا ایستاده‌اند و دروازه‌ی آسمان واشده ملائکه‌ها همگی مثل ملخ

می‌پرند می‌آیند می‌روند.

(۱۸۸) خلیفه عبدالکریم پاوه‌ای گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره کودک بود در خدمتش برای تفرّج نمودن به باغ رفتم و آن حضرت را بر دوش گرفتم با وجود اینکه خیلی زور آورده بودم و قوّت تمام داشتم به قوه‌ی تصرف خود را اینقدر گران فرمود که نیم دقیقه طاقت نداشتم او را ببرم به ارض نهادم فرمود این بار هم مرا بر دوش کن او را بر دوش خود گرفتم این قدر سبک بود کأنّه پره کاهی بود.

(۱۸۹) ملا احمد پایگلان گفت خطره‌ی کفر در دل داشتم عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره نمودم همت فرمود رفع شد.

(۱۹۰) خلیفه محمّد اربلی از زبان شخصی نقل کرد که معاذالله تعالی در حق فخر عالم صلی الله علیه وسلم وسوسه‌ی کلّی داشتم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم به مجرد اینکه رخسار مبارکش را دیدم آن وسوسه و خیالات شیطانیه‌ام رفع شد.

(۱۹۱) جناب ملا اسماعیل سنندجی گفت به زیارت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم و به واسطه‌ی صحبت مخلصان خیلی محبّتم زیاد گردید اتفاقاً یک مجلس با شخصی نشستم محبّتم به کلّی زائل شد و انکار آن حضرت بر دلم استیلا نمود خیلی مشوش شدم شب در واقعه کاری واقع شد که از برکت آن حضرت حالتم باز عودت نمود الحمدلله محبّتم کالاول کامل گردید.

(۱۹۲) ملا قوام‌الدین طالشی نقل فرمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره به زیارت حضرت یونس علیه السلام تشریف برده بود روزی جمعی از اهالی موصل به حضرت یونس آمدند گفتند حضرت شیخ حالا به موصل تشریف برد و بر سر جسر او را زیارت نمودیم گفتم حضرت شیخ حالا

در اینجاست تشریفش در بالا خانه است انکار نمودند و رفتند تحقیق نمودند که حضرت شیخ در بالا خانه است تعجّب ماندند.

(۱۹۳) استاد عبدالله نقل نمود که در خدمت حضرت حسام‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ به زیارت حضرت اویس رضی الله عنه رفتیم در راه به دو سوار رسیدم که یکی ملا و دیگری سیّد بودند شخصی که ملا بود غیبت حضرت حسام‌الدین را می‌کرد و سیّد استماع می‌نمود گفتم غیبت مکنید گوش ندادند جناب ملا فوراً از اسب افتاد پایش شکست فردا حضرت شیخ سیّد را آواز نمود فرمود چرا غیبت مرا می‌کردند.

(۱۹۴) از حسین عرب شنیدم گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ رسیدم چند روزی در خدمتش ماندم فرمود برادری شما قاطع الطریق است چرا نزد من نمی‌مانی که مال حلال بخوری فقیر کاتب الحروف سؤال نمودم گفت صحیح است برادرم قاطع الطریق است.

(۱۹۵) شیخ اسماعیل هجیجی فرمود شب جانوری دستم را گزیدو مجروح نمود نداستم آن جانور چه بود و دستم خیلی درد می‌کرد به خدمت حضرت حسام‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ رفتم توجّهی کرد فوراً خوب شدم.

(۱۹۶) محمّد بیگ خُواشتی[۱] از زبان مادر زن خود شایجان نامه نقل نمود که مدّتی والده‌ی رضیعه‌ی[۲] حضرت حسام‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ بودم تقدیر به قریه‌ی بلخه که قریب به دو ساعت مسافه از طویله‌ی منوّره دور است رفتم باز آمدم هر چند سعی نمودیم حضرت حسام‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ شیر مرا نخورد به حضرت سراج‌الدین ﻗﺪﺱ ﺳﺮﻩ خبر دادند و از حکمت نخوردن شیر من سؤال نمودند آن حضرت فرموده بود شایجان در قریه‌ی بلخه طعام

۱ـ خواشت: روستای در اطراف سنندج

۲ـ مادر شیری.

مشبوه خورده تا سه روز علی شیر او نمی‌خورد فی الواقع حضرت حسام‌الدین تا سه روز شیر من نخورد.

(۱۹۷) مخبر صادق جناب شیخ صادق فرمود مادیانم آوس بود و خیلی اذیت به او دادم حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود این مادیان کرّه‌اش می‌اندازد عرض کردم اگر بیندازد تاوانش از شما می‌گیرم فرمود می‌اندازد ولی می‌ماند تقدیر انداخت و مادیانی که حالا بر سر او سوار می‌شوم آن است این عجائب که آن کرّه عمرش هشت ماهه بود که مادرش او را از شکم انداخت و کرّه‌ی هشت ماهه می‌گویند نمی‌ماند.

(۱۹۸) شیخ عبدالرحمن قره‌داغی فرمود ناخوشی سخت گرفتم و خیلی ضعیف و نحیف گشتم حتی اگر از خانه به مسجد می‌آمدم به بادی مشوش می بودم ناخوشیم باز عودت می‌نمود شبی در واقعه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم توجّهی فرمود فوراً خوب شدم حتی صبح از سلیمانیه به باغه کون به خدمت آن حضرت رفتم در راه خیلی باد و باران آمد اصلاً متضرر نگشتم و عاجز نشدم.

(۱۹۹) خلیفه سعید قره‌داغی نقل نمود که اغلب ناس و بیطار می‌گفتند که مادیان شیخ حسن سرگتی آوس نیست حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود آوس است شیخ حسن عرض کرد قربان اگر آوس باشد کره‌اش نذر شیخ باشد حضرت شیخ فرمود برای خاطر شما آوس است و کره‌اش هم می[1] است فی الواقع هر چه فرموده بود راست بود.

(۲۰۰) یار ویسی فرهاد آبادی مجنون شد به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردند راقم حاضر بودم دیوانه‌ی خیلی سخت بود به مجرد یک دو نظر اورا خوب فرمود و هیچ خلیفه به او توجّه ننمود.

۱ـ ماده.

(۲۰۱) ملا قوام‌الدین طالشی گفت چهار سال به علّت سخت مبتلا شدم که عبارت از حب القرع است که حفظنا الله دائماً از مقعدم کِرم می‌آمد انسان اغلب بی‌وضوء می‌باشد زیرا خود به خود بلا اختیار مردم آن کرمهای که چون تخم کدو است از دُبُر انسان خارج می‌شود. ملا قوام‌الدین گفت خطره کردم که به حضرت حسام‌الدین عرض بکنم شاید همّتی می‌فرماید از آن علّت نجاتم بشود باز گفتم محال است به همت دفع بشود فردا آن کرم‌ها چون تناف[1] دراز همگی خارج شدند و از این علّت به کلّی نجاتم شد خودم در نزد خود بر تصرّف آن حضرت حمل نمودم و در نزد بعضی برادران هم نقل نمودم آنها گفتند که معلوم نیست این از خوارق حضرت شیخ باشد از سخن ایشان دلم به خطره افتاد شبی در واقعه به خدمتش رسیدم و جمعی از اولیاءالله در خدمتش بودند آن حضرت به من خطاب کرد فرمود برادر علّت دفع شد عرض کردم بلی قربان فرمود چه خوردی دفع شد یکی از اهل مجلس که بسیار خوش صورت بود عرض کرد قربان فلان دفع علّتش را به شما اسناد می‌دهد آن حضرت فرمود بلی یکی از مریدهای شیخ شاذلی به این درد مبتلا بود غیرتش قبول نکرد آن را خوب کرد.

(۲۰۲) جناب شیخ جلال‌الدین ساوجبلاغی فرمود هم خوابه‌ام به علّتی سخت مبتلا شد حتی شدّت آن علّت به درجه‌ای رسید هر بار که آن علّت او را می‌گرفت اراده می‌کرد خود را بکشد از این جهت تیغ تیز چون خنجر و کارد و قلم تراش و امثال آنها را از او پنهان می‌نمودیم تقدیر دفعه‌ای قلم تراشی به دستش رسیده پنهاناً در خانه را بر سر خود بسته به هوای اینکه خودش را بکشد شیخ جلال از زبان هم خوابه‌اش

۱ـ طناب.

نقل نمود گفت چون اراده کردم خود را بکشم حضرت حسام‌الـدین ﷺ را با این دو چشم ظاهری دیدم و فرمود زینب خاتون خیر اسـت بعـد از آنکه به خاندان ما مشرف شدی باز اراده داری خود را هلاک بکنی چون فرمایش آن حضرت را شنیدم فوراً پشیمان شدم و علّتم هم تخفیف شد.

(۲۰۳) فقیر کاتب الحـروف عـرض مـی‌نمـایم کـه یکـی از خـوارق حضرت سراج‌الـدین ﷺ آن اسـت کـه در قلعـه‌ی جـوانرود بعضـی از حاضرین مجلس گفته بودند آیا در این زمان کس هست چون امام عمـر ﷺ کـه فرمـود : «یَا سَارِیَةُ! الـجَبَلَ الـجَبَلَ» خـارقی از او صـادر بشـود حضرت سراج‌الدین ﷺ فرموده بود در امّـت محمّـد ﷺ خیلـی اولیـاء هست که تصّرفی همچنین از او صادر بشود مـن جملـه مـن هـم چنـین هستم خیلی تضرع کرده بودند اطمیناناً لقلوبهم آن حضرت ایـن تصـرّف را اظهار نموده و جنـاب مرحـوم شـیخ علـی در طویلـه‌ی منـوره کـه از جوانرود دو منزل بیشتر دور اسـت آواز آن حضـرت را شـنیده فـوراً بـه خدمتش آمده بود جناب شـیخ جـلال‌الـدین سـاوجبلاغی فرمـود شـبی حضرت حسام‌الدین قدس سرّه فرمود این خارق العادت را برای من نقل نمودند گفتم این خارق چندان زحمتی ندارد مـن حـالا صـدا مـی‌نمـایم گفتم خلیفه رشید بیا شماها بگویند که این اتفاقی بوده فتـاح را هـم آواز نمودم هر دو آمدند از خلیفه رشید سؤال نمـودم کـه چـرا آمـدی گفـت نمی‌دانم کأنه صدای به گوشم آمد بی‌اختیار آمدم و فتاح آمد و مجـذوب شده و دانسته بود که من او را باطناً آواز کرده‌ام.

(۲۰۴) سیّد مجید گفت به خدمت حضرت حسام‌الـدین ﷺ رفـتم و تعویذی برای کودک خود که نامزاج بود طلـب نمـودم فرمـود بـی‌فایـده است تعویذ ننوشت بعد از چند روز آن کودک مرد.

(۲۰۵) محمود بگ سلیمانی نقل نمود کـه عبـدالله بـگ بـه حضـرت حسام‌الدین قدس سره عرض نمود که اولادم نمی‌ماند تعویذی بنویس و همت بکن که بماند فرمود زنت حامله اسـت عـرض کـردم بلـی فرمـود یـک پسرت می‌شود نامش محمّد علی بنه می‌ماند محمود بگ گفت مـن هـم عرض کردم که من هم چون عبدالله بگ اولادم نمی‌ماند فرمـود زن شـما هم حامله است عرض کردم بلی فرمود یک پسرت نامش محمّد امین بنه محمود بگ فرمود هر دو کشفش صحیح بود حالا محمّد علـی و محمّـد امین هر دو موجوداند.

(۲۰۶) ملا عبدالله مشهور به عابد نقل نمود که حضرت حسـام‌الـدین قدس سره از من سؤال فرمود که اولاد چه داری عرضش نمودم یـک جاریـه‌ی تو دارم فرمود یک پسرت می‌شود نامش محمّد بنه بعد از چند مـاه یـک پسرم شد نامش محمّد نهادم و حالا موجود است.

(۲۰۷) باز مومی الیه نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره از احـوال مسجدم سؤال فرمود عرضش نمودم که حیاطش دیوار ندارد فرمود علیَّ[1] بعد از پنج روز شخصی از صد قِران زیاده‌تر صـرف نمـود دیـوار حیـاط مسجد را خوب نمود.

(۲۰۸) میرزا احمد کویی نقل نمود که در اوّل خیلـی منکـر حضـرت حسام‌الدین قدس سره بودم و خیلی مال و دولت داشتم همگی بر باد شد نماند در واقعه به خدمتش رسیدم توجّهی به من کرد خیلـی متـأثر شـدم و در واقعه به این توجّه بهشت را هم دیدم بعده مخلص شدم و عریضه‌ای بـه خدمتش فرستادم از فقر حال خود هم بیان نمودم جوابش نوشـت اظهـار فرموده بود تا هشت ماه صبر بکن کارت خوب می‌شود فـی الواقـع هـم

۱ـ به عهده من.

چنین بود بعد از هشت ماه کارم خوب شد و قریب بـه اوّل دولـتم زیـاد گشت.

[(۲۰۹) باز میرزا احمد فرمود دو زن داشـتم یکـی بـه حسـب ظـاهر عابده بود و یکی عابده نبود عابده منکر حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره بـود غیر عابده مخلص بود به علّت اینکه عابده پیر و غیر عابده جوان بود میل خاطرم با جوان بود ترسیدم که این میل خوب نباشد مجمـلاً عریضـه‌ای به خدمت آن حضرت نوشتم که دو زن دارم میلم با یکی زیاده‌تـر اسـت جوابش تفصیلاً تحریر و اظهار فرموده بود که آن زنی که شما بـا او میـل داری آن خوب است میلت با آن باشد و صلاحت به عبادت نیست.]

(۲۱۰) حاجی عبدالله موصلی نقل نمـود کـه چشـمم بـه درد آمـد و عادتم هم چنین بود که درد چشمم طول می‌کشید بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره آمدم عرضش نمودم فوراً دفع شد.

(۲۱۱) حاجی ملا عبدالله نقـل نمـود کـه سـیّد رضـای کرکـوکی در استامبول بود و والده‌اش خیلی تضرع نمود که به حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره عریضه بنویسم شاید همت می‌فرمایـد کـه سـیّد رضـا از اسـتامبول می‌آید جواب عریضه‌ام نوشت و فرموده بود که بدین زودی از اسـتامبول می‌آید فی الواقع به زودی آمد.

(۲۱۲) در سـنه‌ی هـزار و سیصـد و نـه در مـاه شـوال بـرای کاتـب الحروف مکتوب فرستادند که حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره اراده دارد بـه جهت فاتحه خوانی برادر بزرگوارت مرحوم حاجی عمر افندی باربـل و از آنجا زیارت حضرت نبی الله یونس علیه السلام به موصـل تشـریف ببـرد و چند روز طول کشید باز به فقیر خبر دادند کـه تشـریف آوردن حضـرت

شیخ معلوم نیست و در این اثنا علّت زنگ[۱] در نواحی اربل و موصل و کرکوک و سلیمانی به گندم تازه افتاد اغلب خلق امید نداشتند که بشود لهذا گندم کهنه ترقّی نمود علبه‌ی اربل که عبارت از دو بار خر باشد و به وزن صد و شصت حقه‌ی استامبول است از سی قران یک روز به پنجاه قران ترقی نمود و عالم در تشویش و تضییق افتادند و فی الواقع گندم ولایت ما و موصل و کرکوک در حُکم عدم بود خصوصاً گندم قندهاری دانه‌هایش اینقدر ضعیف بود مثل کنجد بود حتی خیلی از فلاحین[۲] می‌گفتند که برای تخم هم سبزی نمی‌شود و در آن اثنا که در تشکیک بود آیا حضرت شیخ قدّس سرّه تشریف می‌آورد یا نه جناب ملامحمّد دیره بورشی برای کاتب الحروف نقل نمود که شخصی در واقعه دیده است که فخر عالم و سرور بنی آدم قدّس سرّه به شهر اربل تشریف آورده است و خلق زیارتش می‌کنند و می‌گویند که الحمدلله تعب[۳] نکشیدیم که به مدینه برویم بلکه حضرت فخر عالم را در اینجا زیارت نمودیم و فقیر کاتب الحروف در تعبیر این واقعه عرض ملای مومی الیه کردم که حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه به اینجا تشریف می‌آورد و این ضیقت و قحط غلات هم به واسطه‌ی قدوم مبارک آن حضرت رفع می‌شود در اواخر ماه ذی‌القعده از راه کرکوک به اربل تشریف آورد و کاتب الحروف با جمعی تا کوپری به استقبال رفتیم و جمعی تا کرکوک رفتند ازدحام اینقدر بسیار بود که بین کوپری و اربل که عبارت از دزواده فرسخ باشد از خلق پر بود و برایی هیچ مشایخی این گونه کثرت نبوده و

۱ـ زنگ زدگی گندم.

۲ـ کشاورزان.

۳ـ سختی و زحمت.

کاتب الحروف مطلع است که خیلی مریض به واسطه‌ی رؤیت طلعت مبارک آن حضرت شفا یاب شدند و خیلی از اهالی اربل و موصل مخلص گشتند و بحمدالله تعالی از قدوم میمنت ملزوم آن حضرت گرانی وضیقت آناً فآناً به ارزانی مبدّل گشت در این سفر خیر اثر خوارق العادات از آن حضرت صادر شد عبدالرزاق آغا گفت وقتاً که حضرت حسام‌الدین قدس سره به اربل تشریف آورد در همه جا روحانیتی درک می‌کردم چون تشریف برد آن روحانیت نماند از جناب والی پاشا موصل کمالی پاشا شنیدم فرمود خیلی مشایخ را دیده‌ام کس به دلم ننشسته چون به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم در دلم نشست.

(۲۱۳) حاجی امین هولیری نقل نمود که در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره گاهی خیلی برکت از طرف او برایم می‌آمد و در بعضی مجلس قطع می‌شد و در حکمت آن متحیّر بودم شبی در واقعه به خدمتش رسیدم توجّهی به من فرمود حرارت آن توجّه به قلب و به قالبم به درجه‌ی سرایت کرد که دو روز هشت و نه دفعه خودم را به آب سرد می‌انداختم طاقت نگرفتم لاعلاج عرضش نمودم فوراً دفع شد.

(۲۱۴) در سنه‌ی هزار و سیصد و یازده در آخر ماه محرم و آخر ماه تموز رومی، جمعی از آغوات دزده‌ی[1] و معتبران اربل جمع شدند ناحیه‌ی شما مک و کندی ناو را یک قلم کردند قریب چهار هزار لیرا ضم نمودند و از دولت علیه اعشار و طاپویش[2] التزام کردند در نزد همه کس مسلم بود که برای آنها می‌شود حاجی فارس آغا مدیر سنیّه به نزد کاتب الحروف آمد و التماس نمود که از حضرت حسام‌الدین قدس سره طلب

۱ـ خوانین ذره اسم منطقه‌ای است.

۲ـ اداره ثبت اسناد.

همت بنمایم که برای او بشود و فقیر در نزد حاجی صفوت افندی گفتم به قلبم هم چنین می‌آید که حاجی فارس آغا موفق و خیلی تجارتش هم می‌شود آغای مومی الیه صبح دویست و پنجاه لیرا بر سر طائفه‌ی دیگر ضم نمود مجموعش به ده هزار و پانصد لیرا رسید در نزد اغلب ناس هم چنین بود که تا پانزده هزار لیرا بر سر یکدیگر ضم می‌نمایند و یکی از طائفه‌ی دیگر گفته بود که فلان یعنی کاتب الحروف همّت کرده است که برای حاجی فارس آغا بشود شرط باشد هزار لیرا دیگر بر سرش زیاد بکنم چون صبح شد من جانب الله در بین ایشان تفرقه‌ی افتاد بر سر حاجی فارس آغا ماند بعده از آن شخص سؤال نموده بودند که چهار هزار لیرا ضم ننمودی گفته بود نمی‌دانم من هم متحیرم که چرا دست برادر شدم.

(۲۱۵) حاجی امین اربلی نقل نمود که شخصی خیلی آدم حضرت حسام‌الدین قدس سرّه را زده بود و او آمد در خدمت آن حضرت شکایت نمود چند روز طول نکشید تفنگی به او زدند و آن را به خانقاه آن حضرت انداختند بعد از چند روز مرد.

(۲۱۶) استاد اسماعیل گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره در پیش باران بود و من سیوان[1] را به خدمتش بردم تا که از باران محفوظ بشود دیدم اصلاً وجودش تر نبوده و به سبب این باران اصلاً لباسش تر نگشته است.

(۲۱۷) در سنه‌ی هزار و سیصد و ده در نیمه‌ی زمستان که شهر رجب المرجب بود به بعضی کتب نجوم مطالعه نمودم در آنجا بیان می‌کرد هر سال که سال مار باشد به تقدیر خدای در آن سال قحط و غلا

۱ـ چتر.

واقع می‌شود چون ملاحظه نمودم این سال سال مار است از ایـن جهـت به خاطر فقیر دغدغه‌ای افتاد عریضه‌ای به خدمت حضرت حسـام‌الـدین ﷺ تقدیم نمودم و ماده را بیان کردم جواب عریضه‌ی کاتب الحروف را روانه و بیان فرموده بود که کل منجّم کـذّاب دروغ اسـت قحطـی واقـع نمی‌شود فقیر کاتب الحروف صبر نمـودم تـا کـه گنـدم و جـو رسـید و خرمن را کوبیدند و این خارق را در ماه صفر الخیر نوشـتم کـه گنـدم و جو بدر آمده علبه‌ی گندم به پانزده و علبه‌ی جو بـه پـنج قـران فروختـه می‌کردند و علبه‌ی اربل دو بار خر است.

(۲۱۸) در سنه‌ی هزار و سیصد و ده در ذی‌القعده خبـر دادنـد کـه در بصره علّت وبا افتاده عریضه‌ای بـه خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین ﷺ تقدیم نمودم و تضرع و زاری نمودم که این علّت به طرف شـهر مـا کـه اربل است سرایت نکند جواب عریضه‌ی کاتب الحروف را روانه فرمـود که انشاءالله امید آنست سرایت نکند فی الواقع چند روزی ایـن علّـت در بصره واقع شد بعده رفع شد به هیچ جا سرایت نکرد و در مـاه صـفر در بغداد این علّت ظهور کرد ولی غیر آن علّت بود که در بصره ظهور کـرده بود.

(۲۱۹) در سنه‌ی هزار و سیصد و ده در ماه ربیع الاول پسر حضـرت حسام‌الدین ﷺ شیخ محمّد معصوم ﷺ که عمـرش یـک سـال بـود و خیلی صاحب نسبت بود حتی صوفی باوای هجیجـی در حالـت قبضـی (دل تنگی) به خدمتش می‌رفت قبضیش رفع می‌شد وفات فرمـود و فـی الواقع منسوب آن حضرت تمام متأسف شـدند کاتـب الحـروف بعـد از تـدفین آن حضـرت آمـدم احمـد صـوفی سـلیمانی گفـت حضـرت حسام‌الدین ﷺ فرمود عاجز مَشـوید کـه یـک پسـرم مـی‌شـود از مـن

صالحتر می‌شود در همان سال ملا فیض الله گفت در نصف شب جمعه بیست و دوم ماه ذی‌الحجه خدای تبارک و تعالی پسری به آن حضرت عطا فرمود نام مبارکش محمّد[1] نهاد طول الله عمره علی التقوی آمین.

(۲۲۰) شیخ جلال الدین ساوجبلاغی نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره از من پرسید چند برادر داری عرض کردم هشت فرمود برادر بچوکت (کوچکت) نامش چیست عرض کردم میرزا احمد فرمود بنویس که زود به اینجا بیاید نوشتم که زود به اینجا بیا، نیامد او را کُشتند.

(۲۲۱) احمد صوفی گفت آب سماور بر سر دستم ریخته شد فوراً آبله کرد حضرت حسام‌الدین قدس سره دست مبارکش بر سر آن آبله‌ها مالید فوراً رفع شد.

(۲۲۲) ملا فیض الله سنندجی گفت خالو عبدالعظیم جزئی نامزاج بود به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد آن حضرت بعضی فرمایشات فرمود یقین بود که خالو به این مرض وفات می‌کند بعد از چند روز وفات کرد.

(۲۲۳) ملا فیض الله سنندجی گفت ملا سلیمان نامزاج افتاد مدّتی طول کشید و رو به خوشی آورد میرزا عبدالله نقل کرد که امشب حضرت حسام‌الدین قدس سره از وفات ملا سلیمان خبر داد ملا فیض الله گفت تعجّب کردم که ملا سلیمان رو به خوشی کرده است بعد از یک دو روز ملا سلیمان وفات نمود.

(۲۲۴) در سنه‌ی هزار و سیصد و یازده در ماه ربیع الاول به زیارت حضرت حسام‌الدین قدس سره از شهر اربل با پسر خود محمّد جمیل آمدیم

۱ـ شیخ محمّدبهاءالدین فرزند ارشد حضرت حسام‌الدین که جانشین ایشان شد.

در راه به جناب شیخ ابوبکر رسیدم حاجی امین گفت حضرت شیخ حسام‌الدین ﷷ فرمود با علی افندی در راه ملاقی می‌شوند فی الواقع همچنین بود مع انه از سفر خود به کس خبر نداده بودم.

(۲۲۵) صوفی رحیم گفت در «باغه کُون» عاجز شدم عرض حضرت حسام‌الدین ﷷ نمودم که به طویله می‌روم فرمود قسم به سر حضرت بهاءالدین اگر بروی تو را به حوض می‌اندازم عرض کردم قربان اگر مرا به حوض بیندازی غرق می‌شوم زیرا این حوض عمقش یک رمح می‌شود فرمود چنان نمی‌اندازم که غرق بشوی صوفی رحیم گفت شب بدر آمدم به حوض افتادم ولی به بیخ آب نرفتم از همت آن حضرت بر سر آب ایستادم تا که آمدند مرا از حوض بیرون آوردند.

(۲۲۶) ملا عبدالله هجیجی گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین ﷷ در «باغه کون» عمل می‌کردیم شب به گلپ و روز به آنجا می‌رفتیم یک صبح در خدمت آن حضرت به باغه کون رسیدیم یک گرگ از جای آن حضرت که نیمه روزه در آنجا می‌نشست برخاست و آهسته آهسته رفت جماعتی دویدند که او را بکُشند فرمود بگذارید برای زیارت آمده است و آن گرگ نترسید و ندوید و آهسته به راه خود رفت.

(۲۲۷) ملا قوام‌الدین از زبان شیخ اسماعیل هجیجی نقل نمود که در قریه‌ی هجیج سه بار در خواب دیدم که هر کس دیدار مبارک حضرت حسام‌الدین قدس سرّه را ببیند به آتش دوزخ نمی‌سوزد و چون به خدمت آن حضرت آمدم واقعه را در خدمتش نقل نمودم فرمود مدتی است این امر شده است حتی امر شده است که به دنیا بگردم تا که خلق مرا ببیند من از حیا اظهار نکرده‌ام.

(۲۲۸) ملا عبدالفتاح پایگلانی فرمود در باغه کون در خدمت

حضرت حسام‌الدین قدس سره بودیم فرمود خبردار باشید که امشب چَقَل[1] یکی از این سه قازها می‌خورد و چون صبح شد فی الواقع هم چنین بود یکی را خورده بود.

(۲۲۹) خلیفه‌سعیدقره‌داغی گفت درخدمت حضرت‌حسام‌الدین قدس سره به زیارت نبی الله یونس علیه السلام رفتم در خدمت آن حضرت خیلی تضرع و زاری نمودم که در واقعه قطب وقت را به من نشان بدهد که به خدمتش بروم در واقعه حضرت حسام‌الدین قدس سره را دیدم باز گفتم این اعتبار ندارد باری دیگر همچنین زیارتش کردم و تضرع و زاری نمودم خوابی بر سرم عارض شدباز در واقعه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره مشرف گشتم و به این واقعه قطبیتش در دلم قرار گرفت.

(۲۳۰) ملاحسین کَورْک گفت ملا خضر از من التماس نمود که برایش عرض حسام‌الدین قدس سره بکنم و من عرض کردم گفتم قربان باید در حالت نزع هم مقیدش باشی فرمود خوب است بعد از مدّتی روزی روحانیت حضرت حسام‌الدین قدس سره را دیدم می‌رود عرضش کردم به کجا می‌روی فرمود از خصوص آن وعده که در حق ملا خضر کرده بودم ملا حسین گفت دانستم مقصودش این است که ملا خضر در حالت نزع است می‌رود تا که مقید ایمانش بشود خبر دادم که ملا خضر مرده است فی الواقع در آن وقت مرده بود.

(۲۳۱) میرزا عبدالله گفت در نزد شخصی نشستم عقیده‌ام در حق حضرت حسام‌الدین قدس سرّه مغشوش گشت شب دست نماز گرفتم و استخاره نمودم و از جناب حق جل و علا خیلی تضرع و زاری نمودم که در واقعه قطب عصر را به من نشان بدهد تا که به خدمتش بروم در

۱ـ شغال.

واقعه به خـدمت حضـرت حسـام‌الـدين ﷺ رسـيدم آن شـب غيـر آن حضرت كسى ديگر را نديدم صبح خطره‌ام زائل نشد شب آينده بـاز بـه همين منوال استخاره كردم و تضرُّع و زارى نمودم باز آن شب تـا صـبح در واقعه غير آن حضرت كسى ديگر را نديدم باز خطره‌ام دفع نشـد بـاز به همين قاعده استخاره كردم و از خداى تعالى طلـب نمـودم كـه قطـب وقت را به من نشان بدهد تا كه به خدمتش بروم باز آن شب در واقعه تـا صبح در خدمت حضرت حسام‌الدين قدس سره بـودم بـه واسـطه‌ى اسـتخاره سوم عقيده‌ام قرار گرفت و خطراتم دفع شد و شب آينده به خدمت فخر عالم و سرور بنى آدم محمّد مصطفى ﷺ رسـيدم خيلـى بـه شـوكت و جلال بود رفتم دست مباركش را بوسيدم و گريه و زارى نمودم عرضش كردم قربان از تو سلامت ايمان مى‌خواهم و اين لفظ را تكـرار مـى‌كـردم در اين اثنا ديدم صورت حضرت فخر عـالم ﷺ بـه صـورت حضـرت حسام‌الدين قدس سره مبدّل گشت فرمود برادر اين قدر سلامت مى‌طلبـى ايـن سهل است زياده‌تر مى‌شود.

(۲۳۲) ملا قوام‌الدين طالشى گفت از استاد خود حاجى علـى افنـدى طالشى شنيده بودم هر كسى اين اوراد را استعمال بكند و صبح به بازارها چرخ بدهد به خدمت حضرت خضر عليه السلام مى‌رسـد و مـن در اربـل در تحصيل علم بودم آن اوراد را با شرائط استعمال نمـودم و صـبح زود بـه بازار رفتم مقابل مسجد بازار رسيدم به دلم القا شد كه در اينجا بمان حالا حضرت خضر مى‌آيد و من ايستادم ديـدم شخصـى در صـورت طالـب العلم از حياط مسجد بدر آمد مثل برق و در پيش من ايستاد و خنديـد و نسبت و بركتش به درجه‌اى زياد بود يقين دانستم كـه نبـى اسـت در دل خود گفتم احسن آن است كه از او سؤال بكنم قطب كيست اگـر فرمـود

که حضرت حسام‌الدین علیه‌السلام است فبها که از او طریقت گرفته‌ام لهـذا از او پرسیدم قطب کیست به لفظ فارسی فرمود آن است که گرفتـه‌ای ایـن فرمود رفت و از چشمم غائب شد متحیر ماندم که به کجا رفت.

(۲۳۳) بکر افندی یوزباشی نظام گفت دختری داشتم شـب تـا صـبح نمی‌خوابید حضرت حسام‌الدین قدس سره بر سر پاره‌ی قند پُفی کرد و قنـد را به دخترم دادم خورد بحمدالله خوب شد حالا تا صبح می‌خوابد.

(۲۳۴) شیخ فرج الله فرمـود از آدمـان سـیلمان خـان شخصـی را در روانسر مار گزید و «مار مـژ»[1] بـر سـرش آوردنـد در علاجـش مـأیوس گشت و رفت در نزد همه کس معلوم بـود مـی‌میـرد زیـرا او وجـودش آماس کرده مثل نقاره بزرگ شده بود خودش هم گفت یقـین اسـت کـه می‌میرم باری مرا بردارید و به سر آن راه که حضرت حسام‌الـدین قدس سره از او گذر کرده بنهید شاید به شرافت آن ایمان به سلامت ببرم او را بر سـر آن راه گذاشتند چند دقیقه‌ای طول کشید فوراً خوب شد و به پـای خـود به خانه‌ی خود آمد.

(۲۳۵) شـیخ عبـدالحکیم بوریـدری فرمـود بـه زیـارت حضـرت حسام‌الدین قدس سره آمدم شیخ صادق فرمود چه وقت از خانه‌ی خود بـه راه افتادی عرض نمودم فلان روز فرمود آن روز حضرت حسـام‌الـدین قدس سره فرمود شیخ امروز بدر آمده است.

(۲۳۶) شیخ فرج الله فرمـود از منسـوبان حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره شخصی را لتهمة به نزد سلیمان خان آوردنـد و او امـر کـرد کـه چـوب کاری بکنند فراشها چـوب در دسـت گرفتـه او را بزننـد بعضـی کسـان می‌گویند اگر حضرت حسام‌الدین قدس سره شیخ است نمی‌گذارد این را بزنند

۱ـ متخصص مارگزیدگی.

کأنه دست فراشها خشک گشت و از سلیمان خان هم آن آدم را رجا نمودند نجاتش شد.

(۲۳۷) محمّد رشید پسر سعید آغای طویله‌ای ناساغ (مریض) شد از حیاتش پدر و خلق مأیوس شدند پدرش به خدمت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه آمد از طرف آن عرض کرد آن حضرت فرمود مترس خوب می‌شود امیدوارم که امشب عرق بکند امّا پر از شیاطین است واقعاً همچنین بود و بعد از خوش (خوب) شدن محمّد رشید این خارق را نوشتم.

(۲۳۸) ملا حسین مؤذن تەویلەای گفت ملا جلال نوسودی نامزاج بود و من برایش عرض حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه نمودم فرمود وفات می‌کند فی الواقع بعد از بیست روز وفات نمود.

(۲۳۹) شیخ فرج الله فرمود ماده گاوی به چهل قران خریدم چون زایید آن ماده گاو دیوانه گشت نه خلق و نه گوساله‌اش را نمی‌گذاشت که نزدیک خود بشود به صوفی علی مراد گفتم به رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه به نزد این ماده گاو برو و به گوشش بگو که حضرت حسام‌الدین امر فرمود که راحت باشد بگذارد که گوساله‌اش شیرش بخورد و ماها هم شیر او بخوریم چون این حکایت را کرد فوراً ماده گاو راحت گشت و آرام گرفت.

(۲۴۰) ملا قوام‌الدین طالشی از فقیر کاتب الحروف سؤال نمود که به چه دلیل شما در ختم حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه را سلطان الاولیاء می‌خوانی و الف لام اولیاء برای استغراق است یا برای جنس اگر برای استغراق باشد به وقت و عصر خودش خاص است یا عام جواب دادم اگر برای استغراق باشد ظاهر این است که به وقت خود خاص باشد و دلیل خواندنم این است که از سیّد سلام پسر سیّد بایزید رحمهما الله

شنیدیم فرمود در خواب به خـدمت فخـر رسـل محمّـد المصـطفی ﷺ رسیدم فرمود شیخ علی را به سلطان الاولیاء آواز بکنید بیـا حسـام‌الـدین مکنید به این دلیل در ختم او را سلطان الاولیاء می‌خوانم ملا قـوام‌الـدین گفت من خطره کردم آیا الف لام برای چیست و برای دفـع ایـن خطـره خوابیدم دیدم روز حشر است از فخر عالم و سرور بنـی آدم ﷺ طلـب شفاعت کردند آن حضرت به پا برخاست که شفاعت بفرمایـد حضـرت حسام‌الدین را گرفت به خود چسپانید ملا قوام‌الدین از کاتـب الحـروف سؤال کرد که این واقعه به چه دلالت می‌کند جوابش دادم کـه نمـی‌دانـم این قدر هست دلالت به قربیت می‌کند و الله أعلم فقیـر کاتـب الحـروف برای شیخ معروف نقل نمودم فرمود واقعه‌ی ملا قوام‌الدین بـر اولادیـت دلالت می‌کند زیرا والده‌ی حضرت حسام‌الدین سیّده است و برای شـیخ عبدالحکیم بوریدری هم نقل نمود فرمود بر ضمنیت کبری دلالت می‌کند ملا قوام‌الدین گفت در باغه کون در خدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره بودم نماز عید رمضان را ادا کردند بعد از آن در خطبه خواندن به ایـن دو چشم ظاهری دیدم که در پیش و برابر حضـرت حسـام‌الـدین تختـی از زمرّد نهادند حضرت رسول ﷺ تشریف آورد بـر سـرش نشسـت و در طرف راستش حضرت موسی و در چپش حضرت ابـراهیم علیهما السلام آمدنـد نشستند تا که خطبه را خواندند حاضر بودند بعد از خطبه تشریف بردنـد نماندند.

(۲۴۱) باز ملا قوام‌الدین گفت مـلا احمـد سـاوجبلاغی در خـدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره در طویله‌ی مبارکه وفات کرد و من بـا مریـد و خلفاء با جنازه‌اش رفتیم به قبر نهادند دیدم دو ملائکه یعنی منکر و نکیـر بر سرش آمدند حضرت حسام‌الدین قدس سره تشریف مبـارکش حاضـر شـد

با ملائکه‌ها خطاب کرد فرمود ملا احمد به نزد من برای[1] منصب دنیا آمد من منصب دین به او دادم باید در سؤال او را ملاحظه بنمایید این را فرمود و رفت و من ماندم گفتم ببینم چگونه سؤال می‌نمایند یکی گفت من ربّک ملا احمد به زحمت گفت: اللهُ رَبّی ملائکه سائل به دیگر ملائکه گفت بس است برویم دیگر گفت سؤال مانده است آن گفت کفایت است برویم رفتند.

(۲۴۲) ملا حسین مؤذن از زبان کرم نام طویله‌ای نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه از من گوشت طلب نمود عرضش کردم که یک «بَرْخِی بچوک»[2] دارم فرمود سرش را ببر و گوشتش را همگی وزن بکن حقش هر چند باشد بعده می‌دهم امّا باید گوشت آن حیوان را به تمامی روانه بنمایی هیچ برای خود برنداری ملا حسین گفت کرم نام نقل نمود که در او خیانت کردم مقداری برای خود برداشتم در جای نهادم تا آمدم سی چهل گربه جمع شده و همگی را خورده بودند چون برای حق گوشت به خدمت آن حضرت رفتم فرمود گربه‌ها گوشت را همگی خوردند.

(۲۴۳) باز ملا حسین از لسان کرم نام طویله‌ای نقل نمود که نامزاج افتادم و در این ناساغی علّتی بر سرم عارض شد مثل مصروع بی‌هوش می‌شدم و دلم را کأنه بدر می‌آوردند خیلی متأذی بودم باز آن علّت بر

۱ـ ملا قوام‌الدین گفت هم چنین دانستم مرادش از دنیا خلافت و از منصب دین ایمان است فقیر کاتب الحروف عرض می‌نمایم که من هم حاضر بودم مشهور بود که برای خلافت آمده است خلیفه نشد وفات نمود در نزد فقیر صالح بود بعد از وفات او را دیدم رنگش خوب بود و الله اعلم.

۲ـ برّه‌ای کوچک.

سرم عارض شد و در این بی‌هوشی دیدم جماعتی آمدند مرا بگیرند و نظام بکنند و من از ترس آنها رفتم خود را به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره انداختم مرا در نزد خود نگهداشت و فرمود مترس کس نمی‌تواند شما را نظام بکند چون از بی‌هوشی بیدار شدم دیدم وجودم خوب است صبح به زیارت حضرت سراج‌الدین قدس سره رفتم در اثنای راه به خدمت حضرت حسام‌الدین رسیدم فرمود امشب با شما بودم نجاتت دادم مترس خوب شدی بحمدالله تعالی از سایه‌ی آن حضرت خوب شدم باری دیگر نگرفت.

(۲۴۴) صوفی محمّد باقلا بادی گفت شبی در خواب مانده بودم نماز صبحم بعد از طلوع آفتاب قضاء نمودم حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود باید مقیّد باشی کاری نکنی که نمازت برود.

(۲۴۵) باز صوفی محمّد باقلا بادی از لسان شیخ محمّد سعید پسر شیخ عبدالأحد نقل نمود که با عمویم شیخ عبدالحمید مجادله کردیم من گفتم شیخ من که حضرت حسام‌الدین قدس سره است از همه کس بزرگتر است او گفت شیخ من که جناب شیخ عمرباشد از همه کس بزرگتر است آخر کلام بر سر این آمد که هر دو در حجره بخوابیم هر کس به خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم رسید آن یکی دیگر از شیخ خود دست بردار بشود و به خدمت شیخ دیگر برود شیخ محمّد سعید گفته بود که هر دو در حجره خوابیدم من به خدمت حضرت صلی الله علیه وسلم رسیدم رفتم دست مبارکش را زیارت کردم و از او یک تعویذ طلب نمودم فرمود خودت بنویس امتثالاً لامره نوشتم و من قاعده‌ام هم چنین بود اگر تعویذی می‌نوشتم لفظ یا حسام‌الدین را در آخر تعویذ تحریر می‌کردم چون تعویذ را تمام کردم گفتم در حضور حضرت رسول‌الله صلی الله علیه وسلم بی‌ادبی است

در آخرش یا حسام‌الدین بنویسم یا رسول‌الله نوشتم و تعویذ را به خدمت آن حضرت بردم که دعایی بر سرش بخواند از دستم گرفت و تماشا کرد فرمود چرا تغییر قاعده‌ی خود کرده‌ای عرض کردم از جهت ادب آن حضرت فرمود قاعده‌ی خود را ترک مکن و حسام‌الدین را از همه کس بزرگتر بدان شیخ محمّد سعید می‌گوید در این واقعه می‌دانم این واقعه است و می‌گوید که شیطان نتواند خود را به صورت حضرت رسول‌الله ﷺ مبدل بکند صبح عرض عمویم کردم که چه دید فرمود هیچ من واقعه‌ی خود را نقل نمودم مبالاتی چندان نفرمود.

(۲۴۶) باز صوفی محمّد باقلا بادی از زبان شیخ محمّد سعید باقلا بادی نقل کرد که طالب یک زن بودم و آن را به من نمی‌دادند از بعضی طرف طعنه زدند گفتند شما مرید حضرت حسام‌الدین قدس سره هستی از این جهت این زن را به شما نمی‌دهند شب به خدمت آن حضرت رسیدم فرمود مترس به زودی این زن نصیب شما می‌شود فی الواقع هم چنین بود.

(۲۴۷) شیخ فرج الله نقل نمود که حجاج کرماشان همگی برای اهل بیت خودشان مکتوب فرستادند مکتوب حاجی محمّد نیامد و اهل خانه و اقاربش برایش تعزیه نهادند یقین کردند که وفات کرده است به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم و ماده را عرض نمودم فرمود تا چندی دیگر مکتوبش می‌آید نمرده است فی الواقع هم چنین بود.

(۲۴۸) استاد امین سرّاج گفت سرم خیلی درد می‌کرد به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رفتم که دعایی بر سرم بخواند فرمود برو برو برو عرض کردم قربان چرا بروم فرمود با شما نیستم با درد شما هستم او را بدر کردم درد سرت رفت رفت فی الواقع درد سرم فوراً دفع شد.

(۲۴۹) باز استاد آمین گفت پسرم غفور نام خیلی نامزاج بود رفتم دامن حضرت حسام‌الدین ﷺ را گرفتم فرمود دعا کردم خوب می‌شود فی الواقع از یمن انفاس آن عالی خوب شد مرقوم امین سرّاج نقل کرد که شب گذشته در خدمت آن حضرت بودم تعریف دکان‌های سلیمانی می‌کرد تعجّب کردم که اینها را ندیده است چگونه می‌داند در این صحبت بودیم برخاست که نماز عشا را بخواند باز مدّتی صحبت فرمود عرضش نمودم قربان دیر است نمازرا بخوان فرمود خواندم عرض کردم قربان تا حال صحبت فرمودی در کجا خواندی فرمود اگر باور می‌کنی این نماز عشا را در سلیمانی در خانقاه محوی ادا نمودم.

(۲۵۰) ملا قوام‌الدین طالشی گفت یک درویشی در باغه کون به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ آمد مسافر شد اراده کرد در همان روز برود از آن حضرت رخصت طلبیدکه برود آن حضرت فرمود مرو امشب در اینجا بمان و از این ضیقت و باران که امشب می‌شود شما هم نوش بکن ملا قوام‌الدین نقل نمود هوا خوش بود و در آسمان هم ابر نبود بعد از عشا باران فراوان آمد تا صبح بارید.

(۲۵۱) باز ملا قوام‌الدین از زبان صوفی فتاح نقل نمود که جماعتی از بگزادهای جاف آمدند در «باغه‌کون» درخدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ مسافر شدند شب ابر سیاه با باد و قطره قطره باران هم می‌آمد بگزادها گفتند حالا می‌بارد و اُلاغ‌های ما هم در صحرا پیش باران می‌ماند ضایع می‌شوند آن حضرت فرمود اگر چه خلق محتاج باران هستند ولی از جناب حق طلب می‌نمایم که امشب باران نیاید تا مسافرهایم اذیت نکشند ملا قوام‌الدین گفت من در آنجا حاضر بودم که تا صبح باد و برق بود باران نیامد.

(۲۵۲) باز ملا قوام‌الدين گفت خلق براى باران خيلـى محتـاج بودنـد به ضيقت افتادند لاعلاج به خدمت حضرت حسـام‌الـدين ﷺ آمدنـد و تضرع و زارى كردند آن حضرت به قدر نيم ساعت مراقب گشت بـاران عظيم چون طوفان باريد.

(۲۵۳) در سنه‌ى هزار و سيصد و يازده در ماه جمـادى‌الاول حـاجى ملا عبدالله اربلى به خدمت حضرت حسام‌الدين ﷺ به ته‌ويلّه‌ى مباركـه آمد و خبر داد كه علّت وبا در كركوك واقع شد و من در آنجا بـودم كـه چند نفر مردند فقير كاتب الحـروف بـراى آن حضـرت مـاده را عـرض نمودم فرمود هيچ نيست، بعد از مدّتى يک ملازم عسكرى از كركوک بـه تَويله آمد از او سؤال نموديم گفت در كركوک وبا نيفتاده است چند نفـر مردند حكماء تحقيق نمودند به علّت وبا نمرده بودند.

(۲۵۴) در سنه‌ى هزار و سيصد و يازده در جمـادى‌الآخـر از زمسـتان ده دوازده روز هم رفتـه بـود حضـرت حسـام‌الـدين ﷺ بـه شـهر زور تشريف برد چند روز تعويق گشت روزى شخصى كه از خـدمتش آمـده بود گفت آن حضرت پنج شش روزى ديگر عوق مى‌شود چون شـب در ساعت چهار پنج آن حضرت تشريف آورد تعجّـب مانـديم كـه در ايـن زمستان به شب تشريف آورده در آسمان ابر نبود فجأةً ابر پيدا شد بـرف آمد به درجه‌اى باريد كه خيلى درختها را شكست نمود حتى عثمـان نـام طويله‌اى گفت باغات دو نصـف شـده اسـت يعنـى نيمـه‌ى درختـان را شكسته همه كس مى‌گفتند كه قليل واقع شده كه بـه يـک دفعـه اينقـدر برف بيايد قريب يک ذراع تجـارى در طويلـه‌ى مباركـه بـرف باريـد در بعضى مواضـع بلكـه زيـاده‌تـر باريـد فقيـر در آن وقـت در خـدمت آن حضرت بودم بام خانقاه را آن روز يک دو دفعه ماليدند ظـاهر ايـن بـود

اگر آن حضرت آن شب تشریف نمی‌آورد به زحمت می‌افتادو بعضی کار و بارهای لازمه هم معطل می‌گشت و الله اعلم.

(۲۵۵) استاد سعید کَهریز کَن[1] نقل نمود که سالی حضرت حسام‌الدین قدس سره مرا به زنبیل فرستاد و آن سال گرانی بود در اثنا راه خیلی گرسنه شدیم به شخصی ریش سفید رسیدیم بعضی نان به من داد خوردم گرسنگیم دفع شد و رفیقم رحیمه کره پس مانده بود به من رسید او هم خورد سیر شد چون از شهر بانه متجاوز شدیم به میرده رسیدیم در آن طرف هم خیلی گرسنه شدیم باز به شخصی رسیدیم او هم خیلی نان به ما داد و چون از زنبیل عودت نمودیم جناب سیّد عبدالکریم دو کول نان با سه قران به ما داد آمدیم مختصر در راه اصلاً ضیقتی نکشیدیم چون به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم عرض کردم در راه خیلی گرسنه شدیم فرمود گرسنه نشده‌اید آن ریش سفید که بود که به شما نان داد آن شخص که بود که در طرف میرده به شما نان داد و خالویم سه قران با دو کول نان داد اصلاً گرسنه نشده‌اید دروغ چرا می‌گویی.

(۲۵۶) صوفی محمّد باقلا بادی گفت یک ستونی با گاوها می‌بردیم محمّد سیّد ویسی غالباً در دل خود اراده کرده بود که حیله‌ای بکند گرانی آن ستون بر گاو خود ننهد بر سر دیگر بنهد در آن دم حضرت حسام‌الدین قدس سره فوراً آمد آواز کرد گفت محمّد سیّد ویسی چه می‌کنی خدا بردار نیست و او گفت قربان توبه باشد.

(۲۵۷) باز صوفی محمّد نقل نمود که شخصی عرب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه آمد عرض کرد که یک مادیانی داشتم از

۱ـ قنات کن، کسی که حفر قنات می‌کند.

من گم شده هر چند تفتیش می‌کنم نمی‌دانم کجا است آن حضرت تعریف آن مادیان را برایش کرد آن شخص تصدیق نمود آن حضرت فرمود به این طریق برو پیدا می‌کنی.

(۲۵۸) استاد حسن صبّاغ گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه بودم بلا اذن او رفتم و در جایی دیگر دو کوپ خُمْ گرفتم خُمْها همگی خراب شدند و قاعده است چون خم خرابشد خوب شدنش خود به خود محال است آمدم عرض آن حضرت کردم و تضرّع و زاری نمودم دعا فرمود خود به خود آن دو کوپ خم خوب شد.

(۲۵۹) استاد سعید کهریزکَنْ گفت نامزاج افتادم همه کس از حیاتم مأیوس شدند حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود مترس خوب می‌شوی ولی نامزاجیت طول می‌کشد بحمدالله تعالی از یمن انفاس عیسوی اساس آن حضرت خوب شدم و نامزاجیم شش هفت ماه طول کشید.

(۲۶۰) خلیفه محمّد رشید گفت والده‌ام به خدمت جناب شیخ عمر رفته و از او شنیده بود که حضرت حسام‌الدین قدس سره ولد مذکرش نمی‌شود و من به خدمت آن حضرت آمدم و فرمایش جناب شیخ عمر به او عرض نمودم خندید و فرمود ولد مذکرم[1] از یک دو هم زیادتر می‌شود و حالا در راه یکی هست چند طول نکشید ولد مذکرش بود او وفات فرمود یکی دیگرش بود اطال الله تعالی حیاته آمین.

(۲۶۱) ملا عبدالحکیم نشوری گفت به راه می‌رفتم تفنگچی به من رسید گفت لخت بشو و الا تفنگ را به تو می‌زنم رابطه‌ی حضرت

۱ـ در سنه‌ی هزار و سیصد و پانزده در ماه ذی‌القعده کاتب الحروف نسخه‌ی خوارق را استنساخ نمودم و تصحیح کردم در آن وقت حضرت حسام‌الدین قدس سره سه ولد مذکر داشت شیخ محمّد و شیخ عثمان و شیخ محمّد معتصم طول الله عمرهم آمین.

حسام‌الدین قدس سره کردم گفتم لخت نمی‌شوم تفنگی بـه مـن زد بـدر نشـد دفعه‌ی دیگر هم زد باز بدر نشد روی لوله‌ی تفنگ را به طرف دیگر کرد زد بدر شد دو سه دفعه تفنگ را پر کرد به طرف ما انداخت بدر نمی‌شـد به طرف دیگر بدر می‌شد بعده گفت شما شیخ هستی دسـت مـرا بـوس کرد.

(۲۶۲) باز ملا عبدالحکیم گفـت در پـاوه در تحصـیل علـم بـودم در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره عقیده و ارادتی پیـدا کـردم و از توجّـه معنوی آن حضرت حالتی بر سرم عارض شد بی‌آرام شدم همان شب بـه تاریکی به خدمتش به طویله‌ی مبارکه آمدم بر سر حوض دو رکعت نماز خواندم آن حالت از سرم رفع شد توقف نکردم بـاز در همـین شـب بـه پاوه رفتم باز آن حالت بر سرم عارض شد باز توقف نکردم بـه طویلـه‌ی مبارکه آمدم به دروازه‌ی حرم رفتم باز آن حالـت از سـرم رفـع شـد بـاز توقف نکردم به پاوه رفتم وقت فجر بود ملا احمد مـدرس بـرای دسـت نماز صبح بر سر حوض می‌آمد مختصر آن شـب تـا فجـر دو دفعـه بـه طویله رفتم باز به پاوه آمدم فقیر کاتب الحـروف مـی‌گویـد کـه پـاوه را دیده‌ام محضاً بطی الارض نباشد محال است زیرا بین طویله و پاوه یـک منزل زیادتر است.

(۲۶۳) شیخ عبدالکریم لُـونی (لهـونی) گفـت بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره رفتم و بعد از چند روز از او رخصت طلبیدم کـه صـبح به زودی بروم فرمود صبح تا مرا نبینی مـرو صـبح بـه خـدمتش رسـیدم فرمود می‌روی ولی ضیقت می‌شود عرض کـردم اگـر هـم چنـین باشـد نمی‌روم مدّتی در مراقبه رفت فرمود برو امیدوارم که اذیتت نشود رفـتم تا به خانه‌ی خود رسیدم که سه منزل است متصـل بـاران باریـد ولـی از

همت آن حضرت بر سرم این قدر باران نبارید که لباسم تـر بشـود بلکـه در پس و پیشم می‌بارید و بر سرم نمی‌بارید.

(۲۶۴) باز شیخ عبـدالکریم گفـت در خوشـیار در خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره جومال می‌کردیم ابری تند آمد و باران بارید و از همـت آن حضرت آن ابر دو شق[1] شد بر سر ما باران نبارید.

(۲۶۵) شیخ رحیم لُونی[2] گفت به زیارت حضرت حسام‌الدین قـدس سرّه آمدم خبر وفـات حـرمم آوردنـد از آن حضـرت رخصـت طلبیـدم فرمود خوب است فردا برو فردا به خدمتش رفتم باز فرمود فردا باز فـردا رفتم و بعض رفیق بودند عرض نمودم که رفیق هم هسـت فرمـود اینهـا رفیق شما نیستند صبر بکن مختصر شش هفت روز ماندم باز به خدمتش رفتم و تعجیزش نمودم رخصت نداد تا که عموزاده‌ام شیخ غفور آمـد در راه خیلی نامزاج شده بود خدمتی او کردم و به حالـت نـزع افتـاد اغلـب کس از حیـاتش مـأیوس گشـتند شـبی آن حضـرت بـه او متوجّـه شـد بحمدالله از یمن انفاس عیسوی اساس آن حضرت خوب شد و بـا او بـه خانه‌ی خود رفتیم کاتب الحروف عرض می‌نماید اگر کسی کمـی تأمّـل بکند این خارق دو سه خارق است.

(۲۶۶) جمعی از مکریان گفتند به خدمت حضرت حسـام‌الـدین قدس سره آمدیم از وفات حرم سیّد زنبیل که همشـیره‌ی آن حضـرت اسـت از مـا

۱ـ شنیده‌ام خارقی چنین در وقت حضرت غوث قدس سره بوده. و شیخ رضا طالبـانی گفـت بـه صحرا بوجه تفرج رفته بودیم ابر مطبق آمد در ابتداء باران پدرم که شیخ عبدالرحمن طالبانی رحمه الله است به انگشت خود اشاره کرد ابر دو شق شد بر سر ما نبارید در همه جا باران باریـد حتی بعضی برادران از شهر کرکوک که به نزد پدرم آمده بودند همگی تر شده بودند.

۲ـ لهون : هورامان، لهون منظور است.

سؤال فرمود و ما انکار کردیم مع انه وفات فرموده بود.

(۲۶۷) شیخ عبدالقادر گفت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه پنجاه طهرانی به من داد که به سلیمانیه ببرم در راه تنها بودم دو کس که قطاع الطریق بودند آمدند مرا لخت بکنند مرا گرفتند و پاره را اراده کردند بدر بنمایند به رابطه‌ی آن حضرت مشغول شدم هر چند کردند طاقت نداشتند گفتم چرا پاره را بدر نمی‌کنید گفتند نمی‌دانیم هر چند می‌کنیم از ترس طاقت نداریم که بدر بیاوریم هر چند سعی کردند از همت آن حضرت قدرت نداشتند پاره را ببرند.

(۲۶۸) جناب ملا عبدالفتاح پایگلانی فرمود بعد از وفات حضرت بهاءالدین قدس سرّه تا سه سال به حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه رو نکردم و به رابطه‌اش مشغول نشدم تا که بیماری بر سرم عارض شد در این اثنا به دلم القا شد که به حضرت حسام‌الدین رو بکنم به رابطه‌اش مشغول شدم در این اثنا دیدم که جمیع موجودات از او انتظاری می‌کشند و برکت بسیار ظاهر گشت حتی طبیبی که زنی یهوده بود بر سرم آوردند نبضم را گرفت و به برکت اینکه رو به حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه کردم آن زن با شوهر و پسر و اهل بیت خود که جمعاً هشت نفوس بودند مسلمان شدند و حسن اسلامهم.

(۲۶۹) در سنه‌ی هزار و سیصد و نه در ماه شوال جناب سیّد عبدالحکیم پسر سیّد عبدالکریم زنبیلی به علّت افلیجی مبتلا شد طرف چپش به تمامه بی‌حس و حرکت گشت حاجی ملا سعید بانه‌ای گفت حتی انگشتهای دست چپش باریک گشته بود و چند حکیم بر سرش آوردند هیچ فایده نبخشید تا که شبی به خدمت حضرت رسول‌الله صلّی الله علیه و سلّم رسیده بود ملا سعید گفت سیّد عبدالحکیم فرمود به خدمت آن سرور

عالم ﷺ رسیدم فرمود فرزند چرا عاجز هستی به طرف چپ خود اشارت کردم دست مبارکش را به آن طرف مالید و فرمود بسم الله و بعزة الله تعالی مجذوب شدم چون بیدار شدم اصلاً علّتم نمانده بود و به کلّی دفع شد کاتب الحروف می‌گوید حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود اگر این واقعه نمی‌بود خوب شدنش محال بود از فرمایش آن حضرت معلوم شد که از ملالت او این علّت بر سرش عارض شده و خوب شدنش هم در نزد کاتب الحروف ظنّاً از دعای او بوده مختصر علّتش یقیناً از ملامت او بوده و خوب شدنش یقین نمی‌کنم به ظن می‌گویم زیرا از بعضی منسوب شنیده‌ام که حضرت شیخ را در صورت فخر عالم ﷺ دیده‌اند و الله اعلم.

(۲۷۰) جناب شیخ صادق فرمود فرج الله طویله‌ای را اراده کردند نظام بکنند به علّت اینکه آدم من بود از مختارهای طویله رجا کردم که به حکومت نبرند قبول نکردند به زیارت بهاءالدین قدس سره رفتم و خیلی تضرّع و زاری نمودم که این حق را از مختارها اخذ بنماید شب در واقعه به خدمت آن حضرت رسیدم امر فرمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره را جلب نمودند فرمود من گفتم بلکه اینها خوب بشوند حالا که خوب نمی‌شوند باید این حق را از اینها بگیری چون روز شد به باغه کون رفتم حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود چرا عاجز هستی آخر در خواب ندیدی که چه فرمود.

(۲۷۱) باز جناب شیخ صادق فرمود هشت روز بود همه روز در خوشیار از حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت می‌طلبیدم که به تەویلّەی مبارکه بروم رخصت نمی‌داد روزی وقت عصر فرمود باید حالا بلاتوقف به تەویلّە بروی معلوم بود که از حکمت خالی نیست لاعلاج رفتم شب

دیدم تفنگچی‌ها بر سر خانقاه هجوم کردند که بعضی منسوبان آن حضرت را بگیرند و نظام بکنند نگذاشتم و بعض دعوا و نزاع هم برپا شد و به این دو چشم ظاهری آن حضرت را دیدم که در آنجا بود صبح آدم فرستادیم آن حضرت تشریف آورد فرمود اگر چه در اینجا نبودم ولی معین شما بودم بی‌کاره بودی.

(۲۷۲) از شخصی موثوق بشنیدم به ظّن کاتب الحروف میلش نبود نامش را ذکر بکنم فرمود عثمان بگ به خالو شیخ رحیم گفت دچار بلا و مصیبتی بوده‌ام عرض حسام‌الدین ﷺ بکن شاید نجاتم بشود خالو فرمود دردت چیست گفت نمی‌گویم خالو عرضش کرد آن حضرت فرمود به علّت فتق مبتلا شده از همت آن حضرت حکیمی آمد علّتش را خوب نمود.

(۲۷۳) باز آن شخص فرمود عثمان بگ رئیس العشائر بود و محمود پاشا در البجه[1] قائم مقام[2] بود به حسب ظاهر عزلیتش محال بود حضرت حسام‌الدین ﷺ با عثمان بگ صحبت می‌کردند در اثنا صحبت عثمان بگ عرض آن حضرت کرد اگر در البجه من قائم مقام می‌بودم کارهای جناب شما همگی درست می‌کردم آن حضرت فرمود تا چهل روز قائم مقام می‌شوی عثمان بگ استغراب نمود زیرا از عقل دور بود چهل روز طول نکشید که قائم مقام شد.

(۲۷۴) استاد امین سراج گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه عاجز شدم اراده کردم نقل خانه بکنم تشریفش در خوشیار بود فرمود مرو عرض کردم می‌روم قریب یک ساعت به راه رفتم محمّد امین

۱ــ هلبچه.

۲ــ فرماندار.

را روانه کرده بود که به من بگوید اگر برود دچار مصیبتی می‌شود از ترس خود نرفتم به طویله آمدم و زنم گفت من نمی‌آیم به بیاره رفت چند روز در آنجا ماند آن حضرت فرمود ضرر ندارد در آنجا نامزاج افتاد و دچار علّتی شد از صرع بدتر بود یک دو دفعه او را گرفت قریب بود بمیرد گفت توبه کردم برو به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره طلب همت بکن چون به خدمتش آمدم فرمود توبه کرد عرض کردم بلی فرمود برو خوب شد فی الواقع باری دیگر نگرفت.

(۲۷۵) باز استاد امین نقل نمود که در محلی کار می‌کردم حضرت حسام‌الدین قدس سره تعلیقه‌ای بر سرم اصدار فرمود که به خدمتش بروم بعضی کار برایش بکنم و من نرفتم شب در واقعه به خدمتش رسیدم از من عاجز بود به تندی سیبی به طرف پهلوی چپم زد چون بیدار شدم دیدم خیلی نامزاج هستم به هر نوعی که بود خودم به خدمتش انداختم برایش خبر بردند که استاد امین ناخوش است می‌میرد آن روز شانزده بار تشریفش بر سرم آورد همان روز خوب شدم صبح برایش کار کردم.

(۲۷۶) جناب شیخ صادق فرمود فتاح سر شین که در این نواحی مشهور به سازنده است حضرت حسام‌الدین قدس سره با او صحبت می‌کرد و بعضی اشخاص از آن حضرت اعتراض گرفتند که لایق نیست با این صحبت بکنی آن حضرت فرمود امیدوارم به این نزدیکی به واسطه‌ی صحبت من شخصی بشود حالا چگونه از همه کس بی‌حیا و بی‌ادب‌تر است آن وقت از همه کس مؤدب‌تر باشد شیخ صادق فرمود تخمیناً سه ماه طول کشید بعده به حج رفت و توبه کرد.

(۲۷۷) حاجی عبدالکریم گفت بعض کسانی بودند اراده داشتند که از دست ظالمی فرار بکنند در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض

نمودند فرمود فرار مکنید امیدوارم دفع بشـود ده دوازده روز گذشـت آن ظالم فوت شد.

(۲۷۸) ملا محمود موردینی گفت حضرت حسـام‌الـدین قدس سره فرمـود دلم حرکه می‌کند هم چنین می‌دانم خبری ناخوش بیایـد بعـد از دو روز خبر وفات عمه آن حضرت آوردند.

(۲۷۹) در سنه‌ی هزار و سیصد و یازده در سیزدهم ماه شـوال در روز جمعه در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره کاتب الحروف نشسـته بـودم پسر سعید آغای ته‌ویله‌ای به خدمتش آمد عرض کرد که می‌گویند پـدرم در بغداد مرده است فرمود معلوم نیست کسی نیامده باز عرض کردم کـه خبر آمده است با رفیقش آب برده است باز فرمود معلـوم نیسـت عـاجز مشوید به علّت اینکه پسرش کودک بود گریـه کـرد آن حضـرت فرمـود حالا می‌بینم پدرت در بازار بغداد خرمـا مـی‌خـورد و در آن روز بـاز در خدمت آن حضرت نشسته بودم سخنی واقع شد عرض کردم کـه جنـی عمرشان دراز می‌شود قاضی طهمورث جنی که از اصحاب حضرت بوده صلی الله علیه وسلم معلوم نیست حالا نمانده باشد آن حضرت فرمود در ایـن روزهـا در خواب شش هفت نفر را در حیاط خانقاه دیدم همچنـین دانسـتم کـه از طائفه‌ی جنیان هستند و از ایشان بعضی قامـت بلنـدو بعضـی کوتـاه قـد بودند و یکی بود سیاه چرده و بچـوک (سـیاه چهـره و کوچـک) نـامش عباس بود فرمود من از اصحاب حضرت صلی الله علیه وسلم و از جنیان نصیبین کـه بـه خدمت فخر عالم صلی الله علیه وسلم رفتند و از آن حضرت کـلام الله اسـتماع نمودنـد هستم حضرت شیخ فرمود با او معانقه کـردم و گفـتم کـه الحمـدالله بـه شرافت صحبت شما از تابعین معدود شدم بیا بعضـی کـلام الله را بـرایم بخوان عباس نام صحابی رضی الله عنه کلام الله را خواند صوتش غایت خـوش و

مخارج حروفش خیلی خوب بود چون بیدار شدم دیدم دماغم پر از عطر شده و خیلی بوی خوش می‌آید.

(۲۸۰) جناب شیخ عبدالرحمن قره‌داغی از زبان میرزا حسین جاف نقل نمود که واقعه‌ای دیدم خیلی از او ترسیدم و برای کس نقل ننموده بودم حضرت حسام‌الدین قدس سره مکتوبی برایم فرستاد مألش این بود که مردم باید به واقعه‌ی پیره زنان اعتماد ندهد.

(۲۸۱) حاجی ملا عبدالله اربلی گفت در مکه بودم و حرمم در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بود وفات مرا شنیده و به خدمت آن حضرت رفته عرض نموده بود آن حضرت فرموده بود که دروغ است نمرده است تا پانزده روز مکتوبش می‌آید حاجی ملا عبدالله از زبان حرم خود نقل می‌نماید که گفت بر ریسمانی هر روز یک گره می‌زدیم تا پانزده گره تمام شد مکتوب شما آمد.

(۲۸۲) باز حاجی ملا عبدالله از زبان حرم خود نقل نمود که در خانه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره بودم و زنی با کودک خود بازی می‌کرد آن حضرت در آن اثنا از آن طرف تشریف آورد و از پیش خود فرمود این زن با کودک و شوهرش می‌میرند فی الواقع در مده‌ی قلیله هر سه مردند.

(۲۸۳) ملا عبدالفتاح اربلی نقل نمود که پسرم خیلی نامزاج و از حیاتش مأیوس شدیم شب درواقعه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود برای پسرت شفا آورده‌ام صبح خوب شد.

(۲۸۴) صوفی محمّد ساوجبلاغی گفت قلبم به دختری متعلق بود در خواب به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود مقصودت حاصل می‌شود مخصوصاً به خدمت آن حضرت رفتم چون دستش را

زیارت کردم خندید فرمود نصیبت می‌شود فی الواقـع آن دختـر را آوردم و اولادم هم از او بود.

(۲۸۵) شیخ حیدر نقل نمود که چند بار از حضرت حسام‌الـدین ﷿ رخصت طلب نمودم که زن بیاورم مرخص نفرمود بعد از مـدّتی بـرادرم در مریوان وفات کرد و من از اربل به تەویلەی مبارکه به خـدمتش رفـتم فرمود حالا اذن[1] است که حرم برادرت را نکاح بکنـی و اولادش را هـم چشم‌داری کن عرض نمودم که این زن برادرم سخت طبیعتی دارد ظـاهر این است که به من ندهند فرمود می‌دهند مترس فی الواقع هر چه فرمـود هم چنین شد.

(۲۸۶) در سنه‌ی هزار و سیصد و دوازده علّت وبا در ولایت دیـاربکر واقع شد به حضور حضرت حسام‌الدین ﷿ از اربل عریضه‌ای فرسـتادم که همت فرماید به اربل سرایت نکند جواب فرستاد که سرایت نمی‌کنـد فی الواقع نکرد بلکه به ولایت وان سرایت نمود.

(۲۸۷) امین افندی نومسلمان نقل نمود که حضرت حسـام‌الـدین ﷿ را در حالاتی که خیلی نامزاج و بی‌حال بودم در خواب دیدم فوراً خوب شدم.

(۲۸۸) باز مومی الیه گفت که زنم سه چهار ماه بود که حامله بـود آن حضرت فرمود حمل زنت دختر است فی الواقع دختر بود.

(۲۸۹) باز مومی الیه گفت مادیانی داشتم سه چهار سال بود کـه او را از فحل می‌کشیدیم نمی‌گرفت آن حضرت فرمود امسال مـی‌گیـرد در آن سال زایید.

(۲۹۰) باز مومی الیه گفت حضرت حسـام‌الـدین ﷿ از شخصـی در

۱ـ اجازه.

خصوصی کاری رجا کرد و او قبول ننمود از آن حضرت شنیدم که فرمود از خدای تعالی رجا دارم که تا سه روز دچار دردی بشود روز سوم دچار بلایی شد که تعریفش نتوانم بکنم.

(۲۹۱) استاد عبدالله بنّا گفت شخصی بیخ جوزی که برای نماز خواندن نهاده و درست نموده بودم او را برای بعضی حاجت شق نموده بود حضرت حسام‌الدین قدس سره به این شخص بد دعایی کرد فرمود چگونه این را شق کردی خدای تعالی هم چنین تو را شق بکند آن شخص فردا بر سر درختی رفت و از آنجا به زمین افتاد شق شد و مرد.

(۲۹۲) باز استاد عبدالله نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره دختری شخصی برای شخصی خواست و او نداد آن شخص به علّت اینکه میلی تمام به آن دختر داشت و پناه به آن حضرت آورده بود آن حضرت به آن شخص فرمود عاجز مشو امیدوارم خودش منت ببرد و به شما بدهد تقدیر آن دختر را به شخص دادند آن شخص مرد و دختر را نقل ننمودند فقیر کاتب الحروف حاضر بودم که پدر دختر به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره جواب فرستاده بود که دختر او را به آن کس بدهد.

(۲۹۳) ملا ابراهیم سلیمانی گفت خوفی غالب بر سرم عارض شد عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم فرمود سهل است بحمدالله تعالی از یمن همت آن حضرت رفع شد.

(۲۹۴) در سنه‌ی هزار و سیصد و دوازده در آخر ماه شوال به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره با جمعی آمدیم جمیل پسر راقم را با معلّمش ملا ابراهیم که از احفاد آدمان ملا رحمت‌الله است هم بود بعد از مدّت قلیله ملا ابراهیم در حق حضرت حسام‌الدین قدس سره عقیده‌اش مغشوش

گشت غالباً از بعضی اشخاص بی‌انصاف شنیده بود که آن حضرت شیخ نیست و از بعضی شنیده بود که فلان شیخ علم من از من سلب کرد و سخنهای دیگر شنیده بود و یک دو دفعه در خدمت آن حضرت برایش عرض نمودم که ملا ابراهیم عقیده‌اش مغشوش است برای اطمینان خاطر خارقی طلب می‌نماید شب سبت[1] پانزدهم ذی‌الحجه قریب به ساعت شش فقیر کاتب الحروف به ناله و فریاد ملا ابراهیم بیدار شدم و جمله رفیقها هم بیدار شدند صبح ملا ابراهیم گفت آن حضرت آمد به من توجّه کرد از اثر آن توجّه گریه و زاری بر سرمن عارض شد و آواز لفظ الله از قلب خود به فصیحی می‌شنیدم و هم گفت علمم کلیاً از من سلب شده حتی دلائل الخیرات را به نزد فقیر کاتب الحروف آورد و گفت این دلائل را نمی‌دانم بخوانم مع انه ملا ابراهیم کأنه مجاز شده و علوم را به آخر رسانیده بود و جمیل از جهت درس خود به آن حضرت عرض نمود که از ملا ابراهیم علم رفع شده و از جهت درس خواندن معطلم، فرموده بود که چند روز صبر بکن روز ثلاثه بعدازظهر بنا به تقریر ملا ابراهیم واقعه‌ی دیده و به خدمت یک دو ذات رسیده بود شخصی از آن اشخاص به یکی امر کرده بود که علم ملا ابراهیم را بدهند به سبب این واقعه آنچه از او سلب شده باز آمده بود.

(۲۹۵) خبر نامزاجی عارف آغای طویله‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردند فقیر کاتب الحروف حاضر بودم فرمود نجاتش مشکل است بعد از چند مدّتی خبر آوردند که خوب است بعد از چند روزی سیّد عبدالخالق گفت در خدمت آن حضرت در باغه کون بودم آن

۱ـ شب شنبه.

حضرت در پیش خود گفت: «داغم ناچی بو تو عارف»[1] اسف خورد و من همان روز به تەویله از جهت کاری رفتم در همان وقت که آن حضرت برایش اسف خورده بود تخمیناً در همان وقت عارف آغا وفات کرده بود.

(۲۹۶) ملا ابراهیم گفت عبدالرحمن سلیمانی به علّت عشق مبتلا شده بود و حالتش به درجه‌ای رسید در نزد اغلب کس خوب شدنش مشکل بود به حضرت حسام‌الدین ﷻ عرض نمودند فرمود به اینجا روانه بکنید به هر نوعی بود او را به خدمت آن حضرت آوردند بحمدالله تعالی خوب شد.

(۲۹۷) ثابت افندی یوزباشی عسکری نقل نمود که با شخصی شیعه به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷻ رفتیم و من دست او را زیارت کردم آن شیعه هم به تبعیت من دست آن حضرت را زیارت نمود به علّت اینکه آن شیعه اهل کربلا و نظام بود کس خبرش نبود که شیعه است تنها من به حالش مطلع بودم چند بار به خدمت آن حضرت رفتیم هر بار چیزی ذکر می‌کرد که دال بود آن کس شیعه است آخر آن شیعه گفت من اوّل شیعه بودم بعده توبه کردم حالا شافعی هستم آن حضرت فرمود شما از اهل کربلا نیستی گفت نعم.

(۲۹۸) باز مومی الیه ثابت افندی نقل نمود که در قریه‌ی طویله از بعضی ذوات بعضی معامله دیدم که در مذهب حنفی حرام بود به علّت اینکه خودم حنفی بودم در دلم عقده بود که این شخص چگونه معامله می‌کند به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷻ آمدم و در تفکر این معامله بودم آن حضرت به ملا فتاح گفت در کتب شافعیه تماشا بکن این

۱ـ له داغم ناچی بو تو کلام کردی است عین کلام آن حضرت است. یعنی: حیف برای تو.

معامله حرام است یا حلال و او تماشا کرد گفت در نـزد بعضـی علمـای شافعیه حلال است بعده آن حضرت به من تماشا کرد فرمود عقده مکـن در این معامله که شما تفکر می‌کنی در نزد بعضی علمای شـافعیه حـلال است.

(۲۹۹) ملا عبدالله مریوانی گفت در باغه کون بر سر حوض بزرگ در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بـا جمعـی نشسـته بـودیم و از کثـرت صدای قورباق‌ها مردم عاجز بودند آن حضرت فرمود سکوت باشید فوراً صدای قورباقها منقطع شد قریب بـه دو سـاعت نشسـتیم از یکـی صـدا نیامد.

(۳۰۰) امین کیـانی روغـزادی گفـت صـوفی مسـافرم شـد و وقـت خوابیدن نمدی برایش آوردم که بر سرش بخوابد گمـان بـرد کـه حـرام است گفتم حرام نیست بر سرش بخواب صبح نقل نمـود کـه حضـرت حسام‌الدین قدس سره به خوابم آمد و گفت ایـن نمـد حـلال اسـت از بـرگن خودش است و این گوسفندهای امین اصلش گاوی سیاهش بـوده آن را فروخته این گوسفندها از پاره‌ی آن گاو سیاه است هر چه آن حضرت به آن صوفی فرموده بود امین گفت همگی صحیح بود.

(۳۰۱) ملا فیض الله سنندجی گفت پارسال پاییز نیمه‌اش رفته بـود و خلق برای باران در قلق‌بودند جمعی به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره در طویله‌ی مبارکه آمدند در خدمتش گفتگو کردنـد آن حضـرت فرمـود می‌بارد ولی تا من بـه «باغـه‌کـون» نـروم و در آنجـا منـزل نگیـرم بـاران نمی‌بارد فی الواقع هم چنین بود.

(۳۰۲) ملا محمود ساوجبلاغی نقل نمود که بعـد از وفـات حضـرت بهاءالدین قدس سره به رابطه‌ی جناب شیخ عمر مشغول شدم سه ماه به علّتـی

صداع به درجه‌ای مبتلا شدم که شب خوابم نبود. دفعه‌ای به دلم القا شد که از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد طلب بنمایم اگر این علّت فوراً و از سرم دفع شد معلوم است که این صداع از تصرف آن حضرت است و بعد از این رو به آن حضرت می‌نمایم همان خیال که کردم آن علّت دفع شد و از همان وقت رو به حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم و به رابطه‌ی آن حضرت مشغول شدم.

(۳۰۳) ملا فیض الله سنندجی از زبان میرزا فتاح سنندجی نقل نمود که در راه سنندج در مکان راستبان راه را گم کردم و متحیر گشتم استمداد از حضرت حسام‌الدین قدس سره نمودم دیدم آن حضرت به لباس سفید ظاهر شد حتی به این دو چشم ظاهری آن حضرت را دیدم رفتم که دستش را زیارت بکنم از آنجا که تشریفش بود راه نمایان بود آن حضرت غائب شد و من بر سر راه رفتم.

(۳۰۴) یوز باشی ثابت افندی گفت دو تفنگ مارتلی باجبخانه‌اش نفری دزدید و خودش فرار کرد خیلی جستجو نمودم و تفتیش کردم ملول و عاجز شدم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم فرمود خودت عاجز مکن آن دو تفنگ را برای شما قریباً می‌آورند فی الواقع همچنین بود بعد از یک دو روز هر دو مارتلی را باجبخانه آوردند.

(۳۰۵) خلیفه باوای هجیجی گفت مقداری هفتاد و پنج قران پاره‌ام دزدیدندعرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم فرمود در نزد عبدالصمد نام است به او گفتم انکار کرد باز عرض آن حضرت نمودم باز فرمود یقین در نزد آن است باز انکار نمود باز عرض آن حضرت فرمود بلا شبهه در نزد اوست آن شخص را تضییق نمودیم و پاره را از او ستانیدیم و معلوم شد که در نزد او بود.

(۳۰۶) میرزا غفور ساوجبلاغی گفت میرزا قاسم صد و پنجاه تومان مدیون شد عریضه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ فرستاد که خدا بردار نیست پدر من چهل سال خدمت خاندان شما کرده است و من حالا به این مدیونی که هستم بمانم آن حضرت جوابش نوشته بود که خاطر جمع باشید که انشاءالله تعالی قرض را عن قریب ادا می‌نمایی میرزا عبدالغفور گفت در مده‌ی دو ماه آن صد و پنجاه تومان را میرزا قاسم ادا نمود و صد تومان هم برای خود زیادکی ماند و اینها همه از معامله‌ی دو بار تماکو[1] بود مع انه تماکو رواج نداشت.

(۳۰۷) محاسبه‌چی سلیمانیه عثمان ملک افندی گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ رفتم شخصی گفت حالا آن حضرت خبر داد که محاسبه‌چی اولاد ندارد راقم به او گفتم فی الواقع هم چنین است گفت بلی راست است.

(۳۰۸) ملا فیض الله از زبان ملا محمّد کاک عبدالله و از زبان ملا قادر نقل نمود که زمستان در راه سنندج در موقع راه رفتن راه را گم کردیم و دنیا برف بود هر چه از مشایخ استمداد کردیم فایده نبخشید و ملا قادر گوید من در دل خود منکر حضرت حسام‌الدین ﷺ بودم در دل خود گفتم حسام‌الدین اگر شیخ است همت می‌نماید و از این ورطه و مهلکه نجات می‌شوم به این دو چشم ظاهری حضرت حسام‌الدین ﷺ را دیدم سوار اسبی سفید شده بود رفت و من به دنباله آن رفتم رفیقهایم گفتند به کجا می‌روی گفتم با من بیایید سخن مگویید ملا قادر گفت آن حضرت رفت و ما هم رفتیم بالاخره قریه‌ی عباس بگ قلی ظاهر شد به آنجا رفتیم و از این مهلکه نجات یافتیم.

۱ـ توتون.

(۳۰۹) محمّدرضا در «باغه‌کون» برای راقم نقل کردکه حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود امروز آن حکیمی که به قریه‌ی البجه آمده است از مصیبتی او را نجات دادم بعد از یک ماه آن حکیم به قریه‌ی طویله‌ی مبارکه آمد و به حجره‌ی راقم به دیدنی تشریف آورد و از او ماده را سؤال کردم گفت راست است دفعه‌ای در مجلس شراب بودم به همت آن حضرت نجات یافتم و دفعه‌ای دیگر از جهت زنی باز نجات یافتم.

(۳۱۰) ملا محمّد عزیز بگ گفت به دختری عاشق شدم سعی کردم او را بیاورم اسباب را فراهم آوردم و عشقم به درجه‌ای به شدت بود اگر جمیع اهل دنیا جمع می‌بودند و سعی می‌کردند که دست بردار بشوم قبول نمی‌کردم شبی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بودم و در این خصوص گفتگو می‌فرمود صبح خود به خود عشقم زائل شد و در آوردنش پشیمان شدم حقیقت خیلی تصرف غریب بود.

(۳۱۱) برادرزاده شیخ سعید شاطری شیخ احمد گفت در جوانرود صوفی فیض الله از شخصی از وجه تعجّب سؤال کرد که شما کور و کر و افلیج و بی‌حال بودی چگونه حالا خوب شده‌ای و علّتهایت اصلاً نمانده است آن شخص گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره چون به صفحات جوانرود تشریف آورد گفتم مرا در راه آن حضرت بیندازند چون آن حضرت تشریف آورد لجام اسبش گرفتم و تضرع و زاری کردم و از او التماس نمودم که از اسب پایین بیاید و از هر دو گوشم بگیرد و مرا بر سر پا راست بفرماید هر چه طلب کردم اجرا فرمود بحمدالله تعالی از همت آن حضرت علّتهایم رفع شد خوب شدم.

(۳۱۲) یوز باشی ثایت افندی گفت به قریه‌ی طویله‌ی مبارکه مرا تعیین نمودند و قاعده‌ی عسکری این است از شش ماه زیاده‌تر در آنجا

نمی‌گذارند تبدیل می‌نمایند ثابت افندی گفت کمکی رضای حضرت حسام‌الدین ﷺ را به دست آوردم آن حضرت فرمود شما را تبدیل نمی‌نمایند عرضش نمودم زحمت است فرمود در نزد ما زحمت نیست فی الواقع مرا تبدیل نکردند تا یک سال بالتمام در خدمت آن حضرت ماندم.

(۳۱۳) باز ثابت افندی گفت جواب آمد که در این روزها عسکر می‌آید و طابور حدود را تبدیل می‌نمایند حضرت حسام‌الدین ﷺ فرمود این ماه عسکر نمی‌آید فی الواقع نیامد.

(۳۱۴) آدمی از آدمان[1] حضرت حسام‌الدین ﷺ از دست شخصی شکایت کرد گفت سر مرا شکسته کرد فقیر کاتب الحروف در آنجا حاضر بودم آن حضرت خیلی عاجز بود بعد از مدّت قلیله آن شخص مرد اغلب کس دانستندکه از جهت عجز آن حضرت بود.

(۳۱۵) خلیفه عبدالباقی گفت پسر آغای میره بیگ به علّت صرع دچار شده بود به خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ آوردند به توجّه آن حضرت از آن علّت نجات یافت خوب شد.[2]

(۳۱۶) باز خلیفه عبدالباقی گفت شخصی از اهل پاوه به حلب رفته بود ملا عبدالفتاح پایگانی گفت حضرت حسام‌الدین ﷺ فرمود فلان شخص وفات کرد فی الواقع در آن وقت که آن فرموده بود چون خبر

۱ـ غلامی از غلامان.

۲ـ فقیر کاتب عرض می‌نماید مشهور است می‌گویند علّت صرع خوب نمی‌شود شیخ معروف فرمود قطب ارشاد یک شخص را خوب می‌کند حتی حضرت سراج‌الدین ﷺ هم یکی را خوب کرده مع انه حضرت حسام‌الدین ﷺ اشخاص متعدده بلکه قریب به بیست بلکه زیاده‌تر خوب فرموده است.

آمد تخمیناً در آن وقت مرده بود.

(۳۱۷) باز خلیفه عبدالباقی گفت اهل قریه‌ی نوین آمده بودند و کریم بگ از اهل آن قریه بود گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره با وجود اینکه آن قریه را ندیده بود تعریف و توضیح چنان فرمود که متحیر ماندم کریم بگ گفت با وجود اینکه من از اهل آن قریه هستم مثل آن حضرت آشنا نبودم بلا اختیار بر سر پای آن حضرت افتادم.

(۳۱۸) فقیر کاتب الحروف حاضر بودم شخص برای حضرت حسام‌الدین قدس سره بعضی محلهای استامبول تعریف می‌کرد آن حضرت هر چه آن آدم تعریف می‌کردپیش از آن خوبتر تعریف می‌فرمود و آن آدم تصدیق می‌کرد ولی از بی‌شعوری، علمش نبود که تعریف آن حضرت محضاً از جهت کشف است.

(۳۱۹) امین کیانی روغزادی گفت بعضی امورات خودم بود که اراده داشتم عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره بکنم شخصی برایم درباره‌ی کاغذ نوشت که تقدیم خدمتش بنمایم در بغلم بود شب در واقعه به خدمتش رسیدم و جواب آن معروضات خود را در واقعه به من فرمود فی الواقع هم چنین بود تقدیر آن کاغذ را تقدیم نکردم تا بعد از یک دو ماه گفتم احسن آن است اگر چه در واقعه فرموده است ظاهراً هم تقدیم بنمایم چون به دست مبارکش داد خندید از خندیدنش یقین دانستم که مرادش این بود که در واقعه به شما گفته‌ام حاجت نیست حالا هم جواب بدهم جواب نفرمود و رفت.

(۳۲۰) ملا فیض‌الله سنندجی گفت وقتی که از حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت طلب کردم که به سنندج بروم دستش را زیارت کردم به دلم افتاد که می‌میرم باری دیگر به خدمتش نمی‌رسم از این جهت خیلی

گریه کردم آن حضرت به میرزا عبدالله فرمود به ملا فیض الله بگو نترسد وفات نمی‌کند و از همه سال زودتر می‌آید فی الواقع از همه سال زودتر به خدمتش آمدم.

(۳۲۱) باز ملا فیض الله گفت سالی از حضرت حسام‌الدین قدس سره استیذان نمودم که به ولایت خود بروم آن حضرت فرمود چند روزی دیگر صبر کن رفیق‌هایم عجله نمودند رخصت طلب کردند آن حضرت عاجز شد فرمود به همگی رخصت دادم بروند همگی رفتیم به هر جا که رسیدیم شیون بود و خیلی مشقت کشیدیم راه سه روزه را به هشت نُه روز طی نمودیم و بسی غم و الم بر سر ما آمد سالی دیگر چون به خدمتش رخصت طلب نمودم ماجرای پارسال را که به هر جا رسیدیم آدمی مرده بود و شیون بود عرض نمودیم فرمود امسال به هر جا که رسیدی شادی می‌شود چون مرخص شدیم به هر جایی که رسیدیم عروسی و شادی بود تا که به سنندج رسیدیم به فرح و سرور آمدیم.

(۳۲۲) شیخ جلال‌الدین ساوجبلاغی فرمود پارسال که سنه‌ی هزار و سیصد و دوازده است آدمی ساوجبلاغی به زیارت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد به مناسبه‌ی هم ولایتی چون به نزد آن حضرت بردم فرمود نزدیک من میار روحم از روح او می‌ترسد آن آدم چند روزی در خدمتش ماند طاقت رؤیت و مصاحبت آن اصلاً نداشت و در این مده مطلقاً نزدیک آن آدم نشد و از حکمت این متحیر ماندیم تا که در این سال که سنه‌ی هزار و سیصد و سیزده است در ماه صفر آن آدم در ساوجبلاغ جناب ملا حسن برهانی و ملا عبدالقادر بیتوش را کُشت و چند آدمی دیگر را مجروح کرد حاجی احمد ساوجبلاغی گفت من در آنجا حاضر بودم از هر طرف خلق جمع شدند و آدمان میرزا فتاح اولاد

او ا به چوب خیلی زدند وجود آن آدم می‌گفتی آهن است زخمدار نشد و اعضایش شکسته نگردید و چند خنجر به او زدند اصلاً از او خون نیامد و به خنجری شکمش را دریدند اصلاً خون در زخم او نمایان نبود و در آن روز که این قضیّه واقع شد مسجد بانه افتاد نه کس در زیرش مردند و هم در آن روز آدمی ملایی را کشت و زنی آدمی را قتل نمود.

(۳۲۳) ملا فیض الله از فقی صالح نقل کرد که در کودکی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره در نزد ملای هر دو کتاب تصریف می‌خواندیم دفعه‌ای عاجز شدم گفتم به نودشه می‌روم رخصت نداد و بلا اذن رفتم در مله هندو[1] همچنین دانستم آن حضرت طنافی به هر دو پایم انداخته مرا به طرف خود کشید هر چند سعی نمودم طاقت رفتنم نبود لاعلاج به خدمتش آمدم چون مرا دید خندید فرمود چرا نرفتی؟

(۳۲۴) شیخ احمد برادرزاده‌ی شیخ سعید شاطری گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره به جوانرود پیاده رفتم شب در محلی مشهور به کاروانسرا ماندیم خیلی خسته و مانده شدم و خیلی گرسنه بودم و نانم هم بود طاقت برخواستنم نبود که برخیزم نان بخورم آن حضرت تشریف آورد دید که افتاده‌ام آمد بر سرم ایستاد کمکی متوجّهم شد فوراً آن خستگی و ملالتم به کلّی رفع شد در حال به پا ایستادم و مشغول کار و بار خود گشتم.

(۳۲۵) ملا محمّد امین ابن شاه نظر هارونی گفت اولادم نمی‌ماند متعدد اولادم در کودکی مردند از این جهت خیلی عاجز شدم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم و ماده را عرض نمودم فرمود حالا ولد داری عرض نمودم تازه دختری به وجود آمده است فرمود مترس بعد از

۱ـ مله هندو نام محلی است.

این می‌ماند از برکت همت آن حضرت آن دختر مانده حالا بزرگ شده و پسری هم به وجود آمد او هم مانده است.

(۳۲۶) باز مومی الیه گفت امین سلیم هارونی زن آورده بسته شده بود هر چند سعی نمود و به نزد چند کس رفت هیچ علاج پذیر نبود مع انّه آن زن بیوه زن بود مأیوس شد او را به خدمت آن حضرت آوردیم به مجرد اینکه آن حضرت فرمود انشاءالله خوب می‌شوی فوری خوب شد.

(۳۲۷) باز مومی الیه گفت شخصی به شخصی غدر کرده گویا دو پسرش کشته بود مع هذا گفته بود امسال نوبت خودش است او را می‌کشم شخص مظلوم عریضه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره روانه نمود و از حال خود شکایت کرد آن عرضه را خودم به خدمت آن حضرت بردم چون خواند گفت آن آدم فوری بلا زبان افتاد و مرد آن وقت که عریضه را به خدمت تقدیم نموده بودیم فردا در آن وقت آن شخص را به قبر نهادند و دفن نمودند.

(۳۲۸) باز مومی الیه گفت علّتی بر سرم عارض شد و ضعیف بی‌تاب افتادم طاقت دو زانویم نمانده بود به نزد چند حکیم رفتم شخصی گفت علّت تو از بواسیر است علاج پذیر نیست و مرا در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردند چند ساعتی در خدمت آن حضرت ماندم و دعا فرمود فوری آزارم رفع شد به پای خود پیاده به خانه‌ی خود رفتم.

(۳۲۹) باز مومی الیه گفت همشیره‌ام زهرا نام سه ماه متصل ناخوش افتاد ناخوشیش به درجه‌ی صعب بود که در مده‌ی این سه ماه به غیر از آب چیزی نخورد و طاقت نشستن هم نداشت ملا محمّد امین گفت شوهر همشیره‌ام شیخ عبدالحمیدگفت حضرت حسام‌الدین قدس سره در این مدّت یک دو دفعه از من سؤال می‌کرد که زهرا مانده است و من عرض

می‌کردم بلی دفعه‌ی آخر تشریفش در بنه جوت طویله[1] بود از من سؤال کرد و فرمود ریاضتی غریب کشید بس است باید بعد از این خوب بشود و بعده از فرمایش او به عجله آمدم دیدم زهرا نشسته خوب شده است بحمدالله تعالی از برکت همّت آن‌حضرت به کلّی به یک‌دفعه خوب شد.

(۳۳۰) عبدالله افندی یوز باشی که در قله‌ی طویله آمده بود گفت با چند نفری نشسته بودیم و سندی لازم در دست داشتم تقدیر مکالمه می‌کردیم و بعضی کاغذها را تحریر می‌نمودیم آن سند در بین غیب شد هر چند تفحص کردیم و بین دفاتر تماشا نمودیم پیدا نشد از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد طلب نمودم فوراً در همان جا که ما تماشا می‌کردیم در آنجا پیدا شد از این امر متحیر متعجّب ماندیم.

(۳۳۱) باز مومی الیه گفت کاری صعب به پیشم آمد ظاهر این بود که میّسر بودنش از عقل دور است در دل خود گفتم از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد می‌نمایم اگر میّسر شد معلوم است که شیخ است استمداد نمودم خیلی به سهلی میّسر شد.

(۳۳۲) کاتب الحروف سالی به موصل رفتم در آنجا علّتی به دست راستم عارض شد عریضه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره نوشتم و تضرُّع و زاری کردم که همت بکنند دفع بشود آن حضرت در نزد بعضی کسان فرموده بود که به زودی دفع نمی‌شود طول می‌کشد فی الواقع طول کشید بلکه حین التحریر هم دفع نشده بود اسأل الله تعالی أن یدفعَها آمین.

(۳۳۳) سعید آغا کدخدای قریه‌ی طویله‌ی مبارکه گفت دفعه‌ای با قوم و خویش نزاعی در بین واقع شد چند کس از هر دو طرف مجروح

۱ـ ما بین «بنه‌جوت» تا «گلپ» که جای شیخ عبدالحمید است دو ساعت است.

شدند و مرا گرفتند از طرف حکومت در قریه‌ی ابوعبیدة[1] حبس کردند و به پایم پیوند زدند شبی خیلی عاجز شدم به دل از حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه استمداد نمودم و دست دراز کردم کلید پیوند به دستم آمد پیوند را وا کردم و بدر رفتم شب تاریک و بلد راه نبودم شبحی به پیشم آمد تحقیق دانستم که آن شبح حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه است می‌رفت و به دنبال او می‌رفتم تاکه به باغه کون به خدمت آن حضرت آمدم.

(۳۳۴) شیخ احمد برادرزاده‌ی شیخ سعید شاطری گفت منکر جذبه بودم دفعه‌ای دست حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه را بوسیدم بلا اختیار جذبه و گریه و رعشه‌ی بدن بر سرم عارض شد هر چند سعی کردم که گریه نکنم بی‌فایده بود تا مدّتی گریه کردم و وجودم می‌لرزید بعد از دیدن این حالت انکارم زائل شد.

(۳۳۵) در سنه‌ی هزار و سیصد و سیزده در ماه ربیع الاول از سلیمانیه مکتوب آمد که در شهر موصل علّت وبا افتاده و قرنتینه بر سر آب زاب نهاده‌اند و در بیست و سوم ماه ربیع الاول در یوم جمعه به این علّت پانزده آدم در شهر موصل مرده‌اند و کاتب الحروف در طویله‌ی مبارکه در خدمت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه بودم مکتوب را برای آن حضرت بردم و عرض نمودم که آیا در اربل واقع می‌شود یا نه فرمود نمی‌شود چهار پنج دفعه در این خصوص سخن واقع شد فرمود انشاءالله در اربل واقع نمی‌شود کاتب الحروف فرمایش آن حضرت را تحریر نمودم تا که خودم از خدمت او مرخص شدم و به اربل آمدم و یک ماه زیادتر صبر نمودم و بحمدالله به اربل سرایت نکرده بود و این خارق را در همان سال در دهم ماه جمادی الآخر تحریر نمودم.

۱ــ ابو عبیده یا «عه‌بابه‌یلی» روستایی است در نزدیکی هلبچه.

(۳۳۶) حاجی ملا عبدالله مؤذن و خلیفه عبدالباقی از جناب شیخ اسماعیل هجیجی رحمه الله نقل نمود که آن جناب فرمود روزی در خانقاه طویله مشغول و بیدار بودم دیدم دو شخص آمدند از یکی سؤال کردم که تو چه کاره هستی گفت من قطب مدار هستم گفتم چرا آمده‌ای فرمود به زیارت حضرت حسام‌الدین آمده‌ام بعد از آن دیدم جماعتی آمدند و شخصی خیلی خوب به شوکت به پیش آن جماعت افتاده است گفتم شما چه کسی فرمود فقیر شاه مظهر جان جانان است عرض نمودم چرا تشریف آورده‌ای فرمود تکمیل مراتب در خدمت حضرت حسام‌الدین می‌نماییم شیخ اسماعیل فرمود چون از بزرگی حضرت حسام‌الدین قدس سره تعجّب ماندم هاتفی از جهت یمین ندا فرمود شما تعجّب مکن هر کسی به اخلاص، جبین[1] او ببیند به آتش دوزخ نمی‌سوزد فقیر کاتب الحروف عرض می‌نماید به علّت اینکه این نقل خیلی بزرگ بود در سلک خارق العادهٔ ذکر کردیم و شیخ اسماعیل در نزد فقیر از معتبرترین خلفاء حضرت سراج‌الدین قدس سرّه بوده آن جناب پارسال که سنه‌ی هزار و سیصد و دوازده بود در ماه رمضان وفات فرمود طَابَ اللهُ ثَرَاهُ از جماعتی شنیدم شهادت دادند که چون او را بردیم که دفن بکنیم قریب به دو هزار طیر چون قمری بال سبز پیدا شدند و بر سر نعش مبارکش چتر بستند بعد از تدفین همگی به یک دفعه غائب شدند آن جماعت گفتند از چهارصد کس زیادتر این طیور را دیدند.

(۳۳۷) ملا خالد حافظ گفت خطره‌ی کفر در وقت شهادت در نماز خواندن بر دلم غالب بود و از این جهت خیلی متأذی بودم به خدمت

۱ـ جبین یعنی پیشانی.

حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم اهون شد بعده یک دو دفعه رابطه‌ی او کردم به کلّی دفع شده الحمدالله حالا رابطه‌ی او بکنم یا نکنم به کلّی دفع شده است.

(۳۳۸) در سنه‌ی هزار و سیصد و چهارده در ماه محرم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره مشرف شدم بعضی مکاتب که به خط مبارک حضرت مولانا قدس سره بود در سلیمانیه نقیب سابق جناب سیّد احمد که به فقیر کاتب الحروف داده بود به آن حضرت دادم قدری مطالعه فرمود بعده به دست مبارک خود گرفت برخاست و رفت باز برگشت و آن مکاتب را به یکی از حاضرین مجلس داد و آن شخص دامن آن حضرت را زیارت کرد و عرض نمود که بر ما فی الضمیر[1] بنده واقف شدی.

(۳۳۹) حاجی احمد ساوجبلاغی از زبان استاد عبدالغفور نقل نمود که مقداری پاره‌ام[2] گم شد و از این جهت خیلی ملول گشتم حضرت حسام‌الدین قدس سره آن وقت کودک بود فرمود پاره‌ات را بعضی طالب العلم دیده در فلان محل نهاده‌اند برو بدرآر و من رفتم و پاره‌ی خود را آوردم.

(۳۴۰) باز حاجی احمد نقل نمود که از ساوجبلاغ آمدم و به زنبیل رسیدم و در راه گردنم کج و گلویم گرفته شد طاقت خوراکم نمانده بود به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رفتم دست مبارکش به گردنم مالید فوراً خوب شد اصلاً اثر ناخوشیم نماند.

(۳۴۱) باز حاجی احمد نقل نمود که فرزندی داشتم عمرش چهار پنج سال بود از بالا خانه افتادو حرمم در آن اثنا حضرت حسام‌الدین قدس سرّه را آواز کرده بود اصلاً ضرری به او نرسید و آن کودک گفت

۱ـ بر باطن بنده اطلاع پیدا کردی.

۲ـ پاره یعنی پول.

چون به زمین نزدیک شدم شخصی مرا گرفت و به زمین نهاد.

(۳۴۲) در باغ کون ملا عارف کردستانی ناخوش افتاد ملا علی طالشی گفت امروز حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود امشب ملا عارف عرق می‌کند صبح فقیر کاتب الحروف دو دفعه اراده داشتم به نزد ملا عارف بروم و تحقیق بکنم آیا عرق کرده است یا نه مانع روی داد نرفتم در دلم خطره بود که از او سؤال بکنم در این اثنا آن حضرت فرمود عرق کرد و نجات یافت بعده به نزد ملا عارف رفتم فی الواقع عرق کرده بود.

(۳۴۳) یکی از قطارچی حضرت حسام‌الدین قدس سره گفت استری (قاطری) از قطار آن حضرت با پنجاه کس نمی‌توانستند آن را بار بکنند آن حضرت تشریف آورد به گوش او فرمود که شما را برای خانقاه خریده‌ام چرا بار نمی‌بری بعد از فرمایش آن حضرت آن استر[1] خوب شد و امین گشت کاتب الحروف آن استر را دیدم که در زیر بار امین شده بود و این خارق را جمعی نقل نمودند.

(۳۴۴) یکی گفت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه فرمود بار نبردنِ آن استر این بود که عبدالحکیم نام قطارچی آن را می‌زد و به او غدر می‌کرد و آن حضرت او را از قطارچیتی عزل فرمود.

(۳۴۵) شخصی گفت در خواب بیگ باشی نظام را دیدم از من سؤال نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سره چه طور است در جوابش گفتم و الله و بالله و تالله در زیر قبه‌ی آسمان شیخی هم چنین نیست آن بیگ باشی گفت احسنت صبح حضرت حسام‌الدین قدس سرّه مرا دید فرمود امشب چه واقعه دیده‌ای نقل بکن و من نقل کردم فرمود خدا همچنین بکند.

۱ـ استر (قاطر).

(۳۴۶) ملا محمود کوکوی فرمود نامزاج بودم حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود صبح خوب می‌شوی فی الواقع فردا خوب شدم.

(۳۴۷) باز ملا محمود گفت بار دیگر در جای خود ناساغ افتادم و خبر نامزاجی‌ام به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردند فرموده بود تا سه روز دیگر خوب می‌شود فی الواقع بعد از سه روز خوب شدم.

(۳۴۸) حاجی اسماعیل ساوجبلاغی گفت مقصودم بود که به حج بروم و پاره‌ی چندان نداشتم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود حاجی اسماعیل مترس به حج برو پاره‌ات هم می‌شود معطل نمی‌مانی فی الواقع به حج رفتم پولم هم از خود زیاده‌تر باقی ماند.

(۳۴۹) استاد عبدالله بنّا گفت جناب شیخ شکرالله در سنندج ناخوش افتاد و از حیاتش مأیوس شدند عریضه‌ی مخصوصه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آوردند و از آن حضرت همت طلب نمودند استاد عبدالله گفت آن حضرت فرمود حالا عرق کرد آن وقت شب جمعه بود تاریخ گرفتم فی الواقع در آن وقت عرق کرده بود.

(۳۵۰) خلیفه رستم که از خلفاء شیخ نبی رحمه الله بود گفت استخاره کردم که بدانم حضرت حسام‌الدین شیخ است یا نه در واقعه دیدم او را سلطان استانبول کردند و عالم تابع او گشت به این واقعه دلم به او متعلق و عقیده‌ام پیدا شد و خیلی برکت و فرح و سرور به سبب این واقعه برایم حاصل شد.

(۳۵۱) در سنه‌ی هزار و سیصد و چهارده شخصی از اکابر به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد به علّت اینکه خودش را از مشایخ معدود می‌کرد و خود را بزرگ می‌دانست طاقت تسلیم بودنش نبود چند بار میل رفتن داشت و در معنی منکر می‌گشت راقم هر رنگش از جهت

اذیت درون تلخ می‌دیدم چـون بـه خـدمت آن حضـرت مـی‌رفـت کـه رخصت طلـب بکنـد از برکـت صـحبت آن حضـرت رنگـش مبـدل و عقیده‌اش خوب می‌گشت و فک اراده می‌کـرد چنـد بـار همچنـین او را دیدم آخر الامر مرید آن حضرت شد.

(۳۵۲) ملا عبدالله مریوانی گفت به حضرت حسام‌الـدین قُدِّسَ سِرُّهُ عـرض کردم که ملا اسماعیل در حق آن حضرت عقیـده نـدارد فرمـود خـوابی می‌بیند به آن خواب عمل بکند بعد از چند روز دیگر باز عرضش نمـودم که حالا ملا اسماعیل اهون شده است باز فرمود خوابی دیده است بـه آن خواب عمل بکند ملا عبدالله گفت ندانسته بود کـه خـواب دیـده اسـت راقم گوید در آن وقت ملا اسماعیل آمد گفتم هیچ واقعه دیـده‌ای گفـت دیده‌ام در خواب به خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قُدِّسَ سِرُّهُ رسـیدم ضـمناً فرمود که من شیخ هستم به سبب این واقعه عقیده‌ام خوب شد.

(۳۵۳) محمّد آغا که در قله‌ی طویله یوز باشی عسکر بود گفـت مـرا تبدیل کردند و اسباب خود را پیچیده نمـودم معطـل اولاغ بـودم کـه بـه هلبچه بروم حضرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ فرمـود متـرس تبـدیل نمـی‌شـوی عرض نمودم ظاهراً محال است فجأةً تلگراف آمـد کـه از قلـه‌ی طویلـه حرکه نکنم و در آنجا باقی بمانم.

(۳۵۴) خلیفه عبدالباقی گفت در خصوص شخصی عـرض حضـرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ کردم که خیلی ظلم بـه بعضـی منسـوبان مـی‌نمایـد آن حضرت فرمود مترس آن ظالم زود رفع می‌شود فی الواقع چنـدان طـول نکشید که رفع شد.

(۳۵۵) شخصی سقزی گفت حضرت حسام‌الدین قُدِّسَ سِرُّهُ از سـفری مـرا منع فرمود به فرمایش آن حضرت مبالات نکردم در راه مرا لخت کردنـد

مالی بسیار داشتم همه را بردند.

(۳۵۶) خلیفه عبدالرحمن پاوه‌ای گفت ماده گاوی بود نمی‌گذاشت که شیر او را بدوشند به صاحبش گفتم به گوشش بگو که حضرت حسام‌الدین قدس سره امر فرموده که امین باشی و بگذار که شیر شما را بدوشند ماده گاو به شنیدن این سخن امین شد دفعه‌ی دیگر ناامینی ننمود.

(۳۵۷) میرزا عبدالله گفت بزغاله‌ای برای اهل خانقاه پخته کرده بودم عقلاً کفایت ده پانزده نفر نمی‌کرد وقت غروب قریب به صد نفر مسافر آمد و من متحیر ماندم حضرت حسام‌الدین قدس سره بر سر آن گوشت آمد فرمود مترس در بین مسافران تقسیم بکن میرزا عبدالله گفت به سبب فرمایش آن حضرت دلم قوی شد و تقسیم نمودم همه خلق سیر شدند و باقی هم ماند.

(۳۵۸) خلیفه عبدالباقی از زبان حاجی ابراهیم نقل نمود که قازانی بچوک (قابلمه‌ای کوچک) آب گوشت درست کرده بودند از دو صد کس بیشتر مسافر آمد حضرت حسام‌الدین قدس سره بر سر آن طعام ایستاد و امر کرد که تقسیم بکنند حاجی ابراهیم گفته بود که بر سر آن قازان ایستاده بودم که همه کس سیر شدند باز نیمه‌ی طعام باقی ماند.

(۳۵۹) شیخ احمد گفت سگی افلیج شده بود به هزار مرارت خود را به گوشه‌ی سایه‌ی خانه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره انداخت صبح خوب شد و رفت فقیر کاتب هم در آن وقت حاضر بودم.

(۳۶۰) شیخ عبدالغفور لونی گفت در مشغولی بیدار بودم هاتفی از غیب آواز کرد و گفت که برای انس و جن از طرف حضرت حسام‌الدین قدس سره برکت می‌رود باز مومی الیه از لسان شیخ رحیم لونی

نقل نمود که در مشغولی مشعلی از نور سفید رنگ دیدم در نـزدم معلـوم شد که روحانیت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر گیلانی است قدس سره فرمود و الله چگونه خدای تبارک و تعالی مرا غوث ثقلین کرده حضـرت حسام‌الدین قدس سره را کذلک غوث[1] ثقلین فرموده است.

(۳۶۱) ملا عبدالله مریوانی خیلی منکر بود بلکه منکر طریق نقشـبندی هم بود فرمود دفعه‌ای در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سـرّه رفـتم فرمود پیش بیا پیش بیا تا که زانویم قریب زانوی آن حضرت شـد دیـدم متوجّه من می‌شود در اثناء آن توجّه همچنین دانستم لوحی در پـیش مـن گرفته و آن حضرت به دست مبارک خودش هر گناهی که از کودکی تـا آن وقت کرده و فراموش نموده بودم همگی به من نشـان داد از خجالـت خیلی عرق کردم بعده به سلیمانیه رفتم در دل خود گفـتم معلـوم نیسـت این خارق العادة باشد احتمال دارد این از خیالات باشد دفعه‌ی دیگـر بـه خدمت آن حضرت آمدم لساناً چهار پنج گناه عد فرمود و امـر کـرد کـه این گناه‌ها را ترک بکن و هم فرمـود در آن تـاریخ کـه گناهـان خـود را می‌دیدی از خیالات نبود عرضش نمـودم کـه در ارتکـاب ایـن معاصـی مغلوب نفس هستم به همت آن حضرت نباشد طاقت ندارم تـرک بکـنم فرمود نباشند چون باز به سلیمانیه آمدم بلا اختیار آن معاصی‌هـا را تـرک نمودم راقم عرض می‌نماید که در ضمن این خارق چنـد خـوارق دیگـر

۱ـ کاتب الحروف عرض می‌نماید سه چهار سال قبل از نقل شیخ عبـدالغفور شـیخ ابـراهیم روانسری برای فقیر نقل نمود که به سبب اختلاط عقیده‌ام در حق حضرت حسام‌الـدین قدس سره مغشوش شد شب استخاره کردم و خیلی از حق جل و علا تضرع نمودم در واقعه سه سـطر دیدم به خط جلی نوشته بودند سطر اوّل محی‌الدین سطر ثانی حسام‌الدین ابن سـراج‌الـدین سطر ثالث غوث الثقلین به واسطه‌ی این واقعه خطره‌ام به کلّی دفع شد.

مندرج است.

(۳۶۲) باز ملا عبدالله فرمود دفعه‌ای به زیارت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم تشریفش به مجلس آمد و چشم مبارک خودش بر سر یک نهاد من هم بلا اختیار چشم بر سر یک نهادم دیدم روز حشر است کتاب چگونه تعریف می‌کند به این هیأت عالم را سر و پا برهنه دیدم و از شدّت حرارت در عرق غرق بودم و بعضی کس را به دوزخ می‌برند و از ترس بی‌قرار شدم در این اثنا دیدم آن حضرت به سواری با جمعی از منسوبان تشریف آورد پناه به آن حضرت آوردم به من تماشا کرد و خندید و من فریاد و گریه کردم چون به خبر آمدم[1] دیدم غرق عرق شده‌ام و اهل مجلس ناله و فریاد مرا شنیده بودند.

(۳۶۳) باز ملا عبدالله فرمود در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه نشسته بودم فرمود پیش بیا مکتوبی نوشته‌ام برایت بخوانم چون این شعر را خواند.

بیت :

ما شاخ درختیم پر از میوه‌ی توحید
هر رهگذری سنگ زند عار نداریم

در دل خطره کردم آیا آن حضرت همچنین است سر مبارک خود برداشت فرمود هم چنینم بعده گریه‌ی عجیب و خنده‌ی غریب که هر دو منافی یکدیگرند بر سرم عارض شد و تا یک هفته حلاوۀ فرمایش آن حضرت در دلم باقی ماند.

(۳۶۴) سیّد حسن لونی گفت دندانم درد می‌کرد و المش بسیار بود

۱ـ بیدار شدم.

به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رفتم یک دو دقیقه به من تماشا کـرد فوراً المش رفع شد و آماسش نماند.

(۳۶۵) باز سیّد حسن گفت از حضرت حسام‌الدین قدس سره عـاجز شـدم اراده داشتم به بیاره بروم کمکـی رفـتم در معنـی دیـدم بـه هـر دو پـایم پیوندی زده‌اند طاقت رفتن نداشتم باز به خدمت آن حضرت آمدم.

(۳۶۶) ملا سعدالله نجی گفت بعضـی کـس بیـاره را بـر سـر طویلـه ترجیح نمودند لهذا به آنجا رفتم و به او قریب شدم[۱] هر چند سعی کردم طاقت نداشتم بروم لاعلاج باز به طویله به خدمت حضرت حسام‌الـدین قدس سره آمدم.

(۳۶۷) ملا عبدالله مریوانی فرمود در خـدمت حضـرت حسـام‌الـدین قدس سرّه بودم که یک دوری قبولی[۲] آوردند کفایـت یـک آدم بـود کـه بخورد امر فرمـود جمعـی آمدنـد شـماره کـردم هفـت کـس بـودیم آن حضرت فرمود مترسید بخورید که البرکة فی کثـرة الایـادی مـلا عبـدالله گفـت هفـت کـس از آن دوری بچـوک (بشـقاب کوچـک) خـوردیم و همگی سیر شدیم چون تأمل کردم آن دوری بچوک (بشقاب کوچک) از نیمه زیاده‌تر باقی مانده بود.

(۳۶۸) باز ملا عبدالله گفت وقتی که پـدرم از حضـرت حسـام‌الـدین قدس سره رخصت طلبید که به وطن خود مراجعت بکند آن حضرت به پـدرم فرمود که این آخر سفر شما است بار دیگر مرا نمی‌بینی فی الواقـع چـون مراجعت نمودیم بعد از چند روز پدرم وفات کرد.

(۳۶۹) حاجی احمد ساوجبلاغی از زبان ملا محمّد واوی نقـل نمـود

۱ـ و به آنجا نزدیک شدم.

۲ـ یک بشقاب برنج.

کـه در زمـان حضـرت بهاءالـدین قدس سره در واقعـه دیـدم کـه حضـرت حسام‌الدین قدس سره به سفر می‌رود و من ممانعت کردم فرمود بگذار یقین تـا من دنیا را سیر نکنم مراجعت نمی‌کنم چون بیدار شـدم تعبیـرش چنـین آمـد اگـر حضـرت بهاءالـدین قدس سره وفـات بکنـد جانشـین او حضـرت حسام‌الدین می‌باشد و جهان‌گیر هم می‌شود بعده واقعـه بـرای حضـرت بهاءالدین نقل نمودم فرمود در تعبیرش چه گفته‌ایـد تعبیـرش را عـرض نمودم فرمود و الله هم چنین است.

(۳۷۰) شیخ معروف لونی گفت چشمم به درد آمد و بر سـرش تانـه افتاد و نابینا گشت دو دفعه عرض حضرت حسام‌الدین قدس سره کردم فـوری دفع شد شیخ معروف گفت حالا آن چشمم از چشم دیگرخوبتر می‌بیند.

(۳۷۱) باز شیخ معروف گفت به علّت سیبه‌رو مبـتلا و ضـعیف شـده بودم حضرت حسام‌الدین قدس سره به یک توجّه دفع فرمود بار دیگر نگرفت.

(۳۷۲) باز شیخ معروف گفت در قریه‌ی لون مرید کم بود به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض نمودم آن قریه داخل طریق شدند.

(۳۷۳) شیخ احمد بـرادرزاده‌ی شـیخ سـعید شـاطری گفـت صـوفی محمّد پسر رستم آغای نورولی[1] هر دو چشـمش کـور شـد بـه خـدمت حسام‌الدین قدس سره آمد آن حضرت فرمود مترس خوب می‌شـوی بحمـدالله تعالی هر دو چشمش خوب شد.

(۳۷۴) باز مومی الیه گفت احمد باموکی را تازی دیوانـه[2] گرفتـه بـود مشهور است که از دست تازی وگرک دیوانه محال است مردم از گزیدن آنها دیوانه نشود به خدمت حضرت حسام‌الـدین قدس سره آمـد آن حضـرت

۱ــ نام عشیرتی است در منطقه شهرزور عراق.

۲ــ سگ هار.

فرمود مترس خوب می‌شوی از همت آن حضرت دیوانه نشد.

(۳۷۵) خلیفه باوای هجیجی گفت شب تنها به راه می‌رفتم در اثناء راه پلنگی آمد و بر سر راه من نشست یک دو زراع از من دور بود بی‌اختیار مجذوب شدم و یک ساعت جذبه‌ام طول کشید چون رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره را کردم و خیلی از آن حضرت استمداد نمودم آن پلنگ رفت و به من علاقه ننمود.

(۳۷۶) استاد اسماعیل گفت میل سفری داشتم و در دلم غایت عقیده بود به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض نمودم فوراً آن میل از دلم دفع شد.

(۳۷۷) شیخ محمّد کردستانی گفت حضرت حسام‌الدین قدس سره تازه پا گرفته بود شیخ غفور گلیانی عرضش نمود قربان رحمی به من کن شیخ محمّد گفت آن حضرت در آغوش من بود بعضی کلمه از زبان مبارکش جاری شد فوراً شیخ غفور بی‌هوش افتاد.

(۳۷۸) شخصی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بی‌ادبی کرد فوراً ناخوش افتاد و به درجه‌ی نزع رسید باز همت فرمود خوب شد و هر دو امر معلوم و ظاهر بود که از تصرف آن حضرت بود.

(۳۷۹) محمّد رحیم هجیجی گفت بر سر سنگ بزرگ ایستاده بودم و در زیر آن سنگ شخصی نشسته بود فجأةً آن سنگ از زیر پایم لغزید و بر سر آن شخص آمد از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد کردم به آن شخص ضرر نرسید.

(۳۸۰) باز او گفت پلی که به پنجاه کس بسته‌اش ممکن نبود به چهار کس به واسطه‌ی استمداد از حضرت حسام‌الدین قدس سره درست کردیم و در نزد همه کس مسلم بود که به واسطه‌ی نفوس مشایخ بود.

(۳۸۱) شیخ عبدالحمید دانی کشی گفت پدرم خلیفه‌ی حضرت سراج‌الدین و برادرم خلیفه‌ی حضرت بهاءالدین قدس سرهما بودند و هر دو به رحمت حق پیوستند روزی در غایت ملولی بودم و در دل خود می‌گفتم که هر دو خلیفه بودند و مردند و من که بعد از هر دو مانده‌ام بی‌قابلیت هستم در این خیال و خطره بودم که روحانیت حضرت حسام‌الدین قدس سره حاضر شد فرمود ارث پدر و برادرت هر دو برای شما می‌شود به خدمت آن حضرت آمدم چنانچه به روحانیت فرموده بود به ظاهراً هم چنین فرمود.

(۳۸۲) حاجی احمد ساوجبلاغی گفت برادرزاده‌ای داشتم نامش صالح و اطوارش[1] ناصالح بود از حضرت حسام‌الدین قدس سره تعویذی به نیت اصلاح شدن حال او گرفتم و به ساوجبلاغ روانه کردم به مجرد وصول تعویذ برادرزاده‌ام احوالش مبدل شد و به خدمت آن حضرت آمد فقیر کاتب الحروف حاضر بودم که به خدمت حضرت شیخ آمد.

(۳۸۳) استاد عبدالله گفت اسبی داشتم بامادیانی مبادله نمودم حضرت حسام‌الدین قدس سره رخصت نفرمود به امر آن حضرت گوش نکردم مادیان را دزدیدند عرض آن حضرت کردم فرمود خوب بود سرقت نمودند زیرا آن مادیان حرام بود.

(۳۸۴) حاجی رسول ساوجبلاغی گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره عریضه‌ای نوشتم که همت فرماید خدای تبارک و تعالی پسری به من کَرَم بفرماید جواب نوشته بودکه زن بیاورد دوباره نوشتم که دو زن دارم باز نوشته بود که زن بیاورد لاعلاج زن آوردم حالا پسری از آن زن که تازه آورده‌ام دارم چون تصّور کردم امر کردن آن حضرت به

۱ـ اطوارش یعنی افعالش، رفتارش.

زن آوردنم این بود که آن دو زنم از زاییدن افتاده‌اند.

(۳۸۵) ملا حسین حمامیانی گفت استخاره کردم که به نزد شیخ برهان بروم و به او تمسک بکنم در واقعه به خدمت حضرت سراج‌الدین قدس سره رسیدم فرمود این شخص را می‌بینی محمّد علی است مثل محمّد نیست زیرا به علّت این که او صداعش بود نقصی داشت ولی این هیچ نقص ندارد باید مثل آفتاب همه‌ی دنیا را بگیرد ملا حسین گفت دانستم که مراد آن حضرت از محمّد علی حضرت حسام‌الدین و از محمّد حضرت بهاءالدین قدس سرهما است لهذا به خدمت آن حضرت آمدم.

(۳۸۶) شیخ عبدالرحیم لونی گفت در نماز مغرب بودم که روحانیت فخر عالم و سرور بنی آدم محمّد المصطفی صلی الله علیه وسلم ظهور کرد و فرمود قسم به ذات اقدس الهی حسام‌الدین قدس سره قطب زمان خودش است در دنیا کس از او بزرگتر نیست و هر کس محبّت او را داشته باشد به خدا و رسول واصل می‌شود شیخ رحیم گفت بار دیگر روحانیت ابی‌بکر الصدیق رضی الله عنه ظاهر شد فرمود هر کسی به نزد حسام‌الدین به راستی بیاید و محبّت او داشته باشد این محبّت او را به خدا و رسول می‌رساند باز وی گفت بار دیگر روحانیت حضرت غوث الأعظم الشیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه عنه ظهور فرمود گفت حسام‌الدین غوث زمان خودش است.

(۳۸۷) حاجی احمد ساوجبلاغی از زبان حاجی اسماعیل نقل نمود که در راه حج بر سر قفه‌ی بحر سوار شدم قفه به تلاطم افتاد قریب شد غرق بشود استمداد از حضرت حسام‌الدین قدس سره نمودم نجات یافتیم بعد از نجات شدن کشتیبان گفت به سبب استمداد شما نجات یافتیم و الا غرق شده بودیم.

(۳۸۸) حاجی رسول ساوجبلاغی گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم عرض کردم که به حج می‌روم فرمود مترس می‌روی و به سلامت باز می‌آیی حاجی رسول گفت در کشتی بودیم که کشتی به تلاطم افتاد و قریب شد که غرق بشود از آن حضرت استمداد نمودم بی‌خودی بر سرم عارض شد خودم و رفیق‌هایم را در تاریکی مشاهده نمودم آن حضرت تشریف آورد دستم را گرفت من و بعضی رفیق‌هایم را از آن ظلمت نجات داد و فرمود مترس به سلامت عودت می‌نمایی من و آن رفیق‌هایم را که از ظلمت نجات فرموده بود به سلامت آمدیم آنها که در آن ظلمت مانده بودند همگی وفات کردند.

(۳۸۹) کاکه آغای داروغه‌ی ساوجبلاغ گفت بشط[1] ساوجبلاغ در طغیان آب به سواری زدیم در وسط آب مادیان، مرا به آب انداخت از حیات خود مأیوس گشتم از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد نمودم از همت آن حضرت نجاتم شد.

(۳۹۰) باز وی گفت دخترم به بیر افتاد هر کس[2] از حیاتش مأیوس گشت والده‌اش از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد کرده بود آن دختر بعد از غرق شدن بدر آمد خودش به کنار بیر گرفته بود قریب یک ساعت طول کشید تاکه او را بدر آوردند.

(۳۹۱) باز وی گفت با جمعی از ساوجبلاغی‌ها به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدیم در راه گفتم اگر چه از داروغه‌گری دست کشیده‌ام ولی بعد ما داروغه‌ی مریدان می‌شوم و هم گفتم کاشکی آن حضرت پیراهن خود را به من کرم می‌فرمود آن حضرت فرمود شما

۱ـ رودخانه.

۲ـ یعنی همه کس.

داروغه‌ی مریدان هستی و هم پیراهن خود را به من کَرَم فرمود.

(۳۹۲) حاجی احمد ساوجبلاغی از زبان سیّد عبدالرحمن نقل نمود که در راه قریب سی سوار جوده بر سر ما آمدند که ما را لخت بکنند و رفیق‌هایم اراده‌ی گریختن کردند ممانعت نمودم به رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین ﷺ مشغول شدیم دیدیم کأنّه قلعه‌ای بر اطراف ما کشیدند در پیش آنها می‌رفتیم اصلاً به ما ضرر نرسانیدند.

(۳۹۳) ملا خضر ساوجبلاغی نقل نمود که کسی کور شده بود رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین ﷺ را به او تعلیم نمودم به برکت آن رابطه بینا گشت.

(۳۹۴) باز ملا خضر نقل نمود که قریب به مرقد حضرت سراج‌الدین و بهاءالدین ﷺ مشغول بودم صدایی از آن دو مرقد آمد فرمودند و الله و الله و الله شیخ تو قطب است عرض نمودم چه قطب فرمودند قطبی است نظیر ندارد.

(۳۹۵) حاج‌احمد ساوجبلاغی از زبان استاد سعید خیاط ساوجبلاغی نقل نمود که به زیارت حضرت حسام‌الدین ﷺ آمدم به خدمتش رسیدم قطعیّاً دلم به او متعلّق نشد در دل خود اسف خوردم که بی‌فایده این قدر تعب[1] کشیدم شب در واقعه به من گفتند هر کسی این شیخ را ببیند کأنّه رسول‌الله را ﷺ دیده است گفتم پیغمبر یک می‌شود دو نمی‌شود گفتند هم چنین است ولی هر صفتی که رسول‌الله ﷺ داشته در این شیخ موجود است فقیر راقم الحروف عرض می‌نماید که جناب شیخ اسماعیل هجیجی رحمه‌الله فرمود در واقعه به خدمت حضرت امام ربّانی رضی‌الله‌عنه در مراقبه مشرف شدم فرمود مژده به شیخ حسام‌الدین بده که خدای تبارک

۱ـ زحمت، سختی.

و تعالی اخلاق حضرت رسول‌الله ﷺ را به او کرم فرموده است هم فقیر راقم از چند عزیزان شنیدم که حضرت حسام‌الدین قدس سره را در صورت حضرت رسول‌الله ﷺ دیده‌اند ظاهر این است دلالت بر ضمنیت کبری می‌کند و الله اعلم.

(۳۹۶) ملا خضر از زبان سیّد عبدالکریم زنبیلی نقل نمود که در واقعه به خدمت حضرت مولانا قدس سره رسیدم فرمود و الله شیخ علی قطب است ملا خضر گفت در آن تاریخ که جناب سیّد این واقعه را دید لقب آن حضرت به حسام‌الدین مشهور نبود فقیر راقم می‌گوید خوارق آن حضرت تا ۳۹۵ که نوشته‌ام همگی با وضوء تحریر نموده‌ام اتفاق این خارق ۳۹۶ اراده کردم بنویسم دست نمازم نبود از اقتضای زمانه ماده‌ای واقع شد ننوشتم تأخیر شد تا که دست نماز گرفتم بعده نوشتم ظاهراً این است این هم از خارق باشد و الله اعلم.

(۳۹۷) باز وی از لسان سیّد عبدالکریم زنبیلی نقل نمودکه به خدمت حضرت رسوالله ﷺ در واقعه مشرف شدم فرمود به شیخ علی بگو ولایت خود را کتم نکند بلکه فاش بکند.

(۳۹۸) باز وی گفت برادرم ملا حسین گفت مدّتی است دلم انا الحق می‌گوید و حالا غلبه کرده می‌ترسم زبانم هم بگوید نمی‌دانم علاجش چیست گفتم عریضه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بنویس شاید علاج بفرماید عریضه‌ای فرستاد و شرح حال خود را بیان نمود آن حضرت جواب نوشت که مترس رفع می‌شود به رسیدن جواب آن حالت رفع شد.

(۳۹۹) ملا فیض الله سنندجی گفت حاضر بودم که حضرت حسام‌الدین قدس سره به قطارچی صوفی نام فرمود چرا مقید اُلاغ‌ها نمی‌شوی؟

گفت پسرم نامزاج است از این جهت خدمت نمی‌کنم ظاهراً صوفی در حد ذات خود بی‌مبالاتی کرده بود ملا فیض الله گفت آن حضرت کلامی فرمود خلاصه‌اش این بود که خدا او را بکشد بعد از شش هفت روز پسر صوفی مرد فقیر راقم در آن وقت حاضر بودم.

(۴۰۰) ملا عبدالله مریوانی گفت چند بار در رابطه صورت حضرت حسام‌الدین قدس سره را دیدم و دلم از آن صورت متنفر بود به آن حضرت عرض نمودم فرمود ممکن نیست شیطان به صورت انسان به تمامه ممتثل[۱] بشود این دفعه نیک ملاحظه بکن ببین در اعضایش نقص نیست مُلا عبدالله گفت چون دقّت کردم بنا گوش آن صورت سوخته و به عمّامه‌ای پنهان کرده است دانستم که شیطان است واقعه را به آن حضرت عرض نمودم فرمود نگفتم ممکن نیست بالتمام متمثل بشود ملا عبدالله گفت از همت آن حضرت بار دیگر آن صورت را ندیدم فقیر کاتب الحروف عرض می‌نماید که ملا حامد در ریاض المشتاقین می‌فرماید دفعه‌ای شخصی را تلقین کردم آن شخص گفت در رابطه‌ی حضرت سراج‌الدین قدس سره ظاهر می‌شود و این سخنها را می‌فرماید گفتم این سخن‌ها همگی خلاف الشرع است نیک ملاحظه بکن آیا آن صورت که ظاهر می‌شود به تمامه صورت حضرت سراج‌الدین است یا در اعضایش نقصانی هست گفت خوب است بعده آن شخص گفت

۱ـ ملا عبدالله گفت مراد آن حضرت از لفظ انسان خودش بود و این ظاهر است زیرا شیطان طاقت دارد خودش به صورت اولیاء ناقص چون صاحب فنای قلب که یک آن صاحب فناء قلب از خدا غافل نمی‌شود مبدل بکند چه جای انسان یعنی عوام چون فناء نفس برای اولیاء حاصل شد آن وقت شیطان طاقت ندارد خودش به صورت اولیاء مصور بکند کما هو مذکور فی کتب القدم.

ملاحظه کردم در فلان اعضا مخالفه دارد گفتم آن را نفی کن شیطان است و باز در ریاض المشتاقین می‌گوید شیطان به صورت حضرت رسول‌الله ﷺ و ولی کامل و مکمل و متمثل نمی‌شود فقیر راقم عرض می‌نماید که این خارق به علّت اینکه دلالت بر کمال و تکمیل حضرت حسام‌الدین قدس سرّه می‌کند از اغلب خوارق بزرگتر است.

(۴۰۱) امین افندی گفت مادیانم آماس کرد و هر کس از ماندنش مأیوس گشت از این جهت خیلی ملول شدم به حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض نمودند فرموده بودند به او مژده بدهید خوب می‌شود چون مژده آوردند فوری خوب شد.

(۴۰۲) باز وی گفت مقصدی مهّم با برادر خود داشتیم اراده کردیم که به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره عرض بنماییم چون به خدمت آن حضرت آمدیم عرض نمود قربان مصلحتی داریم که در خدمت آن حضرت عرض بنماییم بدانم چه مصلحت می‌فرماید فرمود مگو می‌دانم چیست و تدبیرش چیست هر دو را بیان فرمود.

(۴۰۳) باز وی گفت قریب بود گناهی عظیم از من صادر بشود همان وقت حضرت حسام‌الدین قدس سره آدمی مخصوص با امرنامه‌ی خودش روانه فرموده بود که یک دقیقه تأخیر نشود بیاید لاعلاج فوراً به خدمت آن حضرت رفتم و از آن گناه نجات یافتم.

(۴۰۴) صوفی‌محمّد هورامی که از خدمتکاران حضرت حسام‌الدین قدس سره است گفت در باغه کون تنها عمل کردم به دلم آمد که این قدر عمل می‌کنم ظاهر این است که در دنیا و دین فایده‌ای نباشد هر چند از دل خود این وسوسه را نفی نمودم فایده نبخشید از عمل دست کشیدم نشستم و در این خیالات بودم که آن حضرت به سواری آمد فرمود

برخیز عمل کن و این خیالات را از دل خود بیرون کن.

(۴۰۵) خلیفه باوای هجیجی گفت غایت بی‌چیز بودم به واسطه‌ی لطف حضرت حسام‌الدین ﷺ حالا دولتمند شده‌ام و کلاش می‌کنم و در وقت عمل می‌بینم که آن حضرت با من عمل می‌کند فقیر راقم به او گفتم اگر عملت دو مثل عمل دیگران باشد مثلاً اگر خلق در یکروز یک جفت کلاش درست بکنند و شما دو جفت درست بکنی معلوم است که این از تصرف آن حضرت است و الا این که می‌بینی فنا فی الشیخ بودن است خلیفه باوه گفت دو مثل آدم مضبوط بل زیاده‌تر عمل می‌کنم و معلوم است که به واسطه‌ی اعانه فرمودن حضرت حسام‌الدین است ﷺ.

(۴۰۶) فقیر راقم دفعه‌ای در خدمت حضرت حسام‌الدین ﷺ قریب به زمستان به سلیمانیه رفتم شب در خوشیار ماندیم فقیر راقم چون از خواب بیدار شدم به ساعت تماشا کردم پنداشتم که قریب فجر[1] است دست نماز گرفتم و چند کسی دیگر نماز خواندند و آن حضرت آن وقت اراده فرمود سوار بشود خالویش شیخ رحیم عرض نمود صبر کن تا دو رکعت نماز بخوانم آن حضرت فرمود نماز نشده است خالویش عرض کرد یقین بوده است که فلانی نماز خواند فرمود دخل به فلانی مکن نماز نشده فقیر راقم متحیر شدم که آن حضرت ساعت ندارد و شب هم ماهتاب بود و بدر هم نیامده از اوضاع ستاره بداند دوباره چون به ساعت تماشا کردم معلومم شد که به خطا رفته‌ام دو ساعت به فجر مانده بود به علّت اینکه ماهتاب بود به ظاهراً چنین دانسته بودم که فجر است.

(۴۰۷) حاجی احمد گفت جمعی در خدمت حضرت حسام‌الدین

۱ـ نزدیک صبح.

قدس سرّه در سفر بودیم مرکوب شخصی از رفیقان از رفتار افتاد آن حضرت سوار آن اولاغ شد از همت آن حضرت چون اولاغ رفیق‌ها بل زیادتر خوش رفتار شد.

(۴۰۸) باز وی گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره به تەویلەی مبارکه آمدم دیر شد شب به سر آمد و ابر تند کرد ظاهر این بود که باران بیاید آن حضرت دعا کرد که نبارد ابر دو شق شد چون به منزل رسیدم فوراً باران خرّم بارید.

(۴۰۹) شخصی گفت گنبد حضرت سراج‌الدین و بهاءالدین قدس سرهما خوب می‌کردند و حضرت حسام‌الدین قدس سره تشریفش در سفر بود و آسمان ابر و وقت باران هم بود ظاهر این بود اگر باران می‌آمد ضرر به گنبد می‌نمود در این خصوص در خدمت آن حضرت گفتگو واقع شد فرمود تا گنبد تمام نشود باران نمی‌بارد فی الواقع هم چنین شد.

(۴۱۰) شیخ احمد گفت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره ایستاده بودم که شخصی به زیارتش آمد نقل نمود که در راه شخصی هموند مرا لخت کرد بعده به او گفت که من مرید شیخ طویله‌ای هستم آن آدم هموند اسباب و مال مرا به من داد گفت چون به خدمتش رسیدی از بدل من دستش زیارت بکن زیرا دفعه‌ای در جایی خوابیده بوده چند سواری بر سرم آمدند اولاغم از دستم رها شد و خودم به تلاش افتادم از حضرت حسام‌الدین قدس سره استمداد نمودم اولاغ را گرفتم و نجات یافتم.

(۴۱۱) ملا محمّد باموکی گفت جناب حاجی شیخ احمد رحمه الله فرمود خفیةً به تەویلّه برو ملا محمود آنجا است به او بگو که به نزد من بیاید تدریس بکند همه سال به او پانصد قران می‌دهم و هر چه طلبه می‌خواهد برایش می‌گیرم و وعده‌های دیگر هم فرمود ملا محمّد گفت

کما هو امره بـه مـلا محمـود گفـتم نیامـد چـون بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود چرا آمده‌ای خیلی الحـاح فرمـود مـاده را عرض نمودم فرمود عمویم نمی‌داند در حقش چـه طـور هسـتم عـرض نمودم چه طور هستی فرمود اگر به چوب به سرم بزنـد نمـی‌گـویم چـه می‌کنی و هم چندان طول نمی‌کشد می‌بینی که در حق عمویم چـه طـور هستم ملا محمّد گفت بعد از چند ماهی جناب شیخ احمد وفات فرمـود و آن حضرت را دیدم که نعش مبارکش را با لذّات بر دوش مبارک خـود نهاد و فقیر کاتب شنیدم چند روز نـان نخـورد و خیلـی عـاجز و ملـول گشت حتی راقم از بعضی حرکـاتش تعجّـب کـردم و در حـق اولادش کارهای خوب کرد.

(۴۱۲) عبد الرحمن گفت خطره‌ی کفر سه سال بر دلـم اسـتیلا نمـود به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم و یک دو بار عرضش نمودم از لطف آن حضرت حالا آن خطرات در حکم عدم رسیده و مقداری دیگر در خدمتش اگر بمانم ظاهر است این به کلّی رفع بشود.

(۴۱۳) استاد محمّد صفار گفت شغال دیوانه یعنی چَقَلْ هار دسـتم را زخمدار کرد به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم تماشا کرد فرمـود مترس هیچ نیست از لطف آن حضرت هار نشدم و ضررم نبود.

(۴۱۴) باز وی گفت ماده گاوی داشتم همه سال بچّه‌اش می‌مرد آن را به حضرت حسام‌الدین قدس سره نذر کردم تا که ولدش باقی بمانـد از همـت آن حضرت از آن وقت که نذر نموده‌ام بچّه‌اش نمرده است.

(۴۱۵) خلیفه سعید قره داغی گفت مدّتی رابطه‌ی جنـاب شـیخ عمـر بلا اختیار غلبه کرد هر چند نفی نمودم مفید نبـود در دل خـود گفـتم یـا حسام‌الدین اگر علاج نکنی می‌روم مرید جناب شیخ عمر می‌شوم دیـدم

روحانیت آن حضرت حاضر شد روحانیت جناب شیخ عمر را از من بـه نوعی دور فرمود که بار دیگر آن جناب را ندیدم.

(۴۱۶) شبی با جمعی در بزرگی حضرت حسام‌الدین ﷺ بحث واقع شد شخصی موثوق به گفت بزرگی آن حضرت این است که به خدمتش به کافری آمدم حالا مسلمان شده‌ام شخصی این معنی را از او سؤال کـرد گفت آن وقت که به خدمتش آمدم خطره‌ی کفر در دلم بسیار بـود حـالا از برکت توجّه آن حضرت نمانده.

(۴۱۷) شخصی گفت برادری داشتم خیلی به من اذیت می‌کرد چـون به خانه آمدم لباس مرا بر سر نجاست انداخته بود خیلی ملول گشـتم در دل گفتم یا حسام‌الدین تا صبح این وقت حق من ازاو نگیری بـار دیگـر نامت به زبان نمی‌برم آن شخص گفت صبح آن وقت برادرم فجأتاً فـوت شد.

(۴۱۸) فقی محمود گچینه‌یی گفت چند بز داشتم که بـه سـبب شـیر آنها معیشت می‌کردم و در «گچینه» گـرگ پیـدا شـد و چنـد دانـه از آن خورد به حضرت حسام‌الدین ﷺ عرض نمودم فرمود مترس بعد از این اگر از بزهای شما خورد همه بزهای من نذر شما باشد و هـم در بزهـای شما برکت می‌افتد بسیار می‌شوند فقی محمود گفت از آن تاریخ تا حـال که سه سال می‌شود گرگ به بزهای من ضرر نرسانیده اسـت مـع انـه در گچینه گرگ بسیار است.

(۴۱۹) صوفی معروف گفت بـه حضـرت حسـام‌الـدین ﷺ عـرض نموده بودند که صوفی معروف می‌رود در خدمت شما نمی‌مانـد از ایـن جهت دل آن حضرت از من آزرده شده بود در آن روزها دیواری بر سرم افتاد پایم شکسته شد تا زمانی دیر پایم خوب نشد.

(۴۲۰) شیخ احمد گفت محمّد امین روغزادی که افعالش خوب نبود حضرت حسام‌الدین قدس سره به او فرمود قضای بر سر پایت می‌آید اگر توبه نکنی، بعد از مدّتی با طائفه‌ای جنگ نمودند پایش سقط شد فقیر راقم آن را دیدم پایش لنگ بود شیخ احمد گفت باز آن حضرت به او گفته است اگر این دفعه توبه نکنی قضای برای سرت می‌آید.

(۴۲۱) باز وی از زبان فقی علی نقل نمود که حضرت حسام‌الدین قدس سرّه بعضی یونجه از زنی که قریب آن حضرت بود طلبید و او نداد با وجود اینکه در نزدش بود و هم بی‌قابلیت بود آن حضرت دلش از او رنجید و از مردنش خبر داد بعد از سه روز آن زن مرد.

(۴۲۲) حاجی ملا عبدالله اربلی فرمود که شخصی دو چشمش بسته کرده به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد عرض نمود چشمم تاریک شده و درد می‌کند دامنت از دست بر ندارم تا چشمم خوب نکنی آن حضرت فرمود مترس صبح خوب می‌شود ملا عبدالله گفت صبح دیدم که آن شخص چشمش خوب شده بود با ما به جومال آمد که عمل بکند.

(۴۲۳) باز وی از لسان سعدی نام دزده‌ای نقل نمود که به ناساغی سخت مبتلا شدم و خلق بر سرم گریه می‌کرد استمداد از حضرت حسام‌الدین قدس سره نمودم تشریف آورد و جنت و دوزخ را به من نشان داد و فرمود این جای مطیعان و این جای عاصیان است و مترس امروز عرق می‌کنی و خوب می‌شوی سعدی گفته بود که همان روز عرق کردم و خوب شدم.

(۴۲۴) شخصی به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمد با او ملاقات کردم خیلی منکر بود (لاسباب لایلیق بیانها) فقیر راقم به آن حضرت

عرض نمودم اگر این کوه را برکنی در نزد بنده مثل این تصرف نمی‌آید که این آدم را مخلص بفرمایی فرمود این قدر زحمت نیست که شما می‌گویی فردا یا پس فردا بود که با آن کس ملاقات کردم اخلاصش به درجه‌ای رسیده بود گفت فلان من تعجّب می‌مانم حضرت شیخ روزی که بدر نمی‌آید شماها بر فراق او تحمّل می‌نمایند در دل خود گفتم اولیا را هست قدرت از اله.

(۴۲۵) فقیر کاتب الحروف در مدح حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه قصیده‌ای شکسته بسته کرده بودم حاجی ملا عبدالله بر سر مریضی خیلی صعب که دو ماه به علّت سل اسیر فراش بود خوانده فوری خوب شده بود و بر سر مریضی دیگر خوانده و یک دو بیت بر صداعی خوانده بودند همگی فوری خوب شده بودند و فقیر نفعاً للمسلمین بالتمام بیان نمودم:

اَلا یَا اَیُّهَا الاِخوانُ مَا لِی
لَقَدْ مَالَ اِلَی الأَموالِ بُالی
سر جمله گناهان حب دنیا است
کَما قَال حَبیبُ ذی الجلال
رئیس هر خطایا کفر گویند[۱]
فَماذَا یَلزمَ یا عَمّ خَالی[۲]
بیا جانا بفرما چیست تدبیر
وَ مَنْ[۳] یَنقِذُنی مِنْ هَذا الضَّلال

۱ـ یعنی نتیجه‌اش این است که حب دنیا مقابل کفر باشد.

۲ـ فماذا : للاستفهام ـ أی و یا خالی.

۳ـ جزم الضاد لوزن الشعر.

عزیـــزی[۱] گفـــت تـــدبیر تـــو آنســـت
فَجَاهِـــــدْ عِنــــدَ شَــــیخ ذِی کَمــــال
یکـــی دانـــم کـــه او ذاتـــی ســـت کامـــل
لَــــه حَســــب لَــــه نَســــب مَعــــالی
بزرگـــی[۲] گفـــت مـــن دانـــم کـــه شخصـــی
هُــــوَ المَشــــهورُ فِــــی تِلــــکَ الحَــــوالی
کشـــیده زحمـــت و همـــراه مـــن شـــد
مِــــنَ الأیّــــام سِــــرْ نَــــا وَ اللَّیــــالی
شــــدم نزدیــــک امّــــا دور شــــد دل
فَقَلبِــــی مَــــا رضِــــی عِنــــدَ ارْتِحــــالِ
بچــــاه حیــــرت افتــــادم ازیــــن کــــار
فَقُلــــتُ یَــــا اِلهــــی ارْحَــــمْ بِحَــــالی
نشـــد معلـــوم تـــا دیـــر از زمـــانی
فَهَــــذا مِــــنْ عَطــــا یَــــا ذِی الجَــــلال
شــــدم همــــراه پیــــری[۳] بــــس منــــوّر
عَرَضــــــتُ خُفیَــــةً اَســــرار بَــــالی

۱ـ آن عزیز شیخ عبدالرحمن قره‌داغی بود فرمود شیخ مظهر که در مدینه‌ی منوره و از اولادی امام ربانی است در نزد من کامل است.

۲ـ آن بزرگ شیخ ابوبکر است فرمود در نزد من شیخ نبی کامل است با او به خدمتش رفتم چون قریب شدم در معنی کانه به پایم پیوندی کردند هر چند کردم طاقت آن نداشتم به خدمتش بروم نرفتم.

۳ـ شیخ اسماعیل هجیجی رحمه‌الله بود.

فَقَـــالَ مَرْحبـــاً اَهـــلاً وَ سَــــهلاً
فَــــــلاَ تَحـــــزَن فِــــاّن اللهَ وَالِ
نشـــانت مــــی‌دهـــم شـــاهی مکمـــل
لِــــاَنّی واقِـــفُ حَـــال الرِجـــالِ
همــه روی زمــین را چــون کـف دسـت
آرَی المعـــور مِنهـــا بَـــلْ وَ خَـــال
ازو بهتــــر نمــــی‌بینــــی کســــی را
هُــــوَ بَــــدْرُ الهـــدُی کَنـــزُ الخِصـــال
ندیـــده چشـــم گـــردون مثـــل آن شـــاه
هُــــو القَیّـــوم مِـــنْ غَیـــر اعتکـــال[1]
مثــــال جملـــــه پیــــران زمانــــه
هُــــو البَـــدْرُ وَ هُـــمْ مِثـــل الهِـــلال
فَقَـــال اَشـــهد در پـــیش جمعـــی
مِـــنَ الشَّـــیخَین[2] اَعلَـــی عِنـــدَ بَـــالی
چـــو اســـتبعاد دیـــداز غیـــر فرمـــود
فَبـــا لعَـــین آری مَـــا بِالخَیـــال
سراج‌الـدین کـه قطـب عصـر خـود بـود
فَبَشّــــر مَــــنْ رأه بِـــــالظّلال
ولـــی عهـــدش بهاءالـــدین ثـــانی
فَقَیّــــوم بِــــلا قِیـــــل وَ قَـــال
حسام‌الدین کـه مخـدوم دو قطـب اسـت

۱ــ ای اشکال قوله بالظلال ای الجنه.

۲ــ ای من حضرت سراج‌الدین و حضرت بهاءالدین قدس سرّهما.

هُــو الــدُّرُ الیَتــیمِ فِــی الّــلالِ
بشــارت داده‌انــد هــر دو کــه ایــن شــاه
یَکُــونُ فَوْقَنــا فِــی کُــلِّ حَــال
چــه گــویم از مقــام حــال آن پیــر
فَکَــانَ عَارِفــاً اَهــل الکَمــالِ
همیشــه غــرق بحــر حــال خــود بــود
وَ کَــانَ یَعبُــد طُــولَ اللَّیــالِ
نهــان شــد از جهــان رفتــه بجنــت
فَطَــابَ اللهُ مَرْقَــده المَعــالِ
رَأی جَمــع عَلَــی الــنَّعشِ طُیــوراً
کَمــا رؤی عَلَــی الشّــیخ البَقــال[1]
سخن از دوست خوشتر هـر چـه گـویی
اَقُــولُ مَــا حَفظــت فِــی الخَیــال
پــس از ایــن مــاجری رفــتم ببوســم
تُرابــاً باقیــاً تَحــتَ النِّعــال
مــرادم خــاک پــای شــه حُســام اســت
فَــداء رُوحنــا وَ الجِسـم مَــالی
جــواهر ســرمه‌ی بــود آنچــه دیــدم
نَعَــمْ لاَ یُوجَــدُ عِنــدَ الکَحــال

۱ـ مشهور است که در مصر شیخی بقال بوده بعد از وفاتش بر سر جنازه‌اش جمعـی طیـور آمدند و بر سر جنازه‌ی جناب شیخ اسماعیل رحمه‌الله فقیر راقم از جمعی شنیدم که قریب بـه دو هزار طیر چون قمری بال سبز جمع شدند.

نهـــاده[۱] چنــد کــس بردیـــده‌ی خـــود
شَـــــفاه اللهُ مِـــــنْ دآءٍ عضــــال
گـــرفتم دامـــنش بـــا گریـــه گفـــتم
فَاَنــــت الکَهــــف اَنــــتَ ذُوأثــــال
غریـــب و بـــی‌کــس و افتـــادم در اینجـــا
ز بــــال اجــــتلال کالحـــــذال
فَکُـــن مُوسَـــی لَنـــا فِرْعَـــون نَفســـی
طغــــت فَــــارْحَم بِنـــا بِالاِنجفـــال
ز مـــدحش انـــدکی تقـــدیم کـــردم
رَأینَــــــاهُ بِغَیــــــرِ الاِعــــــتِلال
کــــه از پیشـــانیش عـــرق حیـــا را
عَلَـــی خَدَّیّـــهِ یَقطـــر کَـــالَّلالِ
عزیـــزی عـــرض کـــرد ای شـــاه عـــالم
فَـــداکَ الوَالِـــد وَ اَلعّـــم خَـــالی
توجّـه کـم کنـی حکمـت دریـن چیسـت
فَهـــذا صَـــارَ اِشـــکالاً بِبَـــالِی
خـــودم قابـــل نـــدانم گفـــت آن شـــاه
اَقـــوُمُ اَقعُـــدُ صَـــفَّ الرِّجـــال
بنـــزد اولیـــاء هـــر طریقـــت
فَهَـــذا یَـــا اَخـــی عَـــین الکَمَـــال

۱ـ چندکس بودند که چشم ایشان درد می‌کرد زیرکفش حضرت‌حسام‌الدین قدّس‌سرّه را بـر سـر چشم خود نهادند فوری خوب شدند.

شـــدم جـــاروب كـــش دهـــراً طـــويلا
بِبَـــابِ اِلعَـــال مِـــنْ غَيـــرِ انفِصَـــال
خوارقهـــا كـــه مـــن ديـــدم شـــنيدم
فتـاء (۴۰۰) ثـمّ كـاف (۲۰) ثـمّ دال (۴)
بـــدر گـــاهش بســـى آينـــد عـــالم
يُنجّـــيهِمْ مِـــنَ العِلَـــلِ الخُبَـــالِ
بســـى باشـــد كـــه حيوانـــات اهلـــى
مِـــنَ الخَيـــل وَ مِـــنْ جَمـــعِ البِغـــال
شـــكايت آوردنـــد در پـــيش آن شـــاه
مِـــنَ الجُـــوعِ وَ مِـــنْ ضَـــرْب النّكـــالِ
تَـــراهُ فِـــى التَّواضُـــع كَـــالتُّراب
وَ فِـــى الأدَب الوِقـــار كَالجِبَـــال
فَقَـــالَ مُرشـــد زُرْتـــاه عَامـــا
مَـــعَ الوَفـــدِ الكَثيـــرِ وَ الحفَـــالِ
فَمـــن مَحـــض الـــمَهبة مَـــا قَـــدَرْنا
نَقـــوُل عِنـــدَه اَســـرار بـــالِ
اگـــر اوصـــاف او عـــالم بگويـــد
كَقَطـــرِ البَحـــر اَوْ ذَرّ الرّمـــال
همـــان بهتـــر علـــى خـــاموش باشـــى
ولكـــن فِـــى الـــدُّعا كُـــنْ فِـــى افتِكـــال
جـــزايش بالمضـــاعف ده الهـــى
فَانـــتَ المعطـــى مِـــنْ غَيـــرِ السُـــؤالِ

مریـــــد و مخلصـــــان و خادمــــانش
الهـــــی کُـــــنْ لَهُـــــمْ عَونــــاً وَ وَالِ
دوام عمــــــــــــــــــر اولادان او ده
خُصُوصَــــاً اِبنـــــه العـــــال[1] فعــــال
ســه ســال یــک دو مــاهی بــود عمــرش
فَصَــــار عَقلـــــه عَقــــل الرَّجــــال
کشـــــوفات و کرامــــات و خــــوارق
رَأینــــا مِنـــــهُ مِـــــنْ غَیــــرِ انفِصَــــال
اگــــر خــــواهی بـــدانی نــــام وی را
فمیمــــــان[2] وحــــــاء ثــــــمّ دال
الهـــــی انـــــــت ربّ العـــــــالمین
الهـــــی اَنـــــتَ وَهَّــــاب النَّـــــوال
الهـــــی نَحـــــنُ نَشـــکرک وَ نَثنیــــک
وَ نَســـئلک بِـــذّل ســـؤلٍ وَ ابتِهـــال
کـــــرم فرمــــا بمـــــا ایمـــــان کامــــل
وَ اِذْعَانــــــاً وَ صِــــــدْقاً بالکَمَــــــال
ادب را حلیه‌ی این بنده فرما خصوصـــاً
عنـــــد اســـــتاذی البجـــــال
فصّل یا الهی ثمّ سلّم بِاِجلالٍ عَظِیمٍ بِاتّصال

۱ـ فیه لطافة لأنه یجوزان یکون الناء و من اصل الکلمة و ان یکون زائدةً.
(الخبال) مهلک ـ (النکال) مؤذی ـ (الوفد و الحفال) بـه معنـی الجماعـة ـ (اتکـال) سـعی ـ (ابتهال تضرع ـ (الجبال) بزرگ.
۲ـ یعنی اسمه محمّد.

عَلَـــی الکَنـــز المُطَلسُـــم خَیرهـــادٍ
وَ اَصـــــــــــــحَابِ وَ اَزْوَاجٍ و آلٍ
صـــلاةً لَـــمْ یصّـــل مِـــنْ بَرایـــاً
نظیـــراً اَو شـــبیهاً فـــی المثـــال

❋ ❋ ❋

بعد از تمام این قصیده بعضی برادران میل داشتند یکی دیگر مثل ایـن قصیده بگویم فقیر به مفاد (ذکر لحبیب کالمِسْکِ کُلَّمَا یذکر یتفوّح) یکـی دیگر هم ترتیب نمودم تا صفحات کتاب به نام آن حضرت معطر بشـود و آن این است.

اَلاَ یَـــا اَیّهـــا الاِخـــوان بَـــالی
بحُّـــبِ الجَـــاه وَ الاَمـــوالَ بـــال
وَ اِنْ کُنـــتُم بَهِـــذا لحُّـــب مِثلـــی
فَیـــا اّف لَنـــا فِـــی ذَا الوَبـــال
همـــه دانـــیم دنیـــا کـــار دنیـــا
هُـــو الفَـــئ سَـــریع لِلـــزّوالِ
بچشـــم خـــود همـــه بینـــیم خیلـــی
مِـــنَ[1] الاَعضـــآء مِـــنْ قَـــاضٍ وَ وَالِ
کـــه در دنیـــا چـــه زحمـــت‌هاکشـــیدند
بَقَـــی مَـــال الجَمیـــع لِلعیَـــال
چـه گـویم علـم هسـت امّـا عمـل نیسـت
فَمـــا تَـــدْبیرنا یَـــا عَّـــم وَ خَـــالِی

۱ـ من السلطان و القاض و وال.

همـــه ایـــن فتنهـــا از دیـــو نفـــس اســـت
وَ مَـــــنْ یَقـــــدر یبـــــارز لِلقتِـــــال
جهـــــاد اکبــــر هــــذا ولکـــــن
بـــلا اِمـــداد شَـــیخ مِـــنْ مَحـــال
ولـــی بایـــد کـــه کامـــل باشـــد آن شـــیخ
بنَقـــلٍ[1] مِـــنْ وَلـــیٍ ذِی کَمـــال
چنـین پیـری کـه مـی‌گـویم عزیـز اسـت
وَ مَـــنْ یَهـــدی اِلـــی هَـــذا لنَّـــوال
بســـی ســـعی و بســـی تفتـــیش کـــردم
فَقَلبِـــی ضَـــاقَ فِـــی تِلـــکَ الحَـــوال
بگـــردن رشـــته‌ی کردنـــد دیـــدم
فَجَـــــرّوه کَجَـــــرٍ لِلثّقـــــال
رســـیدم خـــدمت پیـــری مکمّـــل
هُـــو القَیّـــوم مِـــنْ غَیـــر اعتِکـــال
ســـراج‌الـــدین لقـــب عثمـــان ثـــانی
مســـــکت ذیلـــــه بالابتهـــــال
تصـــــرفها کرامتهـــــای آن شـــــیخ
کَاعـــــدادٍ[2] تظـــــن فِـــــی المَـــــأل

۱ـ زیرا آن شیخ درست است ارشاد بکند بارشاد مطلق که شهادت کامل و مکمل در حق او بشود.

۲ـ یعنی مثل اعداد لانهایة لها است. الفی سایه است. (نوال) نعمت ـ (ابتهال) تضرع ـ (قلال) جمع قله ـ (الظلال) الجنة ـ (انفال) رخنه است ـ (الکتال) خصلة ـ (امام) امام ربانی ـ (بهـا) یعنی بهاءالدین قدس سره ـ (سَبْلَتْ) عاجز مشعر ـ (عدال) تردد ـ (انطمال) دزدی است.

نوشــــته انــــدکی مولانـــا حامــــد
کَــــذرٍ اَوْ کَقَطـــــرٍ مِــــنْ قــــلال
بـــه او الهـــام شــد از جانـــب حــق
فَبَشَّـــــــر مـــــــن رَآه بِــــــالظِّلال
هــزار و دوصــد و هشــتاد و ســه بــود
اِلـــــی دارالبَقـــــا مِــــنْ اِنتقــــال
ولـــی عهـــدش بهاءالـــدین ثـــانی
فَیـــا فرحـــاً لأرْبـــابِ المَعـــال
همـــه اســـرار حـــق را کـــرد تســلیم
بـــه آن شـــاه جهـــان شـــیخ عـــالی
فَطُـــوبَی مَـــنْ رَآه ثُـــمّ طُـــوبَی
بِـــاخلاصٍ بِغَیـــر الاِنفِـــلال
همیشـــه خانقـــاهش پـــر ز عـــالم
فَصَـــارَ بَابـــه حَـــطّ الرِّحـــال
چــه گــویم جــود او چــون پیــر اَحــرار
چــه جــویم وصــف او کنــز الخصــال
هــزار و دوصــد و هــم بــا نــود بــود
فَطَــافَ البَیــت مَــعْ وَفــدٍ حفــال
هــزار و دوصــد و هشــت و نــود شــد
رَآینـــاه عَلـــی الســـفر الطِّـــوال
بعیـــد الفَجـــر جمعـــه پـــنجم مـــاه
رَبیــــع الاول حِـــــینَ ارتِحَـــــال

جـــزاه الله خیـــراً مِـــنْ مُریـــده
فَنُـــور قَبـــره مَـــوْلَی المَـــوالی
ولـی عهـدش حسـامالـدین شـه شـد
بـه تـرجیح جمیـع ذی الکمـال
مِـنَ الابَـدال وَ الاوَتـاد قَـالوا
عَلّـیٌ مُرشـد حُسـن الکتـال
امـام حضـرت غـوث و بهـا
هم فَکَـانوُا کُلّهـم عَوْنـاً وَ وَال
سـراجالـدین فرمـوده کـه آن شـاه
بـبطن الام کـان ذا کمـال
بشـارتهای گونـاگون داده
علـی قطبیـة هـذا لبجـال
شـنیدم شـیخ سـلام[1] خانقـاهی
رأیـت النـوم قَـال مِـنْ لیـال
حسـامالـدین سـلطان اولیـاء اسـت
سـمعت مِـنْ رَسُـول ذِی الجَـلال
ولایـت چـون نبـوت محـض فضـل اسـت
فَـلا تَـذْهَبْ اِلـی بَعـض الخَیـال
فَعِیسَـی صَـار فِـی المَهـد نَبیـاً
فَیحیـی نـال طفـلاً بـالنوال

۱ـ شیخ عبدالسلام پسر سیّد بایزید خانقاهی فرمود در واقعه به خـدمت حضـرت رسـولالله ﷺ رسیدم فرمود شیخ را بیا حسامالدین آواز مکنید بلکه یا سلطان الاولیا بگویید.

فالصـــــدیق[۱] فضـــــل لاالصـــــوم
ولا مَـــــنْ سَـــــهره طُـــــولَ الّلیـــــال
لِســـــرٍ اَوْدَع اللهُ بِصَـــــدْره
رَواه جَمـــــع اَصـــــحَاب وَ آل
محمّـــــد[۲] حجـــــه شـــــد قیـــــوم عـــــالم
صَـــــغیراً کَـــــان مِـــــنْ غَیـــــر عِـــــدال
مشـــو عـــاجز کـــه ایـــن فضـــل الهـــی اســـت
فَیعطـــــی مَـــــنْ یشـــــأ غَیـــــر السُـــــؤال
مکـــن ســـبلت کـــه شـــد جانـــا شـــنیدم
ولیـــــاً فاســـــق[۳] وقـــــت انظمـــــال
هـــزار و دوصـــد و بـــا هشـــت و هفتـــاد
لَکَـــــانَ وَجـــــه اَرْض فِـــــی اشـــــتِعال
یکـــی گفـــت ایـــن چـــه بـــوده گفـــت هـــاتف
تولـــــدّ قطـــــب وقـــــتٍ فـــــی الجبـــــال
فَهَـــــذا القُطـــــب اِکســـــیر الوُجـــــود
وَ مَـــــا الا کِســـــیُر الا فِـــــی ســـــفال
ز وصـــف آن شـــه عـــالی چـــه گـــویم
عَلِـــــیٌ إِســـــمُهُ عَـــــالٍ فَعـــــالٍ

۱ـ قال النبی ﷺ «ما فضَّل اللهُ أبابکر بکثرة صلاة و بکثرة صوم ولکن بشـئ وقـر الله تعـالی بصدره.»

۲ـ محمّد حجة که یکی از ائمه‌ی اثنی عشر است به سه سالکی قطب شد و در پنج سـالکی در سرداب سامره غائب شده در نزد شیعه و بعضی از اهل سنة و جماعت مهدی آن است.

۳ـ می‌گویند شخصی بوده دزد نامش احمد آمده که عمامه‌ی حضرت غوث ﷺ را بدزدد آن حضرت او را فوراً یکی از ابدال کرده.

به درگاهش بسی بوده علیلی نجـــــــا
مــــن حــــین دآءه مــــن عُضــــال[۱]
بســـا دیوانهــــا بودنـــــد دیــــدم
فَنَجَّــــاهُم بسَــــهل مِــــنْ عِقــــال
ز زخـــم علّــــت تیــــراوه شخصــــی
نجـــاحین اللقــــاء بالخیــــال[۲]
فَیــــا فَرحــــاً لِاَرْبــــابِ الاِرادَه
وَ یــــا للمنکــــرین مِــــنْ وَبــــال
فـــو الله بســـــی از منکــــرانش
فَصَــــاروا کُلّهــــم مِثــــل الــــدّمال
چــه گــویم مخلصــانش هــر چــه دیــدم
فکــــانوا فــــی ارتبــــال[۳] و اجتــــذال[۴]
بســـی دیــــدم دلـــش پـــر از قباحـــت
نَجَـــی مِـــنْ لُطــف شَــیخ مِـــنْ ضَـــلال
موســوس[۵] بــود شخصــی هــر نمـــازی
باســم الشَّــیخَ یَنجُـــومِنْ نکــــال

۱ـ علی وزن غراب به علّت می‌گویند که صعب باشد.
۲ـ بالخیال ای بالنوم آن شیخ کاژاوی بوده کـه بـه مجـرد واقعـه کـه بـه خـدمت حضـرت حسام‌الدین قدس سره رسیده فوراً خوب شده بود.
۳ـ فی ارتبال ای ارتبل ماله ای وقع فیه برکة.
۴ـ اجتذال ای فی فرح و سرور.
۵ـ آن ملا محمّد کاک عبدالله می‌گفت در وقت نیـت نمـاز بـه مجـرد اینکـه مـی‌گـویم یـا حسام‌الدین وسوسه‌ام دفع می‌شود.

یکی هم کور هم[1] کر بود افلیج
وَ کَانَ فِی اَنِین وَ انهِزال
مبارک هر دو دستش را چو مالید
شَفَاهُ الله مِنْ حِین وَ حال
کلام اسب و جاموس و خرو سگ
رَواه مِنه جَمع مِنْ رِجال
تصرفهای او هر چند گویم
کقطر او کذّر من رمال
حقوق حضرت آن شاه بر من
کَاَمثالِ الجِبال وَ الهطال
جزاه الله خیراً من علّی
کثیراً وافیاً غیر انفصال
و یا الله یا رحمن فَارْحَم
بِمَنْ مِنْ حُبّ شَیخی لَیسَ خَال
بجاه حضرت قیوم عالم
بحق حضرت آن شاه عالی
بحق آن کس وقت رضاعش
اَبَی اَنْ یَشرب غَیر الحلال

۱ـ شیخ احمد برادرزاده‌ی شیخ سعید گفت در جوانرود یکی بود هم کور هم کر هم افلیج بود به مجرد اینکه حضرت حسام‌الدین قدس سرّه از هر دو گوشش گرفت فوری خوب شد. (دمال) خس و خاشاک است ـ (نکال) عذاب است ـ (هطال) باران خرم است. (الانتبال) الموت، (القیال) اسم جبل، الخذال (النمل).

بحـــق مرشـــدی کهفـــی مـــلاذی
فکـــن لـــی ناصـــراً عونـــاً و وال
کـــرم فرمـــا بمـــن ایمـــان کامـــل
و لا تســـلبه وقـــت الانتبـــال
الهـــی فَاهـــدِنا مِنهَـــاجَ حَـــقٍ
اِلهـــی ارْحُـــم بِنَـــا وَقـــتَ السُّـــؤالِ
الهـــی عَبـــدک العَاصـــی مُقِـــرٌّ
بِتَقصِـــیراتِهِ فَـــوْقَ القِیـــال
وَلٰکِـــنْ انّهـــا عِنـــدَ البَرَایـــا
إذا قِیْسَـــتْ بجَـــوْرکْ کَالخـــذال
وصَـــلِّ یـــا اِلهـــی ثُـــمّ سَـــلِّمْ
کَاَمثـــالِ الرِّمـــالَ و الجِبَـــال
صَـــلاةً أنـــت تَختَـــار اِلهـــی
وَ لاَ اَحَـــدٌ یَـــراهُ فِـــی المثـــال
عَلَـــی خَیـــرِ الـــوَرَی غَیـــثٍ غِیـــاثٍ
وَ اَصـــحابٍ وَ اَتبـــاعٍ و آلٍ

* * *

(۴۲۶) ملا محمود کوکوی گفت خبر قتل وکیل جوانرود آوردند حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود اصل ندارد و فی الواقع اصلش نبود.

(۴۲۷) باز ملا محمّد گفت خبر عزل عثمان پاشا آوردند حضرت حسام‌الدین قدس سره فرمود اصل ندارد فی الواقع دروغ بود.

(۴۲۸) ملا اسماعیل که از ولایت کرکوک و خیلی مغشوش بود و چند مدّتی در خدمت جناب شیخ عمر مانده هیچ فایده نبخشیده بود به

خدمت حضرت حسام‌الدین ﴿قدس سره﴾ به باغه کون آمد فقیر کاتب حاضر بودم به یک روز اهون شد خودش هم اقرار نمود حقیقت خارق العادتی بزرگ بود.

(۴۲۹) ملا یحیی بوریدری گفت کدخدای قریه‌ی بوریدر با جمعی برادر مرا زده بودند و او به خدمت حضرت حسام‌الدین ﴿قدس سره﴾ آمد شکایت کرد و آن کدخدا در واقعه می‌بیند که حضرت حسام‌الدین در خدمت حضرت رسول‌الله ﴿صلی الله علیه و سلم﴾ از دست او شکایت کرده است و آن حضرت کوسه‌ی هجیج را روانه کرده که انتقام بستاند و کوسه‌ی هجیج یک زن و یک پسری که کدخدا دلش به آنها متعلّق بود برد ملا یحیی گفت یک دو روز طول نکشید که پسر و زن کدخدا هر دو مردند.

(۴۳۰) حاجی احمد گفت یکی از مصروعین دیوانه گشته بود حضرت حسام‌الدین ﴿قدس سره﴾ چوبی به او زد فوری خوب شد و علّت صرعش هم نماند کاتب الحروف از آن شخص سؤال نمودم گفت علّتم در اوّل هر ماه می‌گرفت الحمدالله این ماه نگرفته است.

(۴۳۱) باز حاجی احمد گفت شخصی به علّت صرع مبتلا شد و خیلی به شدّت بود حضرت حسام‌الدین ﴿قدس سره﴾ تعویذی برایش نوشت به دستش نرسیده بود که خوب شد باری دیگر نگرفت.

(۴۳۲) صوفی محمّد باقلا بادی گفت دفعه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین ﴿قدس سره﴾ آمدم پلی که بر سر آب سیروان[1] است خراب شد و آمد و شد قطع شد خیلی عاجز شدم در دل خود گفتم یا حسام‌الدین اگر شما شیخ هستی باید شیخ مرید خود را از ضیقت خلاص بکند و حالا من معطل مانده‌ام در واقعه به خدمت آن حضرت رسیدم فرمود صبح بر

۱ـ رودخانه‌ی سیروان.

سر آب برو دو کس در قراغ آب[1] می‌آیند یکی سیّد و دیگر لوله زن است هر دو ملاح هستند به آنها بگو هر چه می‌خواهند به شما می‌دهم مرا از این آب نجات بدهید چون صبح شد به قراغ آب رفتم فی الواقع هر گونه که در واقعه فرموده بود هم چنین بود از آب نجات یافتم.

(۴۳۳) باز صوفی محمّد گفت اراده داشتم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره بروم گفتند پل خراب شده تا پانزده روز دیگر خوب نمی‌شود خیلی عاجز و بی‌طاقت شدم در واقعه به خدمتش رسیدم فرمود بیا تا شما به جای پل می‌رسی پل بسته می‌کنند آمدم و به سخن مردم گوش نکردم چون به جای پل رسیدم دیدم درست می‌کنند کم نمانده بود تمام بشود هیچ معطل نشدم.

(۴۳۴) باز صوفی محمّد گفت پدرم مرده و والده‌ی خودم نمانده و والده‌ی دیگرم عمل کرده و هر چه اموال پدرم بود با خود برده بود و خلق گفتند بی‌فایده است بی‌شکایت اموال پدر شما نمی‌دهد و شکایت هم موجب خسارت تامه است شب در واقعه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود مترس برو بی‌شکایت اموال پدر شما به تمام‌ها می‌دهند فی الواقع هم چنین بود بلا اذیت هیچ چیز از من کتم ننمودند دادند.

(۴۳۵) شیخ اسماعیل لونی گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره آمدم ولی در دلم بود که به نزد عثمان پاشا بعده به نزد حبیب الله خان بروم و به هیچ کس این مقصد خودم نگفته بودم آن حضرت فرمود به نزد ایشان مرو.

(۴۳۶) باز وی گفت مریض بودم در خواب به خدمت حضرت

۱ـ در کنار آب.

حسام‌الدین قدس سره رسیدم چون بیدار شدم مرضم دفع شد.

(۴۳۷) حاجی احمد گفت بر سر آب فرات سوار قایق شدم و در آن قایق جمعی از نصارا و وشتر بسیار بودند در وسط آب قایغ قریب شد (قایق نزدیک بود) غرق بشود خلائق در اخطرب افتادند و من به رابطه‌ی حضرت حسام‌الدین قدس سره مشغول شدم و استمداد از آن حضرت نمودم فوری نجات یافتیم و آن جماعت نصارا همه دانستند که به سبب من قایغ (قایق) راهی شد لهذا تا حلب خدمت من کردند و حرمت مرا گرفتند.

(۴۳۸) باز حاجی احمد گفت چون از حجاز عودت نمودم به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم فرمود که بود آن قایغ (قایق) شماها راهی کرد.

(۴۳۹) شیخ صادق فرمود چشمم به درد آمد به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره به باغه کون که هوا گرم بود آمدم عرضش کردم اگر چشمم مرا عاجز بکند شما را عاجز می‌نمایم آن حضرت فرمود مترس عاجز نمی‌کند فی الواقع آن شب تا صبح خوابیدم و چند روز در خدمتش ماندم خوب شدم.

(۴۴۰) پسر جناب شیخ مظهر نامزاج بود و فقیر کاتب دیدنی او کردم و به علّت اینکه جزئی سر رشته‌ی از طبابت دارم مرضش خیلی صعب دیدم و شیخ مظهر خودش فرمود طبیبی موسای (یهودی) آمد مدّتی علاج کرد بی‌فایده باز رفت امیدم به این است که حضرت حسام‌الدین قدس سره فرموده مترس خوب می‌شود بحمده تعالی آن ناخوشی تدریجاً دفع شد.

(۴۴۱) ملا حسین مؤذن گفت جعفر سلطان ناخوشی سخت گرفت

بر سرش گریه می‌کردند به حضرت حسام‌الدین قدس سره خیلی التماس و تضرع و زاری نمود آن حضرت به ضمن خود گرفت فرمود مترس این دفعه از این ناخوشی نجاتت می‌شود فی الواقع خوب شد.

(۴۴۲) باز ملا حسین گفت ملا عزیز نَوْسُودی به علّت سخت مبتلا شد خیلی تضرع و زاری در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره کرد آن حضرت فرمود این دفعه خوب می‌شوی خوب شد.

(۴۴۳) ملا یحیی گفت در مسجد بوریدر شخصی اعمی اراده داشت سبیل بکشد پاره‌ی پوشو در دست خود گرفته و بر سر سنگ چقماغ نهاده بود و با چقماق می‌زد که آتش بگیرد پوشی را غائب کرد گفت یا حسام‌الدین از تو آتش سبیل می‌خواهم دست خودش دراز کرد چیزی به دستش آمد از عقل دور بود که به آتش چقماق بسوزد بر سر سنگ نهاد و چقماق زد و استمداد نمود فوری آتش گرفت.

(۴۴۴) ملا سعید گفت علّتی صعب داشتم به مجرد اینکه به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره رسیدم دفع شد.

(۴۴۵) فقیر کاتب الحروف شیخ عبید پسر شیخ اسماعیل هجیجی را دیدم کأنّه لایعقل افتاده است چون برخواست بعضی گفتگو با او کردم بلا اختیار بر قفا افتاد بعد از یک دو ساعت چون به هوش آمد از این حالت از او سؤال کردم فرمود حضرت حسام‌الدین قدس سره به ایوان خانقاه تشریف آورد به دل خیلی تضرّع و زاری کردم که رحمی به من بکنند در این اثنا به طرف من نگاه کرد این حالت بر سرم عارض شد.

(۴۴۶) محمّد امین ساوجبلاغی گفت برادرم حاجی عبدالله به علّت اینکه بی‌اولاد بود عریضه‌ای به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سره نوشت و از او همّت طلب نمود که حق تعالی به او ولدی کرم بفرماید آن

حضرت جواب فرستاد که سال آینده یک پسرش می‌شود نامش محمّد علی بنهد فی الواقع هم چنین بود نامش محمّد علی نهادند.

(۴۴۷) باز وی گفت زنم به علّت غایت صعب مبتلا بود که طاقت پا دراز کردنش نداشت حتّی بعضی اوقات بر سرش یس شریف را می‌خواندند به او گفتم که از حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه استمداد بکن استمداد کرد آن علّتش فوری رفع شد.

(۴۴۸) ملا ابراهیم سلیمانی که از منسوبان حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه بود به خدمت جناب شیخ عمر رفت و مرید او شد بعد از یک سال باز به خدمت آن حضرت آمد و از سبب و علّت آمدنش سؤال کردم گفت بعد از چند ماه در واقعه آن حضرت را دیدم به جمعی نظام گفت که به ملا ابراهیم بگویید اگر پس از یک ماه نیاید اذیت کلّی به او می‌کنم بعد از یک ماه اصلاً در خدمت جناب شیخ عمر محبّتم نماندو دلم از او متنفر شد هر چند سعی کردم که محبّتم با او بشود قلبم متنفرتر می‌بود باز مبالات نکردم بعد از چند مده علّتی به زانویم عارض شد دائماً درد می‌کرد هر چند به خدمت جناب شیخ عمر می‌رفتم و درمانش می‌کردند اذیت و المش بیشتر می‌شد آخر الأمر کار بجای رسید که طاقت طهارت کردن نداشتم که بنشینم و خودم را به آب بشویم لاعلاج باز به خدمت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه آمدم و مرا قبول فرمود و اذیت‌هایی که بر سرم عارض شده بود یکی به یکی بیان فرمود معلومم بود که آن اذیت و مرضم از طرف خودش بوده است.

(۴۴۹) ملا محمود گفت شیخ فیض الله از دست شیخ عبدالأحد باقلا بادی در خدمت حضرت حسام‌الدین قدّس سرّه شکایت کرده بود و آن حضرت وعده داده بود که تا چند روزی دیگر به اینجا به حالت

مغشوشی می‌آید راقم در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه بودم که شیخ عبدالاحد به آن حالت آمد.

(۴۵۰) عبدالفتاح پینه‌دوز ساوجبلاغی گفت جزام بودم که به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه آمدم آن حضرت دعا کرد بحمدالله تعالی خوب شدم چون عودت نمودم علّت جزامم رفع شده بود.

(۴۵۱) ملا ابراهیم بالک گفت به خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه آمدم چون اراده کردم عودت بنمایم فرمود چون رفتی یک پسرت می‌شود نام خود را به او دادم محمّد علی بنه فقیر راقم از او سؤال کردم که چرا زنت حامله بود گفت تا بروم ظاهر این است مدّه‌ی حملش تمام شده باشد.

(۴۵۲) پنج شش سال قبل از تاریخ تحریر این خارق، استاد حسن رنگریز از حضرت حسام‌الدین قدس سرّه خارقی نقل نمود و راقم برای بعضی برادران نقل نمود بناقل باور نکردند مَعَ اَنّه راقم الحروف خیلی تدقیق کردم حتّی به استاد حسن گفتم در آن وقت در خدمت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه کسی بود گفت صوفی محمّد آویهنگی حاضر بود فقیر خفیةً از او سؤال کردم آیا روایت یک است یا مختلف فی الواقع یک بود با وجود این تدفیق تحریر ننمودم امروز که هیجدهم ماه صفر و سنه‌ی هزار و سیصد و پانزده است استاد حسن اتفاقاً برای چای خوردن به حجره‌ی راقم آمد و آن خارق را باز نقل نمود دیدم با سخنی که پیش نقلی کرده موافق است لهذا تحریر نمودم استاد حسن گفت حضرت حسام‌الدین قدس سرّه پس از نماز عصر سوار اسب سفید خود شد و از چشم غائب شد پس از نماز مغرب به ایوانی که حالا زیرش حمام و خودش پنج دری بوده تشریف آورد فرمود روحانیت کردستان خیلی تشکی

کردند لهذا پس از عصر به طهران به نزد ناصرالدین شاه رفتم زنی خیلی محبوبه در نزدش بود اراده کرد که زیارت من بکند نگذاشتم زیارت بکند و به شاه گفتم که حاکمی خوب بر سر سنندج روانه بکن گفت خوب است پیری هست نامش امیر نظام است او را تعیین می‌نمایم استاد حسن گفت چندان طول نکشید که امیر نظام والی سنندج شد مع انه نوروز داخل نشده بود زیرا قاعده‌ی ایران این است که مأمورین را در نوروز تبدیل می‌نمایند راقم الحروف در خدمت آن حضرت بودم که خبر آمد امیر نظام والی سنندج شده است استاد حسن گفت آن حضرت در آن مجلس فرمود کس نیست برای خدا به نزد من بیاید تا او را به خدا واصل بکنم و خیلی خلفا را عد نمود فرمود فلان لهذا و فلان لذالک می‌آیند.

در اینجا چهارصد و پنجاه و دو خارق تمام شد.

* * *

تَمَّ کِتَابُ سِراجِ الطّالبینِ فی مَناقِبِ حَضرت حسامالدین قُدِّسَ سِرُّهُ
اَللّهُمّ آدم عَلَینا نِعمَة بَقَائهِ آمین یَا مُجِیبَ السَّائلین.

این قصیده مرحوم شیخ رضا طالبانی در حق حضرت شیخ حسام‌الدین قدس سرّه فرموده است:

نه سر از مطلع گیلان بدر آرد ماهی
نه عَلَم بر کشد از سمت بخارا شاهی
نه ز زندان صبوحی زده‌ی بزم الست
های هوی طرب خنده‌ی قاهاقاهی
نه ز کاشانه به بازار انا الحق گویان
مست وسرخوش گذرد پیر فنا فی الهی
نه بدامن چکدا ز دیده‌ی گریان اشکی
نه به کیوان جهد از سینه‌ی سوزان آهی
اوحدی اَحمد جامی سرّی معروفی[1]
بایزیدی حسنی خواجه عبید الهی[2]
زیر این گنبد فیروزه نیابی امروز
پی به حق برده ز اسرار خدا آگاهی
بود هر جا در فیضی همه را قفل زدند
التجا کار خرد نیست به هر درگاهی
قرب یزدان نتوان جست ز هر اهرمنی
دست بیعت نتوان داد به هر گمراهی
کرده هر ملحده کی جامه‌ی تقوی در بر
که منم قطب جهان تا به کف آرد جاهی

۱ـ اوحدی مراغه‌ای، شیخ‌احمدجامی عارف مشهور، سری سقطی و شیخ معروف کرخی.
۲ـ بایزید بسطامی، خواجه عبیدالله أحرار و شیخ ابوالحسن خرقانی.

فیض خـواهی ز مریـدان حسـام‌الـدین شـو
آنکه پیش کرمش کـوه کـم اسـت از کـاهی
چون پی ختمـه بـه خلـوت بنشـیند گـویی
خیمـــه در وادئ وحـــدت زده شاهنشـــاهی
آنکه با یک نظـراش دسـت دهـد سـالک را
قرب صد سـال عبـادت بـه سـلوکی مـاهی
آرد از همـــت او دامـــن مقصـــود بدســـت
دسـت از دامـن مقصـود چـو مـن کوتـاهی
حاسدی گرکند انکارش‌کمالش چـه عجـب
یوسـفی را فکنـد دسـت حسـد در چـاهی
چه غم از رهزنئ نفس کَرت بدرقـه اوسـت
پنجـه بـا شـیر علـی چـون فکنـد روبـاهی
ای متـاع دو جهـان جـایزه‌ی یـک نگهـت
خواهم از چشم رضا عطـف نگـاهی گـاهی
از ثنـا زود عنـان بـاز کشـیدم کـه نداشـت
در خـــوری طبـــع روان قافیـــه جولانگـــاهی
تا سـری هسـت سـری نـاموران در قـدمت
تـا دلـی هسـت دلـت نائـل هـر دلخـواهی
به وجودت کـه بـود تعبیـه از جـوهر جـود
نرســـد رنجـــی و عـــارض نشـــود اکراهـــی

* * *

مرحـوم جنـت مکـان محمّـد علـی افنـدی ایـن قصـیده را فرمـوده برادرزاده‌اش حمدی افندی به تخمیس در آورده است.

«۱»

مقصـــدم ســـالکی راه صـــفا در دیـــن اســـت
وادی دیـــدم و اهلـــش همـــه در نـــالین اســـت
هـــر کـــه را مـــی‌نگـــرم ورد زبـــانش ایـــن اســـت
«مظهـــر حـــق بـــه خـــدا شـــاه حســـام‌الـــدین اســـت»
«نـــوردیـــن‌شـــمس‌هـــدی شـــاه‌حســـام‌الـــدین‌اســـت»

«۲»

ایـــده‌مـــم صـــفوتمک جـــالبی ذکـــر و تســـبیح
اولمشـــــم منتظـــــر رحمـــــت اولشـــــاه ملـــــیح
رفعتـــی ظـــاهر ایکـــن شـــمدی نـــه لازم تصـــریح
«وصف ذاتش‌چه کنم ز آنکه خیـالش چـو مسـیح»
«کـــور بینـــا کنـــد او گرچـــه بـــروم و چـــین اســـت»

«۳»

اشـــــتیاقنده درر دائمـــــه دل اولـــــدی کبـــــاب
دســـتگیرم نـــه‌دیـــم یـــوق بنـــی اولـــدردی شـــتاب
کوتـــورک در کهنـــه رحـــم ایـــدر اول عالیجنـــاب
«مـــی‌وزد بـــوی ز کـــویش نـــه مشـــابه بـــه گـــلاب»
«نه بمشک است نه نســرین و نــه افســتین اســت»

«۴»

ذرّه‌جــه خــاک رهــک جملــه جهانــه ویــره‌مــم
جنــت ایچــره بولــه‌مــم لــذّت وصــلک هــر دم
ملــک عشــقنده اودم کــیم اولــه بــن محــرم
«نــه بخــا را و ســمرقند بخــالش بخشــم»[1]
«بخشمش ملک جهان‌گر چه چوقسطنطین اسـت»

«۵»

آتــش عشــقنه یانــدی دل و جــانم چــو ســپند
ایلــدی پــای دلــم تــار محبّــت ایلــه بنــد
دوســتانمله بــن ایتــدم بــونی عهــد و پیونــد
«توشــه‌ی آخــرتم بــر کفنــنم بنویســند»
«ایــن غــلام ســگ آن شــاه حسـامالـدین اسـت»

«۶»

بنــی منــع ایتمــه تکاســلده عملــدن اصــلاً
تــرک قیــل پنــد و نصــیحت ایــده مــز کــار بکــا
بولمشــم واســطه‌ی کــار نجــات آخــری
«عشق آن شـاه بـس اسـت زاهـد خـود بـین مـرا»
«بــاکم از ســنت اشــراق و نــه اَوّا بــین اســت»

۱ـ اشاره به شعر حافظ: اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را
به خال هندوش بخشم سمرقند و بخارا

«۷»

غفلتمـــدن بکـــا هشـــیارده ویـــر ســـاقی ســـبو
غیـــر ابـــرو ســـنه تـــا قلیمیـــه‌یـــم ســـجده‌ی خـــو
نـــه بیلـــور مصـــلحت دینـــی حریـــف بـــد کـــو
«قبلـــه‌ی عـــالم و هـــر کـــس نکنـــد روی بـــاو»
«روزه و حجّ و زکـواتش همـه بـی‌تکمـین اسـت»

«۸»

اولیـــه بـــر رتبـــه‌یـــه اولمـــش او شهنشـــاه حـــری
اکـــا تشـــبیه اولـــه مـــز حســـنده حوریلـــه پـــری
زره جـــه کیچمـــز الـــه عاشـــقنک خـــاک دری
«صـــورتش یوســـف و در ســـیرتش ار مـــی‌نگـــری»
همـه اخـلاق بهـاء اسـت و سـراج‌الـدین اسـت»[1]

«۹»

فلـــک فضـــلده چـــون بـــدر تمـــام اولـــدی جلـــی
چونکـــه اولشـــاه اولـــوب مظهـــر فـــیض ازلـــی
حمـــد یـــا اول شـــه تفـــویض اومـــور ایلمـــه لـــی
«آفتـــاب اســـت جهانتـــاب مکـــن لـــوم علـــی»
«منکـرانش همـه خفـاش نـه آن خـوربین اسـت»

۱ـ بهاء: شیخ محمّد بهاءالدین پدر شیخ حسام‌الدین، و سراج‌الدین: منظـور حضـرت شـیخ محمّد عثمانی سراج‌الدین است.

تاریخی دلکش که عزت مـأب حسـین افنـدی طبیـب در طبـع ایـن فیوضات نصاب انشا و اهدا فرموده‌اند.

(۱)

خوارقهـای شـیر بیشـه‌ی عرفـان حسـام‌الـدین
مصدق گشته بی‌شک جملـه بـر پیـران دورانـدیش

(۲)

سـراج‌الطـالبین را کـرد انشـا در کرامـاتش
علـی النقشـبندی الحسـامی مـدّتی زیـن پـیش

(۳)

هـر آنکـس ازره اخـلاص خوانـد ایـن مجلـد را
کنـد طـی منـازل سـوی مـولا بیشـتر از بـیش

(۴)

سـواد مشـک رنـگ او ضـیای دیـده‌ی بـی‌نـور
مفـاد دل پسـند او دوای سـینه‌هـای ریـش

(۵)

حسین از بهر طبعش زد رقـم ایـن مصـرع دلکـش
مُفَـرِّحْ از سـراج‌الطـالبین آمـد دل درویـش[۱]

۱ـ مفرّح: فرح‌آور، شادکننده، داروی مقوی قلب.

منابع مورد استفاده در مقدّمه

۱ـ قرآن کریم

۲ـ ریاض الصالحین امام یحیی زکریا نووی

۳ـ شرح عقاید اهل سنت: تألیف دکتر عبدالملک السعدی ترجمه: امیر صادق تبریزی (مریوانی)

۴ـ شفاعت و عرفان، تألیف سیّد طه هاشمی

۵ـ میژوی زانایانی کورد، نویسنده: ملا طاهر ملا عبدالله بحرکه‌ی

۶ـ طریقه الراشدین و حجةالمسترشدین تألیف مولانا محمّد صاحب نقشبندی مجددی

۷ـ حکایت الصالحین و کرامات الصادقین نویسنده: عزیز رئیسی

۸ـ تصحیح المفاهیم، مؤلف : سیّد محمّد علوی حسنی مالکی ترجمه: محمّد بانه‌ای

۹ـ علماء و مدارس فی اربیل: تألیف زبیر بلال اسماعیل



حضرت شاه حسام‌الدین در معیّت چندی از مریدان





